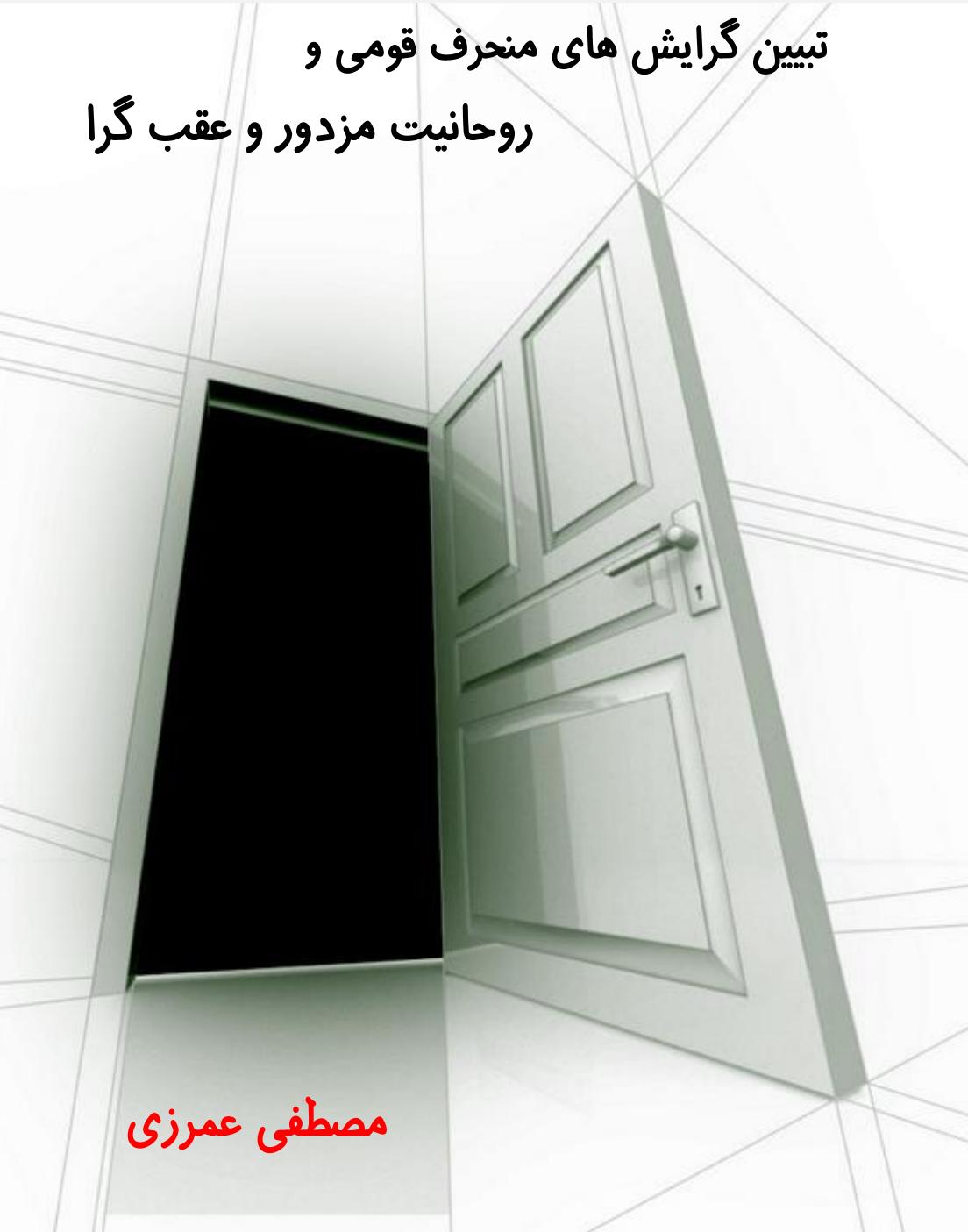


سمتی و ستمی

تبیین گرایش های منحرف قومی و
روحانیت مزدور و عقب گرا



مصطفی عمرزی

بنام آفریده گاربی همتا

ستمی و سمتی

(تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا)

مصطفی عمرزی

مشخصات کتاب

نام: سمتی و ستمی

(تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۲۱۸

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۹ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

۱	- سمتی و ستمی.....	۱
	فصل اول / سمتی	
۷	- در جلد دیگر.....	۷
۱۳	- درد خود کرده.....	۱۳
۱۸	- گرد و خاک ارتجاع.....	۱۸
۲۳	- مشک مشکوک.....	۲۳
۲۸	- ملا های مرتبع.....	۲۸
۳۷	- نیرنگ ملا های سقوی.....	۳۷
۴۳	- نیمچه ملا، کفر می گوید!	۴۳
	فصل دوم / ستمی	
۵۱	- اعضای سرکس.....	۵۱
۵۵	The Saqawi Return - ۱۰	۵۵
۶۲	- پاداش خود کش بیگانه پرست.....	۶۲
۶۷	- پانگ پر چمی.....	۶۷
۷۲	- پدیده‌ی ناشناس.....	۷۲
۷۸	- تشن په نامه.....	۷۸
۸۳	- تصرع در برابر جنرال دوستم، دیلنی بود!	۸۳
۱۰۱	- توقع بی جا.....	۱۰۱
۱۰۶	- توهمند زده گان.....	۱۰۶
۱۱۱	- جهالت پیشه.....	۱۱۱
۱۲۰	- خوان خالی.....	۱۲۰
۱۲۶	- دشمنان جاهل.....	۱۲۶
۱۳۲	- دشمنان عقل.....	۱۳۲
۱۳۸	- سرو ته یک کرباس.....	۱۳۸
۱۴۶	- سوء استفاده از سوء تعبیر.....	۱۴۶

۱۵۷.....	- عداوت پیشہ گان مریض.....	۲۴
۱۶۴.....	- فارسی زبان؛ تابوی شکسته.....	۲۵
۱۶۹.....	- که این طور!.....	۲۶
۱۷۳.....	- مخالفان، تنها می مانند!.....	۲۷
۱۸۱.....	- منطق بچه‌ی داملا.....	۲۸
۱۹۲.....	- نقش رستم برای پهلوان پنجه‌ها.....	۲۹
۱۹۸.....	- نماینده گی بر عکس.....	۳۰
۲۰۳.....	- نمونه‌ها.....	۳۱
۲۰۷.....	- ولگردان و انتشاریان.....	۳۲
۲۱۴.....	- معرفی مصطفی عمرزی.....	۳۳

- سمتی و ستمی (مقدمه) -

اگر نارضایتی ها را کنار بگذریم و از یک منظر دیگر نیز زمینه‌ی سالیان اخیر را بررسی کنیم، شناخت گرایش هایی سهل می‌شود که زیر باور های دینی، به اصطلاح ملی و حزبی، مکتوم مانده بودند. در این میان، هاریت افغان ستیزی ها نه فقط به خاطر عداوت، بل به لحاظ تجارت هم بخش ها و افرادی را معرفی کرد که سعی کرده ام در دو فصل این کتاب (سمتی و ستمی) آن را تبیین کنم.

هر چند آن چه که عیان است، چه حاجت به بیان است، اما مهم این است که تحریک شعوری و تجاری ضد منافع ملی، از سوی افرادی نیز سازماندهی می‌شد که اگر برای هر کس پذیرفته باشند، در طیف پشتون هایی که هم قمash آنان اند، هنوز بسیار ناشناخته اند.

در حرکات همزمان سازماندهی شده‌ی ضد افغانی که در کجکن (پنجشیر)، پروان و تخار، جلوه‌های بیشتر داشت، حضور بعضی روحانیون (ملا ها) حداقل از چشم ملای های ما کنار ماند. این حضور در تجمع چند ناقل، پنهان مانده بود؛ اما شدت احساسات آنان که ما «خراسانی هستیم!»، ملا های ما (پشتون ها) را متوجه نساخت که تداخل سیاسی که می‌تواند بهره‌ی مادی بیآورد، تاریخ نیز دارد که چه گونه روحانیون مرتبع برای کسب مادیات، فتوای تکفیر صادر کرده اند. نمونه‌ی بارز تاثیر آن، سقوط حکومت اسلامی، افغانی و مترقبی اعلیٰ حضرت شاه امان الله است.

متذکر شدم که زمینه‌ی باز یا عجیب و غریب سالیان اخیر، ایده‌هایی را روی آب آوردند که در التهاب سیاسی سالیان بحران، متحرک بودند.

رسوب مخالفت‌های سیاسی در اواني که دولت از ابهت افغانی خود عاری می‌شد، به آن نگرانی‌ها دامن می‌зд که با استفاده از آن به طرح‌هایی رو نخواهند آورد که تجارتی- سیاسی اند؟ در این قبال، دشواری تفکیک، اگر جانب ما را که ماقع را در نظر داشتیم، بسیار دچار مشکل نمی‌سازد، آن طرف‌های ما را مردد می‌ساخت که در موضع حزبی و جناحی، چه گونه با کسانی برخورد کنند که در هر دو طیف اخوانی و الحادی تظاهر می‌کنند، اما گرایش‌های منحرف قومی شان آشکار هستند.

تا زمانی که نتوانیم ابهت دولت را با اقتدام سیاسی مرکزگرا احیا کنیم، ناگزیر تبیین روش‌های خصمانه‌ای می‌مانیم که من در این مجموعه آورده‌ام.

اصولاً قایل شدن به حزبی گری‌های نوع قومی، بیش از همه مردم ما (اکثریت پشتون) را آسیب زده است. در حالی که سال‌ها از تجربیات ناکام کمونیستی، جهادی، مقاومتی و اماراتی می‌گذرد و بخشی آگاهانه در طرف اقلیت‌های قومی تحلیل می‌رود و از نصیح آن استراتیژی ساخته اند تا با انحصار قدرت، امکانات را علیه ما مدیریت کنند، درمانده گی جناح‌های ما به قدری ست که نمی‌توانند چه گونه خود را با زمان حال وفق دهند.

در این کتاب بسیار سعی کرده‌ام با تبیین گرایش‌های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا، همتباران را متوجه سازم که از قافله عقب مانده‌اند. البته این به معنی تشویق عدول از باور‌هایی

نیست که با آن ها مشهور شده اند. حرف در این است که ضمن روش‌نگری، این منطق پا بگیرد که در شرایط نو، تحکیم موضع تباری در کنار مولفه های شهر و ندی نباید چنان بماند که اکثریت این مملکت نه فقط در شیار های قبیله یی از اتحاد بسیار مورد نیاز دور بمانند، بل ایدیالوگ هایی شان به گونه ای واقع شوند که باعث تشتت و گستاخ می شوند.

تمام جوانب الحادی و اخوانی ما، خوب و بد، رسالت خود را اعتلای کشور، عنوان می کنند. حالا اگر تجربیات آن، هفت و هشت سیاه برآمد، سخن دیگر است. مهم این می باشد که با قایل شدن به باور تامین عدالت اجتماعی، چه گونه می توان با بنیه ی سواد و تحصیل به مردم، خدمت کرد.

این که یک نسل خایان و جنایتکاران در شانس های حاکمیت های پسا خلقی، موفق به فرار شدند و شماری قبل از محکمه، راهی دیوان عدل الهی، عذاب دردآوری سنت که قربانیان حکومت های ناکام پس از هفت ثور را در برابر می گیرد.

متاسفانه شرایط به گونه ای واقع شده اند که نه تنها اصل عدالت انتقالی اغماض شد، بل افراد بسیار شناخته شده ای در راس قدرت قرار گرفتند که به جوانب ناکام الحادی و اخوانی سالیان بحران، مربوط می شدند. چنین تیره گی در ساختار سیاسی باز هم درون دولت را به گونه ای نامرتب می سازد تا با چیره گی های قومی، حاکمیت سیاسی را میلانی و مدیریت آن را در اختیار طرف هایی قرار دهند که جنگ را عمدتاً در جغرافیای پشتوان ها سازماندهی کرده اند.

در کتاب «سمتی و ستمی»، تمام سعی ام نشان دادن این واقعیت است که جناح های فعال ما هنوز هم باور ندارند دوستان الحادی و

اخوانی شان از باور های اخوانی و الحادی، عدول کرده باشند. این جای خالی، چنانی که هشت ثور را تحمیل کرد، حاکمیت های پسا طالبان را به قدری ضد افغانی و ضد پشتوانی ساخته اند که گروه های مسلح اکثریت در حالی که شاهد چند نمونه‌ی تباری شان در راس قدرت استند، اما در برابر آنان با بقایای اخوانی و الحادی ای می جنگند که در نمونه‌ی فرید احمد مزد که با صراحة در فیس بوکش پُست کرده بود: «پیوستن طالبان به دولت، به نفع پشتوان هاست!»

اعلام موضع از سوی افرادی که در تبانی با رفقای خلقی خویش آنان را می فریفتند که گویا شیوه شان از قوم بُریده اند، افزون بر تجاوز شوروی، تبانی با حلقات اقلیت ها و زمینه سازی برای هشت ثور، اکثریت را با گُل واقعیت های آن عقب درب کشوری باقی گذاشتند که از هویت سیاسی افغان تا جیوپولیتیک افغانستان و گُل مجموعه‌ی عمرانی آن که ارگ، نمادش است، از آنان هستند.

مردم ما از زمان تجاوز روس و حاکمیت ببرک کارمل تا حکومت سقوی دوم و موضع گیری هایی که در گُل حاکمیت های کرزی و غنی، دچار آن ها شده اند، در چند درز کلان واقع می شوند که هر چند خیلی سعی کردند اشباع کنند، اما عدم تفکیک خوب و بد حزبی و جناحی، آنان را در موضعی قرار داده که با هر لحظه غفلت در سیستم سیاسی کشور که سهم شان می باشد، جا را برای عناصری خالی می کنند که مصرانه همدیگر را تقویت می بخشنند. اعضای فرقه های جمعیت و شورای نظار، چون نمی توانستند با ادبیات ستمی با پشتون ها صحبت کنند، با حمایت پدرامی ها، خواسته های خود را بر دولت تحمیل می کردند. در ساحه‌ی به

اصطلاح اشتراکات فرهنگی، نقش بارز ملا های مجوس تا تایید کل ناروا های تباری شان که در باور های دینی، مذموم شده اند، حتی در جریان اغراض محسنی ها قرار گرفتند که با قانون احوال شخصیه، صرف دنبال خودمحوری های سیاسی بودند تا با استقلال آن ها هرچه بیشتر به تحکیم منافع بیگانه پردازند.

محور های به اصطلاح مستقل که در کار رسانه بی و حزبی، جواز های وزارت عدله را دارند، بهترین نمونه های تثیت مدعای مایند که دشمنان، چه گونه گام به گام جهت تضعیف ما به اصطلاح کار مدنی می کنند.

ما به تهییر باور ها باورمندیم. اگر جوانب در گیر ایده ها به حقانیت آن ها که تامین عدالت اجتماعی باشد، پابند باشند، در قبول تنوع کار مدنی، هیچ مشکلی نداریم؛ زیرا خلق ایده هایی که روی تجربیات افغانی استوار باشند، مهمتر از تورید ایدیالوژی های وارد، ثابت کرده اند جامعه ای افغانی اگر دچار نوسانات ۲۶ سرطان و ۷ ثور نمی شد، به خوبی در زمینه ای رشد می یافت که می توانست در تنوع سازمان ها و احزاب غیر وابسته، دولت را مدیریت کند. چنانی که در کشور های اروپایی وجود دارد؛ اما اگر کار حزبی و جناحی به معنی توجیه اغراض قومی، صورت بگیرد، پافشاری به نفس مسئله، بی قبول این که طرف مخالف، عدول کرده، خیلی نابخردانه است.

اگر طرف های ما با درک هرچه بیشتر روش های انحرافی برادران و رفقای اخوانی و الحادی خود، موضع می گرفتند، نه هشت ثور تولد می شد و نه هم سیستم سیاسی کنونی به قدری متعفن و آلوده می شد تا امکانات کشور افغانستان را عملاً علیه افغان ها استعمال نکنند.

در کتاب «ستمی و ستمی»، مسئله‌ی الحادی و اخوانی را به گونه‌ای نیز آورده‌ام که با شناخت مستقیم آن‌ها طرز قضاوت فقط منحصر به ما نماند؛ اما علاقه‌مندان اخوات و رفاقت، اگر هنوز هم دنبال آن‌ها بایند، بهتر است افراد نو را بیازمایند.

مصطفی عمرزی

ش1۳۹۹/۴/۱

کابل - افغانستان

فصل اول / سمتی

- در جلد دیگر

تبانی برای اغراض قومی، از شاخصه هایی است که در زمان تدقیق گروه های افغان سیز و ارتجاع پسند، آشکار می شود. در واقع با تعقیب خطوط سیاه جریان هایی که به طبل و دهل قومی می کوبند، می توان به انتها بی رسانید که چه گونه در اوزان و البسه می مختلف، در جلد دیگر، اما یک منظور دارند.

انحراف احزابی که پس از هفت ثور، به خصوص در شمار چند تنظیمی جهادی رسمیت یافتند، هر چند کاملاً به معنی انحراف نبود، زیرا کارنامه ای چهل سال حضور سیاسی، به خوبی محرز کرد که به چه بهانه ای وارد شدند، اما بازی در نقش های مختلف، ظاهرسازی برای حذر از ملاحظاتی بود که در باور های دینی مردم ما، اجتناب از گرایش های قومی، امری ستوده شمرده می شود. در بود این سنتیت، اجتماعات مختلف افغان سیز با رعایت ظاهر روحانیت، در حساسیت های اجتماعی و قایه می کنند و در اولویت های قومی، مهر می زندند.

در چهل سال اخیر، همان گونه که رفقای چپی در پایین ترین برداشت ها، جامعه را در تضاد و تناقض چپ و راست درگیر ساختند، رفقای تنظیمی، باور ها در امور ملی و جهادی را در خیر و شرو مسایل قومی، تضعیف کردند.

بازار سودآور سیاسی پس از کاهش توجه شرق و غرب در مسئله ای جنگ سرد، جناح های درگیر مدعی وحدانیت و الحادیت را که از آغاز نیز بسیار اصیل نبودند، در شکل و شمایلی

درآورد که دوگانه گی حزبی در حزب خلق و چند گانه گی تنظیمی در جناح راست که گویا از داعیه‌ی اسلامی مردم، دفاع می‌کردند، نوع ایده‌هایی را وارد تقابل تبدار سیاست افغانستان کردند که برای وجاهت قومی، حتی ملایان وابسته، بی‌کار ننشستند.

مردم ما در تحلیل دو ارتیاج داخلی، به خوبی به نتیجه رسیده‌اند که عوامل مختلف فکری، فرهنگی و اعتقادی، مجاری مختلف ایجاد کرده‌اند. در بیش از یک دهه‌ی اخیر، قایل شدن به قداست های مذموم قومی، نیاز‌ها برای توجیهات اقدس بودن را به سطحی رسانده که حتی به هذیان گویی‌ها و یاوه بافی‌های فرهنگی می‌رسد. تاریخ گذشته، پشتونه‌ی طرف‌های درگیر می‌شود و در حالی که اصل قضیه، به هیچ کجا‌یی بند نیست، اهل تنازع برای وجاهت سیاسی، مشغول تخلیقات مفاخراتی است. مثلاً رویداد نوروز، صرف نظر از این که به درستی وجهه‌ی مشخص ندارد و در تاریخ، گاه به تمدن‌های قدیمی بین‌النهرین منسوب است، در رواج فارسیسم، از مواردی وانمود می‌شود که گروه‌ک‌ستمی، همواره در طرح مسایل سیاسی، آن را مثالی از عمق تاریخی خاص خودشان می‌آورد.

طی چند سال اخیر، با نشر کتب «آرکاییسم»، «زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند» و امثال‌هم، عملاً مفاخرات مشکل دار را وارد بحث‌های نقد و اصلاحات کردیم و از این باب، دیری است که در گستردگی تعمیم، دست آویز‌های شرپسندان به سُخره گرفته می‌شوند، اما تشریک مساعی و تبانی چند جانبی در حفظ و نگه داشت باور‌های فرهنگی که سیاسی می‌شوند، جوانب افغان‌ستیز را به

زیر کی واداشته است با مُهر ارزش های گویا غیر دینی، از آدرس قدسیات روحانی نیز همان کاری کنند که در دو ارجاع داخلی، باور های مردم به دینیات، مسیر جهال سقوی را به راحتی باز می کردن.

در این تامل، کاری با اصلیت، بودن و نبودن مثال های نوروزی ندارم. هدف در این است که جوانب افغان ستیز با چه سهولت و راحتی از فرهنگ ها و باور ها، پس از آن که تحریف شدن، در کلیت های قومی استفاده می کنند؟ هدف آنان افزودن بر بار گویا ارزشمندی های قومی هستند که متاسفانه به تاسی از رواج پدیده های نژادی استعماری (آریایی) در منطقه ای که اگر تاثیرات بیرونی و طبیعی (سرمایه ای خارجی و نفت) را بیرون کنیم، معلوم می شود در جغرافیایی به وسعت بخش بزرگی از افریقا و آسیا، چنانی که در جهان ماورای آن اتفاق افتیده، تنوع قومی، منشه ای طرز فکر و عمل خاص نیست و نبوده تا تفاوت نژادی را به میان آورد. معادلات مختلف تاریخی، اوج و حضیض داشته اند و این سنت، ادامه دارد.

در مثال هایی که همواره کوشیده ایم مستند باشند، یافت نمونه هایی که منظور ما را تایید می کنند، بدون شک به این یقین می رساند که جنبه ای اصلاحی انتقاد ما با کنار زدن ستر ظواهر، به خلوت هایی نیز برود که در اشتیاق مردم به دانستی های پنهان گروه های استفاده جو تاریخ دارند و فقط در کلیت جغرافیای مسلمانان، سر به صد ها فرقه و شعبه می سایند.

حامیان دو ارجاع داخلی در شمار مردمانی که اکنون به سطح تحصیلکرده و چپی نیز منحرف اند، در تلاش هایی که در ختام یا سرافکنده گی و یا به هسته هایی دیگر می انجامند، فقط برای

گرایش های مذموم افراط قومی، مشخصه ی قوم(نام) را کافی می دانند. اینان در جو آلوده ی کنونی، در چند جهت، در حالی که با مثال مدافعان دینی، دوست دارند غلطی ها و زشتی ها اغماض شوند، در جانب دیگر با تعمیم مفاهیم فرهنگی در زمینه ی قومی، همچنان پی کسب سود سیاسی اند. بنا بر این حتی استفاده از ظواهر دستار و ریش، می تواند در موردی موثر باشد که خود در تنازع نفی و قبول فرهنگ ها در حدود دین، مخالف و موافق دارد. وقتی یک ملای سقاوی در یک آدرس مشخص، فتوایی دهد، این به معنی روشنفکری نیست، بل تاییدی است که به آن آدرس می بخشد. به هر میزانی که تربیون جناح های معلوم الحال سیاسی، منعطف شوند، هیچ مخلص انسانیت حاضر نمی شود از آن جا مخاطب شود. تبانی چپ و راست افغان ستیزان به منظور تامین منافع قومی، هم رسانه یی است، هم فرهنگی و هم سیاسی.

شرح تصاویر:

ملای سقوی با ابراز نظر در یک نشریه ی قومگرا، بر خودش عریضه کرده است. در یک نمونه ی صفحات فیس بوک، آدرسی به چشم می خورد که ظاهراً علاقه مند دینیات حنفی است، اما کمی جست و جو در ورای مطالب آن، زود نشان می دهد که چه گونه زیر عبای روحانی، کسانی را حمایت می کنند که در سوی دیگر، تضعیف دین را به بهانه ی اصلاحات و نیاز ها در گرایش های قومی، استحاله می کنند.

دو هفته نامه‌ی
سپیدلار از زبان فنی «رمان»
پژوهشی پژوهش
پژوهش
سال سوم، شماره‌ی پنجم
پیک شنبه ۱۰ مهر / فروردین ۱۳۹۵ • ۲۰ مارچ ۲۰۱۶

نوروز جشن طبیعت است و هیچ رنگ اعتقادی و مذهبی ندارد

گفت و گوی اختصاصی دوهفته‌نامه‌ی سپیدلار، با مولوی حبیب الله حسام، رئیس شورای عالمان افغانستان^۱

رونه‌ی اصلی مخالفت با نوروز جهل و نادانی است و یا بهم سخورده‌گی از مباحثت است که به دلیل فویت و یا به دلیل عرب و عجم بودن و یا به دلایل مختلف دیگر روی کار آمده است؛ یا هم سالانه اساس این است که یک جماعت آنده و قوای خود را قادر کرده است و لوگه قتوای شان خاتمه خود را نداشت و دیگران دنالدی آن فتوای اگرفته و در بین تحقیق و تبع آن نرفته اند و این جماعت مذهب‌ها هم بر این موضوع توجه نکردند که آیا این فتنه را که فتوای دهد، مستدات شرعی دارد یا خیر.

نوروز از دیدگاه اسلام

۱) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد. این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد. این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد. این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

**تجلیل جشن نوروز
حلال یا حرام؟**

۲) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

سپیدلار باع

**نوروز
در
شعر فارسی**

۳) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

**جشن نوروز
در
نکاح مورخان**

۴) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

۵) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

۶) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

۷) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

۸) این بخش محتوا متعلق به معاشر طرقی تاریخی است که خواسته این در پیوند به این متن می‌گذرد.

مصطفی عمرزی

The image is a screenshot of a Facebook profile for a user named 'Muhahhed Zadeh'. The profile picture is a night photograph of the Kaaba and surrounding areas in Mecca. The cover photo is a green banner with white Arabic calligraphy and English text that reads 'I LOVE MUHAMMAD' and 'State Terrorists, coordinate, monitoring the holy prophet'. Below the banner, there is a note: 'State Terrorists, coordinate, monitoring the holy prophet'. The profile has 64,538 likes and 163 posts. The bio says 'Muwahhed Zadeh' and includes a link to their website. There are several status updates and posts visible, including one from 'Mustafa' and another from 'Naseer Abdurrahman'. The interface shows standard Facebook navigation elements like 'Send Message', 'Like', and 'Share'.

- درد خود کرده -

فعالان فرهنگی پشتون، بار ها در اعتراض به نحوه ای برخورد فعالان فرهنگی غیرپشتون که در زمینه ای نقد صورت می گیرند، خاطر نشان کرده اند که نباید با ماهیت پشتون ستیز، تقصیر گناهانی را بر ما حواله کنند که ربطی به پشتون ها نداشته اند.

حمله ای انتشاری بر یک کلپ ورزشی که محل تجمع هموطنان شیعه و هزاره ای ما بود، چندمین حمله ای خونین پس از زمان بیانات محمد محقق در ایران شمرده می شود. این شخص که حالا می کوشد در جلد طاهر بدخشی نیز حلول کند، از بدنام ترین چهره های تحمیلی ۱۷ اخیر افغانستان است. سخنان پوچ و یاوه ای وی در باره ای هویت ملی، با این اعتراض نیز مواجه شدند که چرا به افرادی همانند اینان موقع می دهند از طریق رسانه ها اذهان را مغلوش کنند(صاحبہ ای نصیر فیاض با محمد محقق در شبکه ای آریانا).

پخش ویدیوی یک داعشی به نام ابوبکر ترکمنستانی که از نام، قیافه و اندامش آشکار است همانند هزاران تن دیگر آنان که در رویداد های خشن افغانستان به جان غیرپشتون ها نیز افتیده اند، سرافگنده گی کسانی را بار می آورند که با نیات پلید، تعصبات قومی را فرصت های مغتنم ورود به دولت می دانند.

افراد زیادی از قماش منتقدان بی منطق که می دیدند طالبان با درگیری گسترده، به گونه ای از توان تبار اکثریت در داخل نظام کاسته اند، با ایجاد درز های بیشتر کوشیده اند خلاصی قومی این رهگذر، برای آنان به معنی کرسی های خالی باشد. توام با این، کار گسترده ای رسانه ای و تبلیغی که گویا مشکلات، ناشی از

موقع خشن طالبان اکثراً پشتون اند، حتی به حد برداشت هایی رسید که محمد قسیم فهیم در ماحفلی که کلپ صوتی آن افشا شد، مزروعانه امیدوار بود شباht حمله‌ی اتحاد شوروی به افغانستان که باعث دست بالای اقلیت‌های قومی در سیستم شد، آنان را بر گل کشور تحمیل کند.

هر چند تراژیدی سالیان اخیر، نسخه‌ی کمونیستی نشد، اما واضح است که جای خالی به اصطلاح زورگویان مسلح پشتون که اگر در دولت می‌بودند می‌توانستند با مشت کوبیده بر دهان فزوون خواهان، جلو آنان را بگیرند، هاریت دشمنان ما را به جایی رسانده که محمد محقق بارها با ادبیات زشت، کوشیده از شان پشتون های تکنوکرات بکاهد.

روسیاهی به ذخال مانده از موقع خودفروخته گان حزب وحدت، به جامعه‌ی ناسیونالیست‌های فارس ایران نیز می‌رسد که حتی اکثریت ترکی، عربی و تنوع قومی خود را که به حدود ۹۰ درصد جمعیت آن کشور می‌رسند نیز قبول ندارند، اما مراجع مذهبی و امتیازی که ولایت فقیه از رهگذار گرایش‌های اقلیت شیعه‌ی ما به آنان یافته‌اند، غلامان شان در افغانستان را به نان و نوا می‌رساند.

من شک ندارم که در تراژیدی ضایعات جانی و جراحات افغانان مجبور که برای کسب روزی، به ایران رفته بودند و با لشکر فاطمیون، تنها در گزارش‌های تایید شده تا ۱۰ هزار کشته و زخمی داده اند و بخشی به جنایتکاران جنگی مبدل می‌شوند، احباب و افراد وابسته به ایران، همانند محقق و حزب وحدت، دست دارند. شاید بسیاری را از افغانستان نیز برای کمک به جنایتکاران رژیم بشارالاسد، فرستاده باشند.

موقعیت ضد افغانی غلامان ایران از تاجکان ستمی تا هزاره گان حزب وحدت، منحصر به این دو اقلیت نیست. ایران با تمویل محورهای شیعه‌ی پشتون نیز توانسته پروسه‌های ملی ما را خدشه بزند.

من نمونه‌های نشراتی زیادی را دیده ام که از سوی پشتون‌های شیعه ترجمه می‌شوند و هدف تمام آن‌ها کمک به مداخله‌ی آخوند‌های ولایت فقیه است.

همه می‌دانند که ساختار نهادهای امنیتی با فاجعه‌ی توزیع و تقسیم قومی، رو به رو می‌باشد. در کشوری که ۱۷ سال پس از رشد معارف و تحصیلات عالی، هنوز روی کمیت و کیفیت کدرهای مسلکی، نقد می‌شود، بخش بزرگ تنظیم‌ها یا جنایتکاران جنگ‌های داخلی را با روش‌هایی نصب کردند که اگر در ریاست امنیت با اکثریت و یکدسته‌گی یک گروه منسوب به یک اقلیت قومی، رو به رو می‌شوید، این مصیبت با همان ساختار اقلیت بر اکثریت، جلو انگیزه‌هایی را گرفته که از مسوولان امور، انتظار می‌رود.

کسی از فعالان فرهنگی شیعه با همان ماهیت چشمداشت به قدرت، پیشنهاد کرده بود که برای جلوگیری از فجایعی که نقش خود و رهبران خودفروخته‌ی شان را در آن‌ها نادیده می‌گیرند، پُست‌های ریاست امنیت را به دست آورند. این که ظرفیت مسلکی آنان تا چه پیمانه‌ای به ریاست امنیت، کمک می‌کند، از حال زار افرادی نیز پیداست که اکثر آن‌ها از حفره‌های دوران به اصطلاح مقاومت، به مقام و کرسی رسیدند، اما شامل هیچ معیاری نشدنند که این همه آدم‌های کوه و بیابان که فقط یاد داشتند ماشه‌ی تفنج را بکشند، در مدیریت، طراحی و تنظیم نهادی که

کُل کشور را نظارت می کند، در برابر بازی های پیچیده‌ی استخبارات منطقه، نباید در گیر گرایش هایی شوند که یک بخش منظم آنان را عقب درب ماموران بی کفایت دولتی نشانده اند تا به نام «قطعه‌ی محافظت از رجال به اصطلاح بر جسته»، ضایع شوند و بخش دیگر برای شرکای ناخلف حکومت کمک کنند تا از اطلاعات آنان حربه‌ی سیاسی بسازند.

دولت در قبال تمام رویداد‌هایی که رونما می شوند، مسؤولیت دارد، اما تفهیم این حقیقت که افراد وابسته، مسؤول کردار و گفتار خود شان استند، مسؤولیت‌ها را تقسیم می کند. از تجربه‌ی ملکی تا تجربه‌ی نظامی، ناهنجاری‌هایی که با ساختار نادرست حکومت، تعصب قومی را اصل کرد و نگرش بر حکومت به مرض سوء استفاده از قدرت مبدل شده، منافع ملی به کورسوبی شیوه‌ی اند که هر کس با بانگ صدای ناخراش، چنانی که غلام نام آشنا و ولایت فقیه، همواره سرداد، مردم را محدود به نام و منطقه می کنند.

خشونت‌های داعش، حد و مرز ندارند، اما حملات مداوم آنان بر جامعه‌ی شیعیان افغانستان، به نگرش منفی رهبران شیعیان متوجه است که با استخبارات ایرانی، زاده شده اند. این تجربه به حدی رسیده که اثرات منفی آن، گریبان جامعه‌ی هزاره‌ی ما را نیز گرفته است.

مخالفت‌های آخوندی با فولکلور هزاره که با تکفیر محفل هنری دمبوره به همراه شدند تا پرخاش روحانیتی که به نام «садات» می خواهد از جمعیت مردم هزاره‌ی ما بکاهد و موضع گیری‌هایی که خلاف حضور غیر سیاسی آن کدرهای مسلکی هزاره در

دولت اند که با اخلاص سعی می کنند در محور افغانیت به کارایی دولتی بیافزایند، ضرورت تبیین حقایقی را بیشتر می سازند که وقتی فرارسیده در محاکم وجودان و دولت، به اصطلاح رهبرانی را محکوم و مجازات کنیم که با تعمیم خشونت قومی، توهین و هتك حرمت، مانع رشد سالم اجتماعی می شوند و با خلق ذهنیت های طلب قومی، مردم را محروم می کنند با پایان حساب سهمیه، شاهد باشند که یک بی سواد یک قوم دیگر، شایسته سالاری را نفی کرده است.



- گرد و خاک ارتجاع

قسم معمول چند سال اخیر روز ۲۸ اسد، فرصت های بروز عقده های حقارت و جهالت نیز شده است. با نقد میلانی، مرحوم شاه امان الله را در دار ارتجاع، اعدام می کنند. در این شکل، او با تمام کارنامه‌ی خدمت و احترام به مردم، فنا می شود.

در روز گاری که بقایای تنظیم های فاسد به خاطر اعتماد نیرو های خارجی، از سر و بر خویش می کاهمد، ذکور بی ریش و پتلون دار، اناش مودل و رستوارنت چی، حتی به حد دختر ملا برهان الدین ربانی می رسند، ستیز سیاسی آزمندانه، به امان الله نشانه می رود؟!

حامیان ارتجاع از این که بچه‌ی سقا را وسیله‌ی تکفیر تاریخی شاه امان الله بدانند، باکی نمی کنند. آنان با اغماص بر شباخت های داعشی حکومت بچه‌ی سقا، دوست دارند جلوه هایی باشند که وقتی طالبان را تعریف کنند، با صفت بنیادگرا و دور از فرهنگ می خوانند. در این دید تنگ، دو ارتجاع که با فقر فرهنگی توأم بودند، حامیان قوم گرای بچه‌ی سقا و ربانی را محذور می سازند. آنان دوست دارند آن چه باعث طرد و ظن خودشان می شود، طرز تلقی جدید شمرده شود. بر این اساس، بچه‌ی سقا، نه فقط داعشی تاریخ نیست، بل قهرمانی است که یک نوگرا را به نام دشمن دین، تکفیر می کند.

از ۶ جدی سال ۱۳۵۸ش تا سقوط امارت اسلامی طالبان، همگرایی تفکیری با خارج که هنوز از دامان شاه امان الله، گرفته است، کسی را متوجه نمی سازد که ستیزه جویان اقلیت های قومی

از اتحاد با شوروی تا نوکری برای سربازان بین المللی که بر اساس قرائت دینی، غیر مسلمان خوانده می‌شوند، به راستی چه حکمی یافته‌اند؟

چند روز قبل سخنرانی سیاف را دیدم که در جمع اعضای احزاب اقلیت‌های قومی، بیشترینه جمعیت و شورای نظار، به تکفیر شاه امان الله برخاسته بود.

خوب می‌دانیم که نفرت باند شر و فساد از سیاف، به اندازه‌ی ترس آنان از طالبان است. سیاف را شریک پروژه‌ی ترور مسعود می‌دانند، اما توهم او در دنیای اخوت اسلامی را که روزی از مجرای سازمان‌های استخباراتی و خیرات دهنده، مردم را در صفحه‌ای طولانی در انتظار می‌ماندند تا برای خرما و گوشت پوسیده‌ی قربانی، گذشته‌های قبل از هفت ثور را شوم بدانند، موهبت فرهنگی قلمداد می‌کنند.

حربه‌ی تکفیر در فضای باز تنقید غیر سالم دینی که با گرایش‌های مجوسوی، حالا جایگاه رسمی آن در تاجکستان، باند و شر و فساد را قوت دل می‌دهد، اما از ارزش ابزاری آن نکاسته‌اند.

سخنان سیاف را همرسانی کردند تا با شمارش ارقام ناچیز خبط‌های شاه امان الله مرحوم، به جامعه‌ی تباری و هویت تاریخی ما آسیب بزنند. این میراث تبلیغات جهادی که پس از سقوط حکومت شهید نجیب، در تعییم پذیرش فاجعه‌ی سقوی دوم کمک کرد، بیش از همه جامعه‌ی اکثریت این کشور را به چالش کشید. دیرینه‌ای که با کُل وجود آن تکفیر شده بود و جلوی که با فاجعه‌ی حکومت اقلیت‌ها، افغانستان را به سراشیب پستی و ذلت کشاند.

دوسیه های عظیم وحشی گری، تجاوز به ناموس مردم، ویرانی، خیانت و ایجاد درز های اجتماعی که با هزاران پوسته و پاتک تنظیمی، عملاً کشور را به گستاخانه کشاندند، جلو هیچ سیاستی را نمی گیرند! این تیغ دوسره، از کنار ارتقای ویرانگر و شرم آور سقوی می گذرد و نقاش تاریخ امانی می شود!

چه استفاده هایی که از تنقید نامنصفانه‌ی تاریخ نکرده اند! بلای بد بیگانه، کاش در جوف دهان خودشان میکروب می شد. ملایی را دیدم که کم از شما میل زشت ملایی لنگ ندارد. روح آن نجوم است تاریخ با حلول در کالبد این جسم گنده، به سخن آمده است. یکی که از لهجه اش پیداست، از بخت بد ما، باید همتبار باشد، پدر امیان را شادمان می سازد. او از میان تمام بی ریشان تاریخ می گذرد و به نبود ریش امان الله می چسبد.

انگاره های ظاهری از دین، امثال ملایانی را ناراحت می کند که می بینند کم نیستند پیروان آین های غیر اسلامی که با تعصب ریش می گذارند. سیکه ها، ریشداران متعصب اند.

ملای جاهل که زبان سیاف ندارد، با تیغ شکسته از ریش شاه امان الله آغاز و او را با تمام عاطفه‌ی خدمت به مردم، در گرد و خاک ارتقای دفن می کند. بچه‌ی سقا، یا سمبل فقر فرهنگی و جهالت، مهدی موعود ملاست و ملای لنگ را نماینده‌ی خدا می داند.

در جلو کمره، با دهان باز مقابله مایکروفون، شرح دیگر ملای مزدور انگلیس را نیز دریافت کردیم. ما نمی دانستیم زیر ملای لنگ، شگفتی های تخلیق دارد. همتای جدید جاهل تاریخی خاطر نشان می کند که جناب لنگ، در هرجایی که نشست می کردند،

طیعت جوانه می‌زد. فکر می‌کنم اگر این قیاس را برای شاه امان الله برمی‌شمردند، دستگاه بروکاست تنظیمی که از پخش سقوی آن لذت می‌برد، به حد شاهنامه بر ما تمسخر می‌بست.

دشمنی نهانی فرزندان ناقلين و مهاجرین با دلگرمی تجربه‌ی ناکام نیرو‌های خارجی، بیش از روز روشن شد. توهین‌ها، هتاكی‌ها، جعل تاریخ، تحریف و وارونه نمایی برای کسب مشروعیت‌هایی که با دوسيه‌ی دو ارجاع سقوی و نوکری دنائت زده برای نیرو‌های خارجی، هیچ عقل سالم را قادر به توجیه نمی‌کند، ما را متوجه کرده‌اند که با مولدان آن‌ها چه گونه رفتار کنیم؛ اما آن چه دل آزار است، جهالت خودی ست که دشمن را شادمان می‌سازد.

جائی خالی مجریان حکومتداری افغانستان که تا عمق تاریخ ما تکفیر شدن، این خلاء را به نفع کی پُر کرد؟ تفکیر دینی، هنوز اگر به استخوان‌های امان افغان می‌رسد، مردانی را رها نمی‌کند که در نقد غیرمنصفانه، اگر غنی یا کرزی باشند، حضور سیاسی شان، تلقی وابسته گی به بیگانه نیز شده است. منتها در نزدیکی آنان، آرایش حامیان ارجاع که برای قدرت برای هر خودفروشی آماده استند، کمتر ملایی را متوجه می‌سازد که کمر بستن خدمت از تاریخ توافق با شوروی تا نوکری در بگرام، چرا رُخ پرسش‌ها را به دختر ملا چترالی نیز حواله نمی‌کند؟ او با مودلنگ جهادی، ثریاپی نیست که تصاویر خانواده گی اش را پخش می‌کردد تا بالآخر با نماینده گی بچه‌ی سقا، تحقیر شدیم؟

در طنز «تفاوت ملا، مولوی و مولانا»، این طبقه را دسته بندی کرده بودم. ملایی که ریش و لنگی را اصول ایمانی می‌داند، معنی «اقرار باللسان و تصدیقاً بالقلب» را نمی‌داند.

داکتر غنی، فاصله‌ی زیادی از مصیبی ندارد که امان الله را ناکام کردند. ما ثقلت تکفیر دینی را می‌دانیم، اما خوب است ابله گان فراموش نکنند دستگاه ضبط صوتی - تصویری تاریخ، آن قدر دست اندر کار دارد که اگر جای امان الله را خالی کردند، محال است بگذاریم بچه‌ی سقا، ثانی شود.
یادآوری:

از طریق لینک زیر، شرح بوستان زیر ملای لنگ را بشنوید!

<https://www.facebook.com/panjsher.afghan/videos/1859804974108467/>



- مشک مشکوک -

متنازع شدن ارزش های ملی که پیوسته به هویت سیاسی، تعریف می شوند، مردم ما را همیشه نگران کرده است که اگر وحدت جغرافیایی آنان برهمن بریزد، دیگر چه باقی می ماند؟

حتی تندروترین منتقدین تنظیمی و جناحی افغان ستیز نیز سعی کرده اند رسوم احترام سیاسی را به جا آورند؛ زیرا می دانند اگر زمینه‌ی ابراز وجود(افغانستان) وجود نداشته باشد، هیچ نوع تفسیر و تعبیر آنان از تاریخ، برآورده نمی شود.

رسم احترام، به ویژه به سرود ملی، یک امر بی نهایت مهم و عدول از آن، معادل خیانت است. مصاحبه‌ی سید نور الله جلیلی را دیدیم. او چند روز پس از بی احترامی به سرود ملی، با ضعفی از خیانتش دفاع می کرد که هیچ تفاوتی با منطق یک داعشی نداشت. پنهان شدن پشت شعایر دینی، نمونه‌ی دیگری را تشهیر کرد که در نوع این دزد، به کاهدان زده است. او به دلیل این که چون کسی به خاطر تلاوت قرآن کریم نمی ایستد و هیچ الزامیت قانونی وجود ندارد، گفت نمی خواهد به احترام سرود ملی، به پا خیزد. جلیلی در همان لحظات نخست پخش مصاحبه اش، لعن و نفرین هزاران افغان را به مثابه‌ی نخستین آرای مخالف، کمایی کرد.

شعایر دینی، فرامرزی اند و تقدس باور های دینی، سنت هایی دارد که مثلاً در برابر عظمت کلام الله مجید، رسم نشسته، در همه جا ارجح است، اما اجرای تمام رسوم دینی، یکی نیستند. مراسم عبادی نماز، با حرکاتی انجام می شوند که مجموعه‌ای از نشستن و برخاستن است.

پس از شنیدن مصاحبه‌ی جلیلی، فکر کردم این نمونه‌هایی که صفت بسته‌اند در مقداری ما سهم بگیرند، اگر شعور ندارند که اولویت‌های مردم چه‌اند؟ چرا خود را مسخره می‌سازند؟

به جا آوردن رسم احترام به سرود ملی، نوع سنت سیاسی است. ما در چهل سال اخیر، در خلایی نیز آسیب دیده‌ایم که یکی هم عدم تفکیک درست میان باور‌های سیاسی و دینی بود.

دین اسلام، بیش از یک میلیارد، پیرو دارد. اگر قرار باشد ارزش‌های سیاسی افغانستان را در برابر آن نفی کنیم، این بینش هیچ تفاوتی با نگرش یک داعشی منفور ندارد که به نام اخوانی، اما مغضبانه سعی می‌کند با شکستن مرزها، در بستر هایی به راحتی زنده گشته باشد که خانه و جای او نیستند.

در سلطنت امانی، تقلای خاندان بدنام مجده‌ای برای قدرت، زود آنان را در انتظار مردم منفور کرد که می‌دیدند چند عرب بی‌سر و پای مهاجر، چه گونه به نام برادر اخوانی، در حالی که در بغل انگلیس‌ها خواهیده بودند، اما از شور و احساسات دینی افغان‌ها استفاده می‌کردند تا به قدرت برسند.

اگر رسم عبادی نماز را در برابر امثال جلیلی‌ها قرار دهیم، چون در این سنت اسلامی نیز برخاستن در برابر نشستن، مطرح است، با منطق جلیلی، باید احترام نشود؟ ادعای او که سرود ملی، افغان شمول نیست نیز عجیب بود. اگر کثرت قومی و زبانی را در ساخت سرود ملی رعایت کنیم، باید به مجموعه‌ی زبان‌هایی پردازیم که اگر از هر کدام آن‌ها به نام تبارز حقوق قومی، استفاده شود، باید ساعت‌ها بایستیم تا سرود ملی ما پایان یابد.

پخش سرود ملی به زبان پشتو با توجیه زبان ملی و این که یک اکثریت تاریخ ساز در این کشور حقیقت دارد، از چیزی نمی‌کاهد. در تمام کشورهای دنیا، عناصر واحدی وجود دارند که هر چند انتساب خاص نیز داشته‌اند، اما باعث همگرایی هم پنداشته‌می‌شوند. در تنوع قومی روسیه، زبان‌های زیادی وجود دارند، اما در آن جا سرود ملی به زبان روسی یا منسوب به قوم روس است.

من می‌دانم که استاد عبدالباری جهانی با تخلیق سرود زیبای ملی، بسیار آسوده نماند؛ زیرا تداخل سلیقه‌ی در آن و این انتقاد به جا که باید نام‌های تمام‌یاش از ۵۰ قوم در آن ذکر می‌شدند یا تنها به کلمه‌ی افغان به معنی دربرگیرنده‌ی تمام اقوام اکتفا می‌شد، در جایش باقی است.

ملاحظات دیگر را کنار می‌گذارم و به یک نکته‌ی مهم اشاره می‌کنم که متنازع ساختن ارزش‌های ملی و سیاسی، بی‌نهایت اغراض بیگانه را می‌سازد. به این دلیل سرمایه‌گذاری روی آن‌ها، امواج گستردۀ‌ی رسانه‌ی و فرهنگی را در پی داشته است. در این دنائت، جرات غیر اخلاقی، یک اصل شمرده می‌شود.

یقین کنید که این مشک میان تهی (سید نور الله جلیلی) برای افراد، اشخاص و یا جناح‌هایی که بسیار مکتوم نیستند، پیام-گذارده است. عبداللطیف پدرام با آن همه کون پاره‌گی سیاسی نیز چنین نکرده بود.

توجیه‌ی دینی خیانت ملی جلیلی، مرا یقین می‌دهد که با بی‌حرمتی به سرود ملی، به جرات به طرفی پیام رسانده که در این امر، آنان را حمایت می‌کند. چند نمونه‌ی دیگر این طیف، سال پار در بامیان در برابر مردم هزاره‌ی ما، دم از هویت مستقل قومی

می زدند. وابسته گی های آنان به صدرنشینان جمهوری اسلامی ایران(садات شیعه) زود همه را متوجه کردند که در تنوع قومی هر کجای کشور های اسلامی، از حیث خاندان و خانواده های مذهبی نیز می شود سوء استفاده کرد.

اگر در گیر فضای حفقان آور کنونی نبودیم و دستان ما با خزعلات سفارشی بیگانه، بند نبودند، استفاده از نمونه‌ی این مشک مشکوک را برای شاروالی کابل، سفارش می کردیم. بهتر بود در میانه‌ی تهی او، زباله‌ها را انتقال می دادند.

بدترین نوع خیانت ملی، متنازع ساختن ارزش‌های ملی به شمار می رود. سرود ملی، یکی از این ارزش‌های است. اگر با تفاوت خوانش سیاسی، احترام نشویم، دایره‌ی اخوانیسم، چنانی که امروزه از رهگذر مکتب‌های داعش و القاعده، پرداخته می شود، برای هیچ هویتی خانمانی بر جا نمی گذارد.

یادداشت:

معنی مشک(به فتح میم) در فرهنگ‌های دری:

- ۱- خیک: پوست گوسفند دباغی شده(اسم).
- ۲- پوست گوسفندی که آن را درست کنده باشند. خواه دباغت شده و خواه نشده باشد و در آن ماست و آب، پُر کنند.

مشکی از آب کرد پنهان پُر
در خریطه نگاه داشت چو دُر
نظمی گنجوی

- ۳- مشک سقا: مشکی که سقایان بر دوش کشند و از آن به مردم، آب دهند...



- ملا های مر تجمع

اسلام سیاسی، نسخه‌ی بروز شده‌ی اعمال سیاست‌های فرامرزی است؛ هرچند نوعیت حاکمیت‌هایی را نیز می‌سازد که در کشور هایی چون ایران، مستعمل‌اند. نسخه‌ی فرامرزی این برداشت، منجر به پدیده‌ی تروریسم بین المللی شده است.

در کشور ما، تروریسم اخوانی با داوطلبان جنگ ضد شوروی، پی‌تعمیم این نظریه بودند تا در واحد‌های سیاسی، همسویی آنان با مردمانی که صاحب نام و خانه‌اند، از نگرش مهاجر بکاهد. بر این اساس، بی‌خانمانی به خانمانی مبدل می‌شود.

تا زمان تقابل امریکا با القاعده در افغانستان، حضور آنان به مثابه‌ی افرادی جا باز می‌کرد که بیگانه نبودند. این دیدگاه فرامرزی، اما از تحلیل‌هایی برکنار نماند که عقب آن‌ها گونه‌ی دیگر سیطره‌ی عربی به چشم می‌خورد. در بطن این اتفاقات، آرایش سیاسی جناح‌های جهادی که صاحب جاه و قدرت شده بودند، آنان را در مواضعی قرار می‌دهد که خاستگاه قومی و زبانی داشتند.

سیاسی زده‌گی‌های بیش از حد، ضعف حاکمیت مرکزی و کسب درآمد‌هایی که وابسته به تبارز قومی شده‌اند، درز‌هایی در لایه‌های طیف مذهبی نیز گشوده‌اند؛ هرچند طرد نشنلیسم، از اصول اسلامی شمرده می‌شود، اما تاویل قرآن، با توجیه‌ی نشنلیستی سوره‌ی حجرات(شعوب و قبایل) تضاد را وارد حدود دینیات کرد.

نسخه‌ی درون مرزی اسلام سیاسی در افغانستان، به ایجاد اداره‌ی اسلامی کمک نکرد. حکومت برهان الدین ربانی که با نیروی

جهادیست ها تمثیل می شد، بدترین تجربه ای اسلام سیاسی بود. این موقعیت با تکیه به پشتوانه ای قوم و زبان، از روحیات اسلامی سود می برد، اما به پذیرش تنوع قومی نه می گفت. بنا بر این جبهات گسترده ای اوزیکان، هزاره گان و اقوام دیگر در برابر آن، اهمیتی به ظاهر اسلامی حکومتداران نمی دادند.

جنگ های داخلی، برتری امارت اسلامی طالبان و آرایش دوباره ای جنگ ها به نام مذهبی و غیر مذهبی، عرصه ای تبارز را کلان تر می سازند. محرومیت طالبان از سهم دهی واقعی در حکومت با نگرش قومی به آنان صورت می گیرد. بنا بر این حمایت انحصاری اقلیت ها در سیستم، از حدود و مرز های امت محوری اسلامی می گذرد.

ملا های وابسته به انحصارات اقلیت ها که از مزایای امکانات بی حد و حصر، در منظر جهانی قرار گرفتند، برای نگه داشت آن ها، به جریان قومی کمک می کنند. این ابراز وجود که با جعلیات تاریخی، گویا نسخه ای خراسان در گُل تار و پود رسمیات افغانستان، سجل شده، تا اندازه ای مشکل آنان را حل می کند.

توجهی جغرافیای موهوم خراسانی که انتساب قومی نداشته باشد، در حالی که با داعیه ای داعش تصادم می کند و هراس از یینش فرامرزی جنگجویان خشن که در برابر ملا های قوم گرا قرار می گیرند، هر چند به دل زده گی افغان ستیزان رسیده است، زیرا با برداشت آنان از خراسان قومی تفاوت دارد، اما همچنان به نسخه ای بدیلی می ماند که قرار گرفتن زیر چتر آن را خرد سیاسی می پندارند. آن چه در این میان اهمیت دارد، تفکیک مذهبی ملی گرا و مذهبی قوم گراست.

در زمان جهاد، بینش قوم گرای جهادی، ظاهراً اعتقاد ملی گرای جهادی شمرده می شد. بر این اساس، تاریخ افغانستان با مهارت نفی حکومت های غیر اسلامی قبل از هفت ثور، زمینه‌ی تقدس تابوی سقوی اول را فراهم آورد.

در شرایط کنونی، تدقیق جریان های انحرافی که اینک از نسخه‌ی اسلام سیاسی درون مرزی مستفید می شوند، بسیار مهم است. عوامل افغان سنتیز به نام روحانی نیز ظاهر شده اند. آنان با نگرش گلی بر روحیات مردم، می دانند که با طرد افغانی موضوع، افغانستان را در منظر هویت قومی سجل می کنند. بنا بر این، برای تحفظ انحصاراتی که در مشارکت مستقیم با خارجی غیر مسلمان به دست آورده اند، می کوشند از داعیه‌ی خراسانی حمایت کنند. خوشبختانه ایدیالوگ های ملا های مرتاجع، گاه با نفی مفاخر به اصطلاح خراسانی - فارسی توأم می شوند؛ زیرا بسیاری آنان جزو نهضت معروف شعوبیه می باشند.

طرد افغان دوستی به نام گرایش ضد امت محوری در جهانی که بیش از یک میلیارد مسلمان، در ده ها کشور، هویت سیاسی دارند، از وجاht جهانی کشور ما می کاهد. افغانستان در میان کشور هایی که هر کدام با وزنه های مختلف، روایت های قومی دارند، بیش از هر چیز، نیازمند تحفظ هویت افغانی است.

ارتجاع دینی داخلی با رویکرد یک جانبه، بیشتر متوجه اکثریت (پشتون ها) می باشد؛ زیرا هر گونه اتحاد قومی، شگوفایی فرهنگی و تأمل میهنی مورد حمایت اکثریت را نفی می کند. در ۱۷ سال اخیر، تلاش های مصلح پشتون های افغانستان برای عمران، رونق فرهنگی و اتحاد قومی مورد نیاز، با بُهتان نشنلیسم، رو به رو شده

اند. این ستیز در تقابل جناحی و گروهی، بسیار غیر عادی نیست، اما سکتاریسم مذهبی که از ایدیالوگ های قومی، استفاده می کند، نمایانگر انحراف عمیق در لایه های اجتماعی است.

تفکیک و تشخیص اجتماعاتی که عملاً مبدل به دشمن شده اند، به ویژه در تدقیق طیف مذهبی، به این افاده کمک می کند که پذیرش آنان به مثابه‌ی شرکای ملی، اشتباه محض است.

جداسازی ملا های مرتاجع که با اصطلاح «ارزشگرها»، پی توجیه گرایش های قومی اند تا حضور غیر متوازن یک اقلیت قومی را تداوم بیخشند، درک حقیقت دسته های دگر اندیش مذهب گرا می باشد که از معنویات، سوء استفاده‌ی سیاسی می کنند.

شرح تصاویر:

نمونه هایی از رویکرد قومی ملا های مرتاجع. در اجتماع افغان ستیزان در تخار که با شعار «ما خراسانی هستیم!»، توام شدند، روحانیون- نقش داشتند. ملایی با حلقه‌ی زرد، نشانی شده است.

حمله به فرهنگ اکثریت به بهانه‌ی زبان پشتون که وارد فاز جدید رونق فرهنگی شده، هجوم یک ملایی مزدور بر ریس جمهور غنی که از سوی شبکه‌ی اخوانی «وصال فارسی»، حمایت می شود، بی اعتنایی به سرود ملی که با حرام بودن موسیقی توجیه شد، اما زبان پشتون را منظور دارد، خلاصه با حمله‌ها بر شخصیت‌های جهادی پشتون که عملاً انحصار اقلیت‌های جمعیت و شورای نظار را تهدید می کنند، طیف قومی ملا های مرتاجع اقلیت‌ها را نیز به میدان آورده اند.

شرح ویدیو:

ملای داعشی بر شئون مردم و مملکت، حمله می کند. به نظر او، گرایش های میهنه‌ی، مذموم اند. در این بینش، مرز ها و وجاht

سیاسی نفی می شوند. از این منظر، جغرافیای یک کشور، متعلق به مردم آن شناخته نمی شود. بنا بر این، تابع چالش هایی می شود که گروه های تروریست، خلق می کنند. این کنش باعث زیان میلیون ها تن شده است. القاعده، بدون توجه به اضرار تقابل آنان با جهان، افغانستان را در معرض هجوم قوای بین المللی، قرار داد.

<https://www.facebook.com/Videobeben/videos/1830147567021177/>





مولوی وزین غوثیزاده

2 t. •

...

امیدوارم نشرات شمشاد به همیش خاموش
گردد

شمشاد رسانه وابسته و تفرقه انداز میان
اقوام باهم برادر افغانستان !!

Se oversættelse



18

34 kommentarer

Synes godt om Kommenter Del



مولوی عباسی

Saturday at 10:49 AM •



اینجانب رئیس شورای ولایتی پنجشیر بوت که به روی گلبدین
حکمتیار پرتاب شده است را ۱۵۰۰۰ دالر خریدارم.



319

97 Comments

Like

Comment



سمتی و ستمی ۳۵ /



مصطفی عمرزی



- نیرنگ ملا های سقوی

در مقاله‌ی «در جلد دیگر»، کوشیده بودم تبیین شود گروه‌های افغان ستیز برای فرهنگ سازی‌های ضد افغانی، از چه شکردها و ترفند‌هایی استفاده می‌کنند. در این مقاله، می‌کوشم با ارائه‌ی یک سند دیگر، پرده از خباثتی بردارم که ظاهراً به نام دین، می‌خواهند در برابر نام «افغان»، علم کنند.

فرهنگ افغانی در تنوع هنرها، پدیده‌ها و معنویات، به موسیقی می‌رسد. آهنگ‌های محلی افغانی از قطعه‌ی تالوگری، گاه در نوای دمبوره و گاه با دھل و سرنا، جوانان افغان را به میدان می‌آورند. در این باب، تجلی قدرت اندیشه در عمل، عاطفه، زبان، حماسه و حتی باور‌های دینی-مذهبی، رنگ گرفته‌اند.

آفرینش‌های هنر افغانی در سازگاری با پدیده‌های نو(مدرن) از چند دهه به این سو، نام‌هایی را به جاودانه‌گی آورده‌اند که در سویی شادروان احمد ظاهر و در جایی فرهاد دریا در اصالت‌هایی منشی از فرهنگ افغانی، موسیقی‌ما را در کنار محلی، کلاسیک و انواع کنونی نیز به خانه‌ها و خلوت‌های آرامش افغانان می‌کشانند.

در این شکی نیست که فرهنگ افغانی در سایه‌ی تهذیب و باور‌های دینی، کمتر تنزل می‌کند، اما سیاسی شدن‌های نوع خاص و بازاری شدن‌های بیش از حد در ۱۶ سال اخیر، مواردی را وارد فرهنگ ما کرده‌اند که اگر در دمبوره و ساز قطعه‌ی، اشعار مستهجن، تهذیب را تهدید می‌کنند، می‌توان نگران شد که اعتراض برای اصلاح(نه حذف) موجه است.

آشنایی ما با ستیزه گران ضد افغان، به شناخت انواع حربه‌ها، ابزار و شیوه‌هایی رسیده که آدرس‌ها و افراد کاملاً معلوم الحال دارند، اما ایفای نقش در همه گونه، هشدار می‌دهد با تمرکز بر سویی، نباید از جوانبی غافل ماند که مثلاً یک ملای ظاهرآ دشمن عصیت قومی، با دست آویز دینی، اما همان کاری می‌کند که حالا از خلوت‌های ستمی-سقونی، کاملاً به ستیز و تریبون رسیده است.

برنامه‌ی «ستاره‌ی افغان» را می‌شناسیم. این برنامه، ابتکار تقليیدی تلویزیون بسیار تجاری طلوع است که گرداننده گان آن با اعتقاد کامل به پول، از فرصت‌های بازار آزاد افغانستان، استفاده‌ها کرده‌اند. جاذبه‌ی نام، کسب شهرت و آن چه از تجارت این برنامه می‌ماند، تلویزیون طلوع، طیف جوانان افغان و دونرانی را معرفی می‌کند که هر بخش به دنبال آز خویش به آن، رو آورده‌اند. پس از یک دهه از عمر این برنامه، در بُعد مثبت، ده‌ها جوان افغان، فرصت یافتند خودشان را در عرصه‌ای بیانند که ظرفیت داشتند و از این طریق در بازار هنروری، حالا کار و کمایی نیز دارند. رشد این برنامه، در تغییر اذهان عامه به جانب جامعه‌ی غیر سیاسی، انگیزه‌های زیادی ایجاد کرد تا همانند ورزش و... مردم ما پس از مصایب بی‌شمار، هرچند در گیر بحران‌اند، کمی به زنده‌گی و آسایشی فکر کنند که فقط در دنیای هجرت در کشور‌های اروپایی و امریکایی می‌دیدند. اهمیت خوانش ملی این برنامه و توجه بر بازتاب فرهنگ‌های محلی افغانی، آخرین ابتکارات خوب این برنامه بودند که مردم را شادمان کردند.

و اما در زمینه‌ای که زیر فشار است(طرف‌های در گیر و ایدیالوژیک) و تهدید باور‌های سنتی غیر تعریف شده در کمین،

شاید تجسم بیش از حد ابتکارات تفریحی، بازار کاری را گرم کنند که همواره از تکفیر دینی دیده ایم. بنا بر این، ملاحظه‌ی فرهنگی با توجه به زمان و مکان، می‌تواند در نگه داشت دست آورده‌ایی کمک کند که در چند قدمی تکفیر و حتی حذف، قرار گرفته‌اند.

به دلایل مختلف، در حالی که حذف و تکفیر تفریحات و بخشی از فرهنگ افغانی، در بود حاکمیتی که با وجود هزار مشکل، مدنی است، کاملاً غیر منطقی می‌نماید، اما جاهای خالی ناشی از بازار آزاد، می‌توانند به دست آویزهایی مبدل شوند که با اندک دقت نیز می‌توان رد افغان ستیزی‌ها را در آن‌ها جست و جو کرد.

بار دیگر در صفحات بسط فرهنگ سقوی-ستمی، شاهد صدور فتوایی شدم که در یک نمونه‌ی معلوم الحال، این بار از طریق دین، وارد شده‌اند. در این مقاله، دو نمونه‌ی اسنادی را می‌بینید که وقتی رد آن‌ها را در آدرس‌های افغان ستیز یافتید، مبرهن می‌شود اصل مسئله چیست؟

در حالی که موضع دولت در قبال حمایت از فرهنگ، ستودنی می‌باشد و تلاش‌هایی می‌شوند و صد‌ها هنرمند، فقط در عرصه‌ی موسیقی، از زن و مرد تا پیر و جوان شناخته شده‌اند، خط و نشان کشیدن برای برنامه‌ی «ستاره‌ی افغان»، فقط به این بهانه که در کار موسیقی است، باعث شک می‌شود.

همین اکنون اگر به آدرس‌های اینترنتی ضد افغانستان، مراجعه کنید، کم نیستند مقاله و خبرهایی که برنامه‌ی «ستاره‌ی افغان» را با نام «افغان»، نقد و نکوهش کرده‌اند. به سایت «تاجیکم»، مراجعه کنید! هنوز در آن سایت، مضمون احصایی می‌ وجود دارد که

متشبّثین ستمی در جمع دوستان تاجکستانی خود، زور زده اند تفهیم کنند «نام افغان» برای این برنامه، درست نیست. ادله‌ی معمول، همان حماقت مستعمل است که چون خاص یک قوم است، قبول نمی‌شود.

توجه کنید که برنامه‌ی «ستاره‌ی افغان»، با شهرت و وجاهتی که به دست آورده، یک ابتکار نه تنها مشهور و همه گیر داخلی است، بل فرامرزی شده است. به این دلیل، با شهرت حاصل از این برنامه، تجلی نام «افغان» در یک عرصه‌ی هنری، از همان مزایایی است که شاید دست اندر کاران تلویزیون طلوع نیز آن را نخواهد.

تلویزیون طلوع با حساسیت بالا در برابر مسایل تجاری و سیاسی، آن چنان با ظرفات عمل می‌کند که اگر متوجه نشوید، به خوبی در نقش این الوقتنامی قرار دارند. که فقط به پول ایمان دارند. من به یاد دارم در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، به ویژه بخش خبر این تلویزیون در زمان کاهش و افزایش آرای اشرف غنی و عبدالله، اگر اشرف غنی موفق می‌بود، ادبیات کاربردی آنان با قید «افغان»، بیشتر بروdkاست می‌شد، اما در زمان پیشی عبدالله، آن قدر در استفاده از عبارت «مردم افغانستان» و «مسایل افغانستان» و امثالهم، افراط می‌کردند که از رهگذر دستور زبان، وقتی ایجاب انتساب با نام افغان می‌بود در درمانده گی محض، مثلاً به جای یک افغان، می‌گفتند (یک شهروند افغانستان).

شهرت برنامه‌ی «ستاره‌ی افغان»، خلاف آن چه از مسوولان تلویزیون طلوع می‌شناسیم، امر طبیعی است؛ اما فرامرزی شدن آن باعث شده افغان ستیزان با دست آویز کهنه (تکفیر دینی) در حالی که مسئله‌ی موسیقی و هزاران اهل این هنر در افغانستان در تمام

اجتماعات قومی، فرهنگی و تجاری مشخص اند و دولت، هرگز در برابر آنان، علم مخالفت، بلند نخواهد کرد، ما را به این شک نزدیک تر کنند:

حذف برنامه‌ی «ستاره‌ی افغان»، بیشتر به خاطر حذف شهرت آن به نام «افغان» است!

در زیر به دو سندی بنگرید که از آدرس یک معلوم الحال سقوی، گرفته‌ام. قبل‌این آدرس را که صدها نمونه‌ی دیگر نیز دارد، معرفی کرده بودم. نام این آدرس، مستعار گونه است و در نبود تصویر گرداننده، با آن چه نشر می‌کند، شک ندارم که شاید یکی از همان افغان ستیزان معلوم الحال با تخلص‌های آریایی یا خراسانی، عقب آن باشد. خوب است به این آدرس بروید و بینید که هرچند در جلد یک عالم سنی قرار دارد، اما با تعمیم مفردات و کلیات «فارسیسم» و دشمنی آشکار با پشتون‌ها، اگر به آخندان ایرانی می‌تازد، این کار را در حد مذمت اهل تشیع می‌کند.





اعلامیه مطبوعاتی ا!

تاریخ: ۲۸/میزان/۱۳۹۶

گرد همای علماء و ملت مسلمان افغانستان بخاطر لغوی تمام برنامه های مبتدل خصوصاً برنامه بنام [ستاره افغان] و تکردنی اعطای تقدیرنامه از طرف بعضی ادارت دولتی برای رفاسمه ها تحت نام هنرمند این عمل جفا درحق ملت مسا افغانستان بحساب میابد.

ذیرا کی پخش و نشر همین برنامه های مبتدل باعث تشدید جنگ و عدم صلح و ثبات و تشنیج از هم گسیخته فرهنگی و بالا سطح جرائم و اضمحلال و فربوایش ارزش های اسلامی، ملی، اجتماعی و خانوادگی شده است.

بنما ازتهام ملت مسلمان افغانستان، اعم از علماء، روحانیون، استادان یوهنتون، مکاتب، محصلین، جوانان، کسبه کار تمام مردم احترامانه تقاضا میگردد. باشترانک در این گرد همای مسؤولیت ایمانی، اسلامی و ملی خود را ادا نهایند.

نوت:

الف: بنما از تمام رسانه های جاپی، صوتی، تصویری کشور احترامانه تقاضا مینهایم تاجهت پوشش این گرد همای تشریف آورده مسؤولیت ملی و اخلاقی خود را ادا نهایند.

ب: بنما موضوع برای مسؤولین محترم امنیتی اعلام شد تا در زمینه همکاری نهایند.

اجرکم علی اللہ



ادرس: مسجد عیدگاه نزد پل محمود خان، کابل

وقت: روز جمعه ۲۸ میزان ساعت ۰۳:۰۰ دقیقه

- نیمچه ملا، کفر می گوید!

سال گذشته نیز چند روز مانده به جشن استرداد روابط خارجی (به تعبیر من؛ زیرا در سه صد سال پسین، هر گز مستعمره نبودیم و استعمار انگلیس فقط باعث تعزیرات بر روابط بیرونی شده بود) که بدون شک، با گرامیداشت از شخصیت و کارنامه‌ی اعلیٰ حضرت غازی شاه امان الله (رح) به همراه می‌شود، ملای جاهل (عبدالصبور) با گستاخی، او را مرتد و کافر خواند. هنوز چند روز به ۲۸ اسد مانده است که بار دیگر، دهن این ملای جاهل باز می‌شود و به مصدق مثل مشهور مردم ما «نیمچه ملا، کفر می گوید!» مثل این که «کوک» شده باشد، این روبات روتایی به شخصیت و دیانت یک مسلمان بزرگ و واقعی، حمله می‌کند.

تدين، ایمان و باور در اسلام در تاکید «اقرار باللسان و تصدیق بالقلب» (به زبان اعتراف و به قلب تصدیق) از فی نفسه‌های امور مومن، میان الله و بنده، در «تصدیق به قلب» در مکنونات نهفته است. بنا بر این، تعیین حد کفر و شرک تا زمانی که کسی با نفی «تصدیق به قلب» شناخته نشود یا مخالفتش را کاملاً ظاهر نسازد، صدور حکم کفر و ارتداد بر وی، در دین ما، حکم افترا، بُهتان و تهمت می‌شود.

اعلیٰ حضرت شاه امان الله، از زمانه جلو زد. بنا بر این، تنها ماند. خیال او در تغییر پُر شتاب، در حالی که اندیشه‌ی اش در تعمیق به مسائل ملی به یقین رسیده بود، در گیر ظواهر می‌شود و در آن روزگار مقید، اگر اشتباهات کوچک وی، تقصیر ورزی شده اند، چند دهه پس از او، در جامعه‌ای که آزادی‌ها، حضور زنان و

خر دورزی توجیه می شوند، نه فقط اشتباه دانسته نمی شوند، بل اموری پنداشته می شوند که ضروری اند.

در چند سال اخیر، با وجود دشواری ها و معضلات، گام های قشر آگاه در امتداد مسیری در شتاب اند که مبای آن ها، بدون شک به روش های آن انسان بزرگ و مسلمان(شاه امان الله) هم می رسد.

شاه امان الله، پدیده‌ی باستانی نیست که مسئله‌ی تاریخ او را به راحتی تعریف کرد. هنوز فرزندانش زنده اند و هنوز ملت ما، مردی را به یاد می آورند که در جاده‌ها می رفت. با قیچی کوچک، تکه‌های خارجی را پاره و مردم را تشویق می کرد از دسترنج داخلی بخربند. این آرمانگرایی، هر چند بر تولید داخلی توجه نمی کرد، اما مردی که از ارگ با پای پیاده به راه می افتاد تا به مکتبی به باغبان کوچه ببرود و فرزندان مردمش را بیاموزند، مردی که حاضر نشد او باش ارتجاع را توبیخ کند(استفاده از سلاح سنگین) و خیال می کرد می شود در جمع اکثریت نیمچه ملا، ابتکار کرد، با گذشت دهه‌ها از تغییر رژیم‌ها، امروزه به حسرتی می ماند که افغان‌ها در دل دارند.

در آرمانگرایی های امروزی، خواسته‌های مردم در تامین اولویت ها، اصول اساسی، انسانی و اخلاقی ای به شمار می روند که شاه امان الله در روگار اکثریت نیمچه ملایان، فکر کرده بود رفاه مردم، مهمتر است.

در واقع تامین نیاز های مردم، اگر در تعاریف دولتداری و حکومتداری، انواع ایده های مدینه‌ی فاضله دارد، در دین ما به حکم واضحی می ماند که از پیامبر(ص) تا صحابی جلیل القدر، بر

آن تاکید می کردند. سیدنا فاروق اعظم(رح) در کوچه ها و جاده های مدینه و مکه می رفت تا مردم گرسنه نماند و در رفاه باشند. در عصر اماني در اختیار سلوکی که بدون شک با تعیت از بزرگان اسلام ماست، یاد امان افغان گرامی باد.

حدیث مشهوری است از حضرت پیامبر بزرگوار اسلام(ص) که خوب ترین مسلمان، کسی است که مردم از دست و زبان او در امان باشد.

ارتجاع نخستین در افغانستان، سوغات سیاسی ای نیز بود که با تایید حدیث شریف، نخستین نیمچه ملایان، میراثی به یادگار بگذارند که یک ملای جاہل و خبیث داعشی، هشتاد سال پس از پایان امارت شاه امان الله و نیم قرن پس از وفات او، ژست بگیرد و وانمود کند که اگر محاسن شما دراز شدند، به ضم لنگی و کسر بی فرهنگی، می توان مردمی را فریب داد که خیلی وقت است نقد دین را هم وارد مباحث ضروری تغییر و اصلاحات کرده اند.

من ملا صبور را زیاد نمی شناسم؛ هر چند تا مرد چیزی نگوید(اگر باشد)، عیب و هنرشن نهفته باشد، ولی حضور او با فهیم کوهدامنی که در همسویی با وی کمی ندارد و در سلسله‌ی این گستاخی‌ها در سایه‌ی اخوانیسم سیاف، بالاخره پُستی می یابد که مقرری در تاجکستان بود، اما ارزانی امثال شان باد که لیاقت بیش از تقرر در یک کشور فقیر و عقب مانده را هم ندارند.

فهیم کوهدامنی در یک تلویزیون خصوصی با ملا صبور و یک گرداننده که به شمول خودش از قوم تاجک بود، در حالی خزعبلات ملای پشتون را گوش می داد که وی با تاختن به شاه امان الله که چون ریشش را می تراشید، گویا مرتداست، در حد کسی هم واکنش نشان نداد که در برنامه‌ی خوب «بیان و بیان» در

تلویزیون «امروز»، جرات کرده بوده در واقع اصالت فرهنگ های خراسانی - فارسی را بر ملا سازد. او همیشه با استطاعت خوب دینی، سراغ دین فروشان می رفت؛ اما در برابر ملا صبور با همتبار دیگر شن (گرداننده) که هر دو با ریش های تراشیده، حضور داشتند، به خاطر تضعیف مشروعيت شاه امان الله و پشتون ها خود را به کوچه ی عبداللطیف پدرام، زده بود.

چپ پشتونی نیز با خیانت به ارزش های تاریخی پشتون ها، شیرازه ی کشور را آسیب می زند. در جبهات مجاهدین افغان هم که جهت امور ملی و دینی می جنگیدند، جای این تفکر را باز می کنند که حاکمیت کفری کمونیستی با نقشی که از روزگاران مدنی قبلی داشت، ادامه ی یک پروسه ی کفری سیاسی است که گویا به آل یحیی ختم می شود.

یک کتاب ارزشمند استاد سیستانی را خوانده ام (حبيب الله، کی بود؟ عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان) که چه گونه ملای محیل و منافق (برهان الدین ربانی) استاد خلیلی اپورچونیست را تشویق کرده با نگارش کتاب به اصطلاح «عیاری از خراسان» یا جعل آشکار تاریخ، در خلایی ایده سازی کند که وقتی مسئله ی نقش اساسی پشتون های افغانستان در بستر تاریخی حاکمیت آبایی شان تحریف می شود، این جای خالی با استفاده از فرصت های سیطره ی مذهبی و باور های دینی جامعه ی افغانستان، به ویژه میان پشتون ها، به گونه ای راه را برای کسانی باز کند که در جانب جهادی، با نمونه ی تاریخی بچه ی سقو، فکر می کردند بدون درک ارزشمندی و رسالت های حاکمیت اسلامی که تامین نیاز ها

و رفاه مردم در آن شرط است، به غیر پشتوئی ارج بگذارند که در این احترام، بیش از همه به افغانستان و قوم خودشان جفا کردند. بچه‌ی سقا در هاله‌ی مشاوران محیلی که می‌دانستند چه گونه از باور‌های مذهبی، سود بجوینند، تا سرحد نمایش مجسمه‌های موزیم به مردم که گویا امان الله خان می‌پرستید، با سطح بلند تبلیغات و تهمت و با تحریک حساسیت مذهبی، می‌خواست مردم بر اعمال باندی غافل شوند که چیزی جز مصیبت و پاشیدن بذر نفاق نداشتند.

پس از تجربه‌ی سقوی، تجاوز بی شرمانه‌ی شوروی در افغانستان، حاکمیت ننگین ربانی و بالاخره شرکت سهامی کنونی، زمانی که معضلات حاد می‌شوند، شگرد‌های دشمنان ما برای استفاده، بیش از همه روی باور‌های مذهبی می‌چرخدند؛ هرچند باند شر و فساد، سقویان، ستمیان و گویا فعالان مدنی ضد افغانستان، نتوانستند از تقابل طالبان با جامعه‌ی جهانی، به انجام تحریفی برسند که این درگیری، مسئله‌ی قومی با جامعه‌ی جهانی می‌شود و از این حیث، آسیب‌های جدی به اکثریت پشتوان‌ها وارد شده‌اند، اما توجه آنان برای کسب مشروعيت، در حالی که در سطح صالح‌ها (امرالله) اسلام را در گسترش ایده می‌یابند، حتی به نام «اسلام سیاسی اسلام نیست!» در منظر نقد غیر مستقیم انداخته اند تا زیر آن، عقده‌های حقارت را با باستان گرایی در اباطیل زردشته، عرفانی و تصوفی ببینند که نقش آبایی شان در تعمیم شرک در شناخت از این مكتب هاست؛ ولی به خوبی می‌دانند که سطح بلند مذهبی بودن مردم ما آنان را کمک می‌کند دزدان، فاسدان، خاینان و جنایتکاران همتبار را توجیه، تبرئه و مقدس بسازند. بی هیچ نیست که اگر از امثال ملا صبور‌ها پرسیده شود، حبیب الله کلکانی، چه

صیغه ای است؟ به نام خادم دین رسول الله، دهن- پاره می کنند. تفصیل این که حبیب الله از کمترین آگاهی های دینی نیز بهره مند نبود، در جایش تبیین شده، اما کارنامه‌ی مردان و زنان اسلام در فی نفسیه‌ی امور ایمانی، بیشتر در حالی تایید می شود که چه گونه گی حاکمیت آنان، به چه اندازه در تامین اولویت‌ها، رفاه، امن و آسایش مردم، صورت گرفته است.

امارت امیر المؤمنین عمر فاروق(رض) نه به عنوان یک حاکمیت دینی، بل مدیریت عظیم تاریخی شناخته می شود که در جغرافیای امارت، کسی بی کار نبود و نیازی به گدایی نداشت و مردم در تامین امنیت، زنده گی می کردند. خوب فکر کنید، اگر اتحاد مردم در سرکوب سقوی اول، صورت نمی گرفت و فداکاری تحریک اسلامی طالبان افغانستان که با سقوط حکومت ننگین ربانی، نه فقط مردم رانجات دادند، بل اسلام را از ورطه‌ی اتهاماتی رهاییدند که با مثال حکومت ربانی، بدترین تجربه‌ی سیاسی عنوان شده بود، چه چیزی بیش از تجربیات تلخ می یافیتم؟ امروزه در تداوم سیاسی فقط گروهک هایی که در شراکت‌های سهامی پس از طالبان، به ویژه رهروان سقاوی گری اند و با آنان، نابسامانی‌ها و اجحاف حد ندارند، به انجام چه خیری رسیده ایم؟ اندازه و حیثیت کسانی که ما و بزرگان ما را نقد می کنند، معلوم است. من فکر می کنم کوک کردن ملايين جاهل، مانند ملا صبور، کاملاً عمدی است. باند سقوی و شر و فساد در این امر دست دارند. آنان با مهر ارتداد و کفر، کوشش می کنند به چشم مردم، خاک بپاشند؛ اما یک خاطره‌ی جالب! به یاد دارید وقتی با مدیریت ناکام و شخص بی کفایتی با شهرت قسیم جنگل باع،

کندوز - سقوط کرد، مخالفان مسلح یا طالبان با افتخار در چهار راه ها در کنار تصاویر شاه امان الله، عکس های یادگاری گرفتند. بله، مردم ما پس از سال ها بدبختی، می دانند که مسائل ایمانی، امورات مکتوم و قلبی، میان الله و بنده اش اند. مردم ما مسلمانی را بر اساس خدمات می شناسند. در افغانستان در این حقیقت، کسانی جا دارند که همانند امان افغان، هر چند اشتباه کردند، اما سربلند رفته که به خاطر مردم، رفاه و آرامش شان، بازنشه شده بودند.

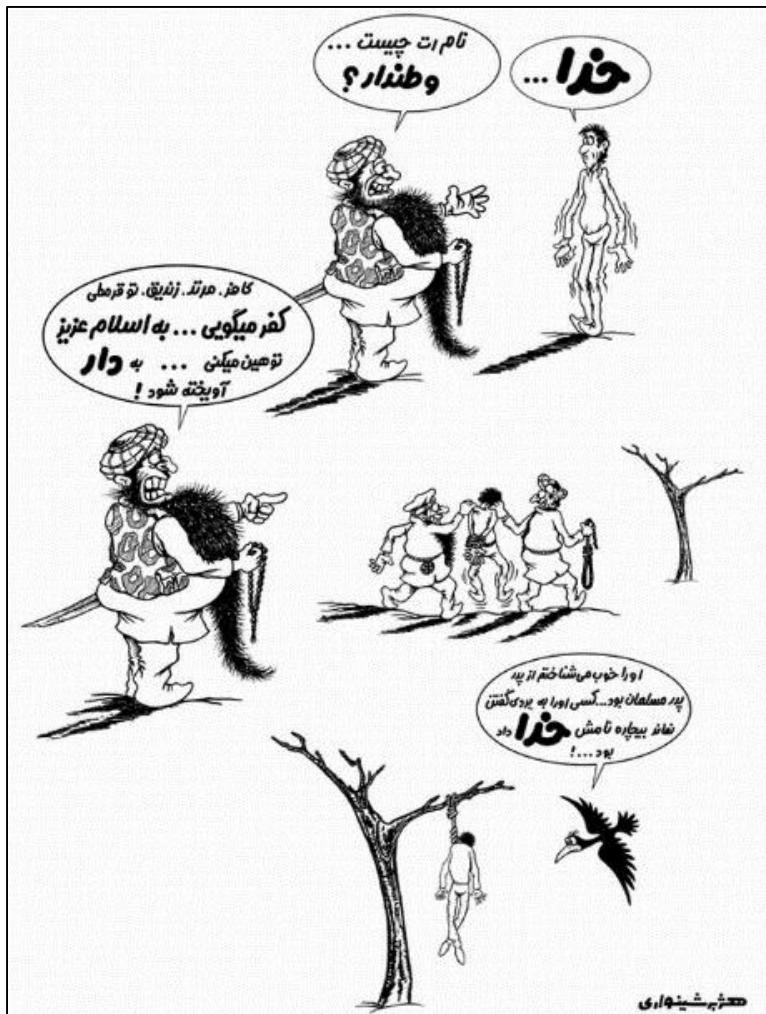
وقتی تصاویر دختر ملا ربانی را در مجله‌ی سکسی «هارپر بازار» دیدم و توجیهات او را خواندم که چه گونه زیر قبای یک منافق، اصل شر وجود داشت، می توانیم خاطر جمع باشیم که دیگر مردم ما، مسلمانی را بر اساس ریش، لنگی و نام، تحويل نمی گیرند. در افغانستان ما، مسلمانی واقعی، مسلمانی امانی شده است.

سقاویان با صدور اتهام، تهمت و دروغ، پی توجیه و تقدس دزدانی اند که در شکل تاریخی، ۹ ماه می شوند و پس از هفت ثور، در درازنای تنظیم های خاین، مملکت را نابود کردند و بقایای آنان، کاسه لیسی، آستان بوسی و پاک کاری بوت های خارجیان را با تفویض تمام امور مملکت، اصول مدنی و فرهنگی می دانند.

و اما امثال و حکم دری افغانی، چه قدر جالب اند: «نیمچه ملا، کفر می گوید!» کسی که از دین به درستی نداند، نیمچه ملاست! متن دیالوگ کارتون استاد هژبر شینواری:
نیمچه ملا: نامت چیست... وطندار؟
مرد: خدا...

نیمچه ملا: کافر، مرتد، زندیق. تو قرمطی کفر می گویی... به اسلام عزیز، توهین می کنی... به دار آویخته شود!

پرنده: او را خوب می شناختم. از پدر پدر مسلمان بود. کسی او را به «بردی» گفتن نماند. بی چاره، نامش «خداداد»... بود!



فصل دوم / ستمی

- اعضای سرکس

در میان فعالان سرکس سیاسی افغانستان، احمد بهزاد در رده اول منافقان، قرار دارد. در تجمع اعتراضی ۲۰ نفری به حمایت از پدرام که همانند اعتراض جنبش به اصطلاح رستاخیر تغییر، تقریباً مردمان بی سروپای کوچه و بازار با پرچم های شوم دوره‌ی ربانی در کنار مجوس گرایان، نعره‌ی تکبیر می گفتند که اگر وارد دنیای نشراتی امثال پدرام ها شوند، خط ارتاداد و کفر آنان به ماجراهی کتاب «سنگ های آسمانی» نیز می رسد. این دو جریان متناقض، اما با امیدواری، گردآمده بودند تا نشان دهند آخرين نمونه های روزگاران روسياهی در حال افول می باشند.

هموطنان زیادی را دیده ام که از دیده درایی احمد بهزاد، شکایت می کنند. آنان می گویند این شخص دلکک، چه گونه نمی شرمد که بدون بررسی تمام ابعاد تاریخ، اگر انتقاد می کند، در دهنی به گشادی تنور نانوایی، فقط پشتون ها حریق می شوند، اما بدون توجه به شهود ملت، وقتی از ربانی، مسعود یا گذشته‌ی جنایتکاران تنظیمی، حزبی و جناحی غیر پشتون یاد می کند، یکسره در خط مداحان درباری آبا و اجدادش، از قاتلان، خاینان و خودفروخته گانی سپاس می گزارد که آدم درمی ماند طاعون های غیر پشتونی یک قرن اخیر در افغانستان، از بچه‌ی سقا تا ربانی و ربانی زاده گانی کنونی، غیر از ویرانی، تجاوز و تولید مثل، از کارخانه‌ی آی.اس.آی تا حال، چند تا خشت عمران در ویرانه‌های این کشور گذاشته‌اند؟

اگر به نه ماه حکومت کلکانی، مراجعه کنید، همانند بیل و کلندی می مانند که همه چیز را نابود می کنند. ماشین جنگی سقاوی دوم با تمام توان، چهار سال تمام روی مناطق مربوط به عبدالعلی مزاری، آتش باری می کردند که می دیدند در برابر یک جوانک محصل زمان شهید داکتر نجیب الله (جنرال شفیع مشهور به دیوانه) قهرمان به اصطلاح ملی، بارها نویمید شده بود که می دید در برای پسر اجداد قوماندانهای بزرگ ساخته شده ای اتحاد شوروی، مانند برگ درختان می ریزند، اما او تا زمان ظهور طالبان، جرات نکرد وارد ساحه ای غرب کابل شود.

وقتی فرار از منطقه به مرز آخر می رسد، مردم ما می گویند «انصاف، چیز خوبی است!» کسی منکر نیست که در ۳۰۰ سال اخیر، مردمانی از اکثریت پشتون‌ها، دچار خبط و اشتباه نشده باشند. در ارجاع اول، اگر به جای فوران احساسات مذهبی کذایی، از عقل استفاده می کردند، بعداً پشیمان نمی شدند که چرا شاه امان الله را از دست دادند و مجبور نمی شدند علیه حکومت بچه ای سقا، ایثار کنند تا آن شرم تاریخی، زایل شود.

احمد بهزاد با روپیاهی خالص، پس از نشخوار عبارات ۲۵۰ سال، اصطلاحات فاشیسم و نمونه‌های دیگر، در دیگر خودجوش قیر مذااب که به سیاهی تعصب آنان می ماند، از ربانی، مسعود و امثال آن‌ها، گل‌های سرسبد ساخت.

مگر می شود به چشم مردمی خاک زد که به یاد دارند در حکومت نحس ملا ربانی، فقط در پایتخت با تمام قهرمانانی که روسان، ماهرانه از اعضای جمعیت و شورای نظار، ساخته بودند، نمی توانستند به چهار اطراف شهر که در اختیار حزب وحدت،

حزب اسلامی، حزب جنبش و دیگران بود، بدون مجوز مزاری، حکمتیار، دوستم و دیگران بروند.

فقط در چهار سال، بلا هایی بر سر مردم آوردنده که وقتی طالبان، شهر را از وجود جمعیت و شورای نظار پاک کردند، ناگزیر شدند به آنان شهرت «شر و فساد» بدهنند. در مخربه های باقی مانده از حکومت نحس ربانی، سایه‌ی سیاه ارتجاع اول نیز دیده می شد.

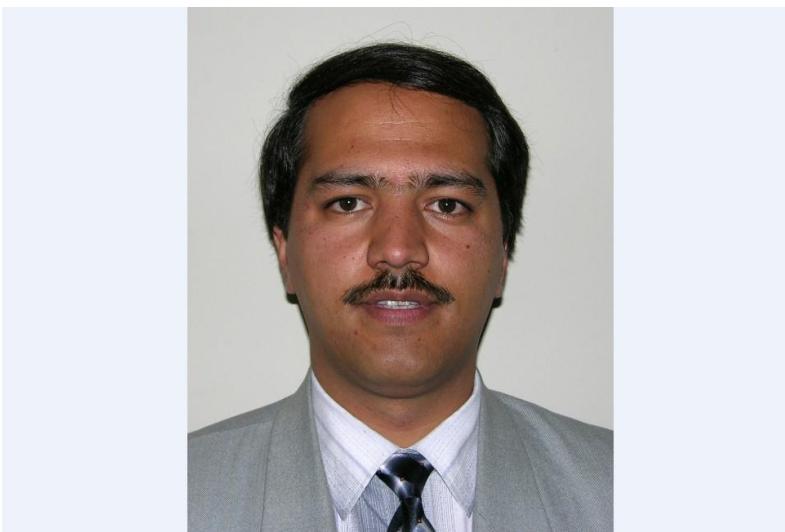
بیش از صد سال از تنوع منابع تاریخی می گذرد. نسل ما در نیم قرن اخیر با استفاده از تمام امکانات تخنیکی، فقط محتاج قلمپردازی نیستند. کافی است به شبکه‌ی جهانی یوتیوب مراجعه کنید تا هزاران سند و مدرکی را مشاهده و به دست آورید که فقط در نمونه های ربانی و مسعود با تمام کیفیت صوتی و تصویری، آنان را در حال اجرای اعمالی ثابت می کنند که حتی در یک درصد آن ها، ماهیت عمرانی، انکشافی و صلاح مردم به مشاهده نمی رسد.

با ادعاهایی کذايی مقاومت و جهادی که اکثر ساحات آن ها بیرون از محدوده‌ی جمعیت و شورای نظار، اتفاق افتیده است، حذف تواریخی مشکل می شود که صوتی و تصویری می شوند. بدینهایی که با عقده های حقارت، خودشان را ریشخند می سازند، نباید فراموش کنند: افول در چشم مردم، خیلی بدتر از آماجی است که پدرام را دربرگرفت و دیری نشاید که دوسیه‌ی حل فساد او را مختومه کنیم.

شرح تصویر:

احمد بهزاد در دور نخست ولسی جرگه. در این تصویر، آقای بهزاد با مو های سر، هنوز از عقلی بهره مند بود که حالا با ریختن موهایش، در حال زایل شدن است.

سمتی و ستمی / ۵۴



مصطفی عمرزی

The Saqawi Return - (بازگشت سقوی)

در سینما، فلم هایی که ظاهراً جلب توجه می کنند، بدون اهمیت مسئله‌ی محتوا، هدفمندی و پیام سازنده، به وسایل مولد برای سرمایه‌هایی مبدل می شوند که بیشترینه از مدرک پوچی، بی هوده گی و گاه ابتذال، اوقات مخاطب را هدر می دهند و تا چند قسمت بعدی عددی، نمونه‌های زیاد دارند.

در تکرار مکرات تاریخی، سیاسی و اجتماعی ما، شباهت‌های رویداد‌ها، به خصوص در دو تجربه‌ی سیاه تاریخی، به سوژه‌هایی ماننده شده‌اند که در عجایب ادعای فرهنگ و دیرینه‌ی به اصطلاح درخشان تاریخی، مدافعانی بیابند که تبارز آنان، با آن همه ادبیات مفخره (خراسانی- فارسی) پارادوکس اجتماعی- سیاسی می شود تا مشاهده کنیم کسانی که در برابر واقعیت‌های مسجل این کشور، موضع می گیرند، چه گونه مردمانی‌اند؟

جبهه‌ی ضد افغانستان، در چند موضع، ادبیات متفاوت دارد که در تمام انواع، اگر ناراض باشد، انتقاد او سقوط در منجلاب فحاشی است. اگر اهل تاریخ باشد، ابزارش جعلیات تاریخی و اگر اهل اجتماع می شود، حضوری، نماد جعل، بی سوادی، ستیز با دانش و دشمنی با منطق می شود.

۹ ماه تاریخ معاصر افغانستان، در حالی که منزل افول بود، اما در پی آمدش در چپ و راست مردمان مدعی، به فرهنگی می ماند که چند دهه پس از آن، تحلیل آن رویداد شوم در متن مدعای گروهکی که با گستاخی، اما در سایه‌ی خارجی، اهل میدان شده اند، در شگفتی این حقیقت رسوا می شود که بالآخره منتقدان

منظر تاریخ افغانستان، اگر اهل منطق باشند و اصولاً اخلاق را رعایت کنند، نمی توانند بدون عصیت قومی به ابزاری متولسل شوند که دو روی یک سکه‌ی سیاه تاریخی اند؟

تحلیل‌های عجیب که فلم ارتقای سقاوی را به قسمت چهارم می‌رسانند، در مخطوطاتی به سیاهی می‌رسند که در همه جای آن‌ها، مصرف کننده‌گان ادبیات نقد، اما در جایگاه خیالی و توهمنی کسانی که در کمترین‌های تاریخی، ثبوت هیچ‌اند/ ویرانی، عقب‌گرایی و ابتدا را صرف در ملاحظه‌ای توجیه می‌کنند که اگر کننده‌گان، همتبار باشند، مشکلی نیست.

چهره‌های مردمان بی‌چاره، فقیر، محروم، بی‌سود، بی‌فرهنگ و حتی بی‌هویت، زیرا سوانح تاریخی روشن ندارند که در نمایش خیابانی در سالیان تظاهر و تورید، در حالی که زیر پرچم جهل ارتقای نخستین، در این سلسله، سلاله‌ی همان گذشته‌گان متوفایند، تمایل آنان در ایفای نقش مخرب در حالی به ظهور می‌رسد که طیف به اصطلاح باسود و فرهنگی در بی‌منتهای ادبیات نقد، به ورطه‌ی فساد فرهنگی افتیده‌اند و در یادفراموشی ارزش‌هایی که انسانی اند، نمی‌توانند خودشان را قناعت دهند که سهم همتباران آنان در زیان‌های تاریخی به افغانستان، بیش از کسانی است که طی چند قرن اخیر، این کشور را باز آفریدند.

پارادوکس موضع شرپسندان، توجه می‌دهد که تحریف آنان از تاریخ، تمایل به گستاخی و هتك حرمت، تعییم فرهنگ ابتدا و فحاشی، نه فقط بسته به روان پریشان آنان در خالیگاهی است که در تاریخ کمتر بوده‌اند، بل هست آنان در تاریخ مردمانی خلاصه می‌شود که در بند خدمت، اما خواست قدرت را افسانه و قصه‌می

سازند. بی هیچ نیست که بزرگ ترین کتاب‌های افسانه‌یی و تخیلی، بر امواجی پراگنده می‌شوند که یک گروه زیر دست، خودشان را در دنیای تخیل، سواره می‌بینند.

ترسیم هراس از مجموعه‌ی اویاش، باعث دلگرمی و قوت قلب کسانی شده که در پارادوکس ادعا و ظهور، از منطق فرار می‌کنند و فقط دوست دارند هر وسیله‌ای بهانه شود و غایت آن، همان دلخواسته‌ای باشد که تجربه‌ی ما از بدترین حاکمیت‌های تاریخ معاصر(دو سقاوی) بود.

تحلیل چهارم ارتیاج داخلى در زمینه‌ای تعریف می‌شود که ظاهراً نقش سوم در جبهه‌ی عقب نشینی، زمانی که خارجیان، وارد جنگ افغانستان می‌شوند، در متن نظام، به گونه‌ای متداخل است که اثرات منفی سیاسی آن، دولت‌های پس از امارت اسلامی طالبان را در عوارض داخلى نظام، به خود می‌پیچد و این تضعیف، موقع می‌سازد صورت اجتماعی رشت، در رشتی تمایلات برای تخریب، اجتماعی را تهدید کند که طیف مدعی به اصطلاح اهل فرهنگ و سعاد، نیرو‌هایی غیر متعارفی می‌دانند که اگر متعارف شوند، گویا با فشار فزیکی شان، هرچند انحصارات با کسب درآمد‌های نامشروع، مضلات مردم را بیشتر می‌سازند، اما حضور یک گروه تاریخی فاسد و ناکام را تداوم می‌بخشد. در واقع استمرار سیاسی در حالی که به بدترین نوع انحصارات یک اقلیت قومی-منطقه‌یی رسیده، مخالفان را تحریک می‌کند با نمایش تمام انواع تهدید، به گونه‌ای نهادینه شوند.

و اما هیچ نیرنگ، ریا و غبني در جای فرهنگ راستی، راست نیامده است تا در تکرار تاریخی، چیزی بیش از آنی شود که پس آمد ارتیاجات داخلى بود. معنی واضحی در این تبیین وجود دارد

که اگر تحرک ارتقایی، موقع و فرصت می‌سازد و در انجام آن، در مثال‌های تاریخی، کسانی را راحت می‌سازند که چهار نعل می‌تازند، جلو می‌روند و اما فراموش می‌کنند که اخذ لقمه‌ی بزرگ‌تر از دهان، آنان را رنجور می‌کند. سقاوی گری در افغانستان، در هر چهره‌ای اگر مرعوب کند، دو معنی واضح دارد: سقوط رسوای فرصت‌هایی که در سرکوب ارتقایات داخلی، بزرگان و قهرمانان زیادی را معرفی و تاریخی کرده است.

حس می‌شود، بحث عدالی اجتماعی، منافع ملی و وحدت فکری، نیازمند تطهیر فکر از آلوده‌گی‌هایی است که با توجیه زشتی‌های قومی، مدعیان زمینه‌ی سیاسی، اجتماعی و تاریخی را در مهمیز به حیوان‌بی زبان واداشته با خلط مفاهیم خوب و بد، در جامعه‌ای که به شدت نیازمند اجتناب از تکرار اشتباهات است، به تقویت جناح‌هایی کمک کند که اگر هار و حاد شده‌اند، میزان آسیب‌های شان هویت نمی‌شناسد.

در واقع توسل به زشتی‌ها که در جلد فرهنگ ادعا، ژاژخواهی و عداوت ارائه می‌شود، در حالی که جنبه‌ی اهل سواد و طرف در افغانستان را نشان می‌دهد، میزان عدم اعتماد بر کرداری را باعث می‌شود که با نشات از گویا اهل خبره در سقوط مفاهیمی ممد می‌شوند که در تاریخ بلایای معاصر، مسایل واضح مدنی، فرهنگی و ارزشی در ساماندهی، نظم و رفاه، شمرده می‌شوند.

شرح تصاویر زیر:

پیروان ارتقای نخستین. هشت دهه پس از توبیخ تاریخی دشمنان دانش، فرهنگ، خیر و مردم ما، تابعان آنان، مردمی اند که در همنوع بودن و همتباری، هیچ تفاوتی نکرده‌اند. هشتاد سال پیش

نیز مردم می خجل می شدند که می دیدند مرئو سین حکومت (سقاوی اول) بی فرهنگ، جا هل، بی سواد و بی هویت استند. متاسفانه هشتاد سال پس از آنان، سمبول های جهل، بی فرهنگی، بی سوادی و دشمن دائم هم کسانی می شوند که از آنان پیروی می کنند.

نصب پوستر هایی که با اغلاط فاحش نوشتاری، تاریخی شدند، در تصاویر زیر، کسانی را نشان می دهند که وقتی انتقاد کنند، با حربه ای «چه کرده اند؟»، سراغ تاریخی می روند که نقش همتباران شان در وارد کردن زیان ها، بلایای ارتقای اول بود و در ارتقای دوم، بدتر از بد شدند.

پیروان سقویسم در افغانستان در جایی که جرات دارند اجتماعی شوند، همانند افراد تصاویر زیر، با آن اسناد بی سوادی محض که حتی «چهار راه» را غلط نوشته اند، می توانند تحلیل سقاوی چهارم را راست کنند، اما با انجام افتضاح، رسوایی، شرمنده گی و سقوط.







- پاداش خودکش بیگانه پرست

«و.ا» که سالیان زیادی ست از مدرک چاپ و تورید کتاب ایران در افغانستان، جامعه‌ی کشور همسایه‌ی غربی را خوب می‌شناسد، قصه‌می‌کرد که در آن جا، هیچ حرمتی به افغانان قابل نیستند.

اخبار ناخوش آیند بیماری عقلی و عصبی نجیب مایل هروی، مانند جفا‌هایی که به هموطنان و کشورش کرد، به ما نیز رسیدند. باری زنده یاد استاد سید خلیل الله هاشمیان در برابر بی‌حترمی آقای هروی در مقابل هویت ملی، در تحقیقی که پیرامون ایاتی از سعدی بود، او را با عصبانیت «خرصفت» می‌خواند.

اصطلاحات قبیله‌گرا، فاشیست یا متعصب، لغات بر جسته‌ی اکثر نوشته‌ها و کتب نجیب مایل هروی اند. او با بیش از ۴۰ سال زنده‌گی در ایران، در شمار افغان سیزانی شناخته می‌شود که برای جلب توجه فارسک‌های ایرانی، هرچه در توان داشتند، در تحقیر کشور خویش تخلیق کردند.

همکاری نجیب مایل هروی با بنیاد بدنام «موقوفات محمود افشاری یزدی» که در سالیان کهولت، با جایزه‌ای از آن بنیاد بدنام، طوق لعنت را نیز بر گردنش انداختند، او را در ردیف خودفروخته ترین فرهنگیان افغانستان، نشان می‌دهد.

ابراهیم شریعتی افغانستانی را می‌شناسیم. چند سال قبل، چند خروار کتاب او را که در بست علیه منافع ملی افغانستان و حاوی ده‌ها عنوان کتاب تحریف تاریخ بودند، مردم ما در یک مسیر ایران به افغانستان، به دریا می‌ریزند. عصبانیت مردم به دلیل

محتوای کتاب هایی بود که در فضای چند سال اخیر، دشمنان ما را تشویق می کرد با حمایت های گسترده‌ی مالی، بیش از ما از آزادی های رسانه‌ی بی، فرهنگی و بیان استفاده کنند.

ابراهیم شریعتی افغانستانی با تخلص «سحر» در افغانستان و «افغانستانی» در ایران، هنوز از طریق کتاب فروشی عرفان در دهبوری کابل، به تمام افراد و اشخاصی که «مایل» باشند نجیب هروی شوند، کمک های ایران را جلب می کند؛ اما این شخص در مصاحبه‌ای از بی مهری ایرانیان، گله کرده بود که چرا هزینه های درمان نجیب مایل هروی را فراهم نمی کنند.

آقای هروی با یک پرسش که مشکلات خلل دماغی دارد، در دیوانه خانه‌ای در تهران، سرنوشت غم انگیز یافته است. به حکم انسانیت و افغانیت، از این که فرهنگی ای، ولو خودکش بیگانه پرست، با حال رقت بار در شمار هزاران افغانی مطروح شده که در جامعه‌ی ایران به سختی شب و روز می گذرانند، وارد این بحث شدم.

متاسفانه دیوانه‌گی، آخر و عاقبت مردی شد که از دهه‌ی پنجاه در ایران زنده‌گی می کند؛ همسر ایرانی دارد و برای ایرانی شدن نوع فارس، به کشور و مردمش از تمام انواع بی حرمتی‌ها تخلیق ساخت که اگر روزی به عقل آید، سزای آن کردار بد است که در دار مکافات دنیا، قبل از آخرت نصیب می شوند.

شمار اندکی از مردمی وجود دارند که در ولایت هرات، دوست دارند بیشتر با هویت قومی فارس، شناخته شوند؛ هر چند کوشش های شوونیستان تاجک و فارس، برای همسویی این دو نام که در واقع هیچ کدام به تمام بیانگر هویت مستقل قومی نیستند، سفسطه

بافه اند، اما توجه به شرایط زبانی، این سوء تفاهم را به تاجکستان نیز بُردہ است.

در کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان»(اثر نجیب مایل هروی) در جایی که اعلامیه‌ی حبیب الله کلکانی را اقتباس می‌کند، نفرت او از تاجکان افغانستان، به گونه‌ای تبارز کرده که یک فارس ایرانی فقط دوست دارد در خط هم‌زبانی(هم‌زبانی و بی‌زبانی، اثر محمد کاظم کاظمی) از دیگران استفاده کند.

(روی کار آمدن حبیب الله بچهء سقو را در تاریخ معاصر افغانستان نمی‌توان نهضتی نامید امیدوار کننده و یا بهتر از امارت‌های پیشینه، فاجعهء تاریخی بود که رخ داد و ناهمگونی‌ها و ناهنجاری‌های فراوان در جامعهء افغانستان ایجاد کرد. اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان را از روی اعلامیه‌ای که حبیب الله بچهء سقو ایجاد کرده می‌توان تخمین کرد.

اعلامیهء بچهء سقو به زبان خودش

مه(من) اوضاع(اوپاع) کفر و بی‌دینی و لاتی گری حکومت سابقه ره(را) دیده، و برای خدمت دین رسول الله کمر جهاده(جهاد را) بسته کدم(کردم) تا شما بیادرها ره(برادرها را) از کفر و لاتیگری نجات بتم(بدهم). مه باد ازی(بعد از این) پیسه(پول) بیت الماله به تعمیر و متب(مکتب) خرج نخات کدم(نخواهم کرد) بل همه ره(را) به عسکر خود میتم(می دهم) که چای و قند و پلو بخورن، و به ملاها میتم که عبادت کنن. مه مالیهء سفایی و ماسول(محصول) گمرک نمی گیرم و همه ره بخشیدم و دگه(دیگر) مه پاچای(پادشاه) شمامستم، و شما رعیت مه می باشین. بروین(بروید) باد ازی همیشه سات خوده تیر

کنین (ساعت خود را خوش بگذرانید)، مرغ بازی - بودن بازی کنین، و ترنگ تامه (شاداب) خوش بگذرانین.» (تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱ش، صفحات ۴۵ و ۴۶). تذکر: جمله‌ی آخر اقتباس از بیان بچه‌ی سقو، مبهم است. درست آن باید «ترنگ تانه (تان را) خوش بگذرانین» باشد.

کارنامه‌ی ننگین نجیب مایل هروی، شبیه مانقوردهای ترکی است. ترکان ایران در یک قرن اخیر در نمای اکثریت، اما جبراً اقلیت وانمود می‌شوند و با تمایل افراد و اشخاصی که در خدمت بیگانه تحلیل رفته اند، زیان دیده اند.

محمود افشار یزدی که خود از ترکان ایران است، از جرثومه‌های اصلی فارسیزم به شمار می‌رود. ترکان ایران به آن همتباران شان در آن جا که در خدمت هویت بیگانه، فارسی شده اند، با تحقیر «مانقورد» (هویت باخته) می‌گویند.

مانقورد ما (نجیب مایل هروی) با پشت کردن به وطن، تا زمان ورود به دیوانه خانه نیز تابعیت ایرانی نیافته است. در آغاز این مقاله از «و.ا.» نقل کرده ام که در جغرافیای تعصب ایران، افغانان - جایی ندارند.

اگر به درویزه گری که چهل سال آستان بوسی کرد، فقط طوق لعنت می‌دهند، علاقه مندان حوزه‌ی اشتراکات بایست بدانند که تعریف واحد سیاسی، خط کشی واضح منافع است.

اگر زبان دراز فارسی، دست دراز بیگانه می‌شود، این شباخت می‌تواند در کشوری بذر شک بکارد که فکر می‌کنند از این طریق، در ک معضلات اجتماعی آنان برای یک همسایه‌ی همزبان، به ضرر شان تمام می‌شود.

یک هموطن شیعه که به اصطلاح فارسی زبان نیز بود، در مرز ایران در حالی که رد مرز شده بود (گزارش تلویزیون طلوع) با تاثر می گفت: «هم شیعه استیم و هم فارسی زبان، اما خیلی رویه‌ی بد می کنند.»

امیدوارم آخرین روز‌های یک خودفروخته‌ی فارسکی با بازگشت عقل به همراه باشد. پاداش خودکش بیگانه پرست، بهتر از دیوانه خانه‌ی بیگانه نیست.

شرح تصویر:

نجیب مایل هروی و پسرش در دیوانه خانه‌ای در ایران.

لینک خبر نجیب مایل هروی:

<https://www.rokna.net/%D8%A8%D8%AE%D8%B4-%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C-95/397271-%D9%88%D8%B6%D8%B9%DB%8C%D8%AA-%D8%A8%D8%AF-%D8%A7%D8%AC%D8%8C%D8%A8-%D9%85%D8%A7%D8%AC%D9%84-%D9%87%D8%B1%D9%88%D8%AC-%D8%AF%D8%B1-%D8%AC%D8%A9-%D8%AF%D8%AC%D9%88%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%B9%DA%A9%D8%B3>



یادآوری: حالا که این مقاله در این کتاب، منتشر می‌شود، نجیب مایل هروی، وفات یافته است. متاسفانه یا خوشبختانه، دولت ایران تا آخر از دادن تابعیت ایرانی به وی، خود داری کرد.

- پانگ پرچمی

انکشاف رویداد ها به روال انحراف تاریخی - سیاسی، شیوه و نحوه‌ی برخورد پیروان ایدیالوژی ها را به خلف کشانده است. مثال تاریخی تبانی اخوانیسم و ارتقای (حکومت بچه‌ی سقو)، تبانی بخش پرچم حزب خلق با تنظیم های همتبار (حکومت جمعیت - شورای نظار) و همکاری علنی ارتقای، پرچمی و ستمی که به حضور بیگانه چشم دوخته، ما را در مواجهه با مشکلات در چند بعد، درگیر می سازند.

ارتقای سقوی با ناکام ماندن در امر خادم دین رسول الله، زود به حکومت دزدان سرگردانه مبدل شد. تبانی پرچمیان با روسان که بعداً علنی می شود، خلاف تمام اعتقاداتی که متأثر از سوسیالیسم و کمونیسم وانمود می شدند، راه را برای ارتقای دوم باز کرد. این خیانت واضح به آرمان های ترقی و عدالت اجتماعی سوسیالیسم که عملاً علیه اقوام برخاسته بود، در مرحله‌ی نو تبانی با تمام تجربیات تحجر، وابسته گی به شوروی، تنظیم سالاری و گرایش های مذموم نوع ستمی گری، جبهه‌ی نو گشوده است.

این که مجموعه‌ی پینه بسته چه طور می تواند در میان بیداری اقوامی که از جمله ستر فارسی زبان را کنار زده اند و آهسته آهسته تنوع زبان ها را رشد می دهند، در کنار فشار های اکثریت و رشد تعقل اجتماعی، به نفع یک اقلیت قومی به مصادره‌ی مملکت پردازند، دورنمای واضح ندارد؛ اما وحدت آن که در شرایط دشوار به بیگانه و بهانه تکیه می کند، اگر فاقد هرگونه تاثیر باشد، باز هم مشغله می سازد تا بیگانه گان استفاده کنند.

اشتیاق شوونیسم منفور فارسی ایران با ملاحظه‌ی او بیاش ناقل در افغانستان، به تنوع برنامه‌ها رسیده است. به این دلیل، اختیار موضع عقلانی و روشنگر ما تا به کمک آن، عame‌ی مردم را از انحراف دور کنیم، پیش از همه به اهمیت اتحاد خودی، تاکید می‌ورزد.

می‌دانیم که تبانی دیروزی و همکاری امروزی ارتجاع، پرچمی و ستمی گری برای کسب قدرت است. در این میان، مثال رفقای پرچمی که روی صداقت رفقای خلقی، زود ریدند، به عنوان بدنی‌ی فعال تر و باسواتر سعی می‌کند با چشم پوشی بر باور هایی که طیف آنان را می‌ساخت، با گرایش‌های قومی، متحد شوند. در واقع فارس گرایی ایدیالوژیک که حاوی توهم افتخار نیز است، بهانه‌ی سازد تا به نام اشتراکات قومی، گذشته‌هایی را که در آن‌ها بیش از تقابل مجاهد و کمونیست، به افغانستان و افغان‌ها آسیب زدند، زنده کنند.

هنگام یادبود روز شهادت داکتر نجیب الله که طبیعی است رسانه‌ی می‌شود، میلان پرچمی‌ها به گرایشات مذموم قومی به اندازه‌ای شدت گرفت که با فراموش کردن رفقای وفادار خلقی، هر چه بار ملامت بود از طریق خلقی‌ها، بار اکثریت (پشتون‌ها) کردند. این مهارت که باعث تگنای پشتون‌های خلقی می‌شود، در مورد تمام جناح‌های پشتون‌ها به کار گرفته شده است. از طریق این فرهنگ در حال برائت خاینان غیر پشتون، راه را هموار می‌سازند تا بار دیگر به ارگ برستند.

در گذشته، پرچمیان متداخل در قدرت، زمینه ساختند تا همفرکران قومی شان، وارد سیستم شوند و امروزه، همان‌ها منتظر اند تا

میراثخوران شان، زمینه بسازند تا آنان برگردند. به این لحاظ، مذاхی دو طرفه را باب کرده اند.

ما برای تطیهर و سلامت اجتماعی، همیشه شعار می‌دادیم که به دزد دزد بگویید! به این دلیل از این نظریه حمایت نمی‌کنیم که فقط برای منافع و مصالح قومی، در کشوری که در کنار ده‌ها اقلیت زنده گی می‌کنیم، با عدول از افغانیت (همه شمول بودن) فقط به قوم خویش توجه کنیم؛ اما متسفانه در تقابل کنونی، اختیار مواضع جریان‌های قومی ما به اندازه‌ای در اصول چپ و راست درگیر است که من خود شاهدم در سایت اخوانیسم ما هنوز به عنصر فرهنگ مجوس و ضد اسلامی شعوبیه، «زبان مبارک فارسی» خطاب می‌کنند و در قشر رفقا، هنوز از خلسه‌ی جعلیات فارسی بیرون نشده، از «زبان فاخر فارسی» می‌گویند.

با این توضیح از همتباران چپی و راستی، گلایه نمی‌کنم، بل منظورم این است که اگر جبهه سازی‌های ارتقایی، پرچمی و ستمی، پی حذف شمایند، در محور قومی می‌توانید به انبوهی بررسید که وقتی قطره شد، شکستنش، کار داخلی نیست.

نمونه‌ی پانگ پرچمی، انحراف و در واقع بار دیگر حیثیت کار سیاسی-ایدیالوژیک در افغانستان را زیر سوال می‌برد که حتی ایده‌های استقراضی کشور‌های غربی و داده‌های اخوانیسم بین المللی نیز نمی‌توانند روی عوامل عقده مندی اثر بگذارند که هر چند به آن‌ها تأسی می‌جویند، اما در اوضاع اجتماعی، بسی لحاظ تنوع و پیوند‌های عمیق قومی، انحصار را دنبال می‌کنند.

کاهش حضور خارجی، بار دیگر سایه‌ی اکثریت را پهن خواهد ساخت. برای این اقتدار، مردم ما در داخل و خارج، ایثار‌ها کرده اند، اما بهتر است با فروکش حرص احزاب فاسد و حذر از میلان،

سلامت روابط میلیون ها مردم مسلمان، خویشاوند و افغان این کشور را اهمیت دهیم.

ما برای رسیدن به اهدافی که استحکام کشور ما را منظور می کنند، در شرایط کنونی باید در برابر جبهه گیری های مخالفان مدنی نیز ایده بسازیم. این توافق نظر باید در میان جناح های مختلف ما به وجود آید. منظور این است که با تمرکز به وحدت، شرایط را از هرج و مرج سیاسی، بیرون کنیم.

گرایش های متمایل منحرف به قوم که به حقوق دیگران، احترام نمی گذارند، در جلد افراد و احزابی نیز دیده می شوند که ظاهراً در جامه‌ی کمونیست، از اعتراف به تعصب تباری، انکار می کنند و این در حالی رُخ می دهد که رفقای خلقی با تنقید افغانستان قبل از هفت ثور، فکر می کنند تبرئه می شوند.

در فضای آلوده‌ی کنونی که خلقیان از سوی رفقای پرچمی باید تمام خیانت ها را حمل کنند، این فرهنگ به خوار کردن اکثريت می انجامد و در نتیجه‌ی تعذیب روانی آن، مردم ما می پندارند دیگران موثرتر اند.

از بخت بد، تاریخ خیانت های حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگران از ارتجاج اول تا کنون، به حدی اغماض می شود که انجنیر حکمتیار را به تمسخر راکتیار می نویسنده، اما در همین کشور، به خاینانی که در چهار سال، مملکت را به تاراج بُردند، با القاب قهرمان، ببابی صلح و شهید وحدت، امتیاز می دهند. این جاست که می بینیم انحراف سیاسی ایدیالوژی ها به اتحاد حذف ما مبدل شده است.

توضیح:

در لهجه‌ی کابلی زبان دری، پانگ به معنی میلان به کار می‌رود.

شرح تصویر:

یک صفحه‌ی معروف پرچمی در فیس بوک! دیده می‌شود که با نصب ویدیوی محمد قسمی فهیم و خلق ادبیات عاطفی و توهمند، چه گونه به هم تاسی می‌جویند. در همین صفحه که ویدیویی یک تنظیمی فاسد را گذاشته‌اند، در ایامی که مصادف به شخصیت‌های کمونیست پشتون باشد، با تمام قباحت به توهین و تحریف تاریخ رومی آورند تا با اتهام به دیگران، خود را تبرئه کنند. یکی از این کوشش‌های شرم‌آور، کشtar خانواده‌ی شهید داود خان توسط یک فرزند خود آنان، وانمود می‌شود که گویا به خاطر نیفتادن به دست کمونیست‌ها، صورت گرفته است. این نهایت وقاحت، بیشتر به منظور تبرئه‌ی کمونیست‌هایی صورت می‌گیرد که از شاخه‌ی پرچم، در آن رویداد ناگوار، مسؤول استند.



- پدیده‌ی ناشناس

سقوط یک شبه‌ی هنرمندی که یک عمر محترم بود، نوع جدید نیست. در جریان ستیز سیاسی چهل سال اخیر، نگاه منفی به گذشته‌ی تاریخی ما، به ویژه از سوی کسانی که از خلقی و پرچمی به اخوانی، تنظیمی، طالبانی و بالاخره به اصطلاح فرامیلتی ها ردیف شدند، تحمیق آشکار بود تا در زمینه‌ی نامشروع سیاسی، قبول شوند.

هفت ثور با مدعیات نو نمی‌توانست در زمینه‌ای قوام یابد که برای مردم ما نوستالژیک بود. بنا بر این، نفی، تنقید و حذف به خصوص پس از حضور سربازان اتحادشوری، پایه‌های فکری پشتون ستیزی را اعمار می‌کنند.

مردم ما در اینجا بر اساس ذهنیت تاریخی گذشته گان سیاسی و فرهنگی، مشروعيت حضور یافته‌اند. در واقع شش سده کارنامه‌های مداوم که از لودیان هند شروع می‌شوند و در فراز و فرود تاریخی، بالاخره افغانستان را مسجل می‌سازند، نوع نگاه ما به این جا را به نوع نگاه به منزل، مدوا و جایگاه مبدل کرده است. به این لحاظ، تحفظ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، زمانی تضمین می‌شود که پاسداشت ارزش‌های تاریخی و فرهنگی به گونه‌ای که تمام جوانب آن در منظر منطق تبیین شود، ارجح باشد؛ اما متاسفانه بیش از تنی چند نمی‌شناسد تا توده‌ها در منگنه‌ی ادعا و سوال، آزرده نشوند.

کماییش مصاحبه‌های دکتور صادق فطرت ناشناس را شنیدم. در نخست در محفل معرفی کتابی که به لطف رفقای چپی، ارمغان

تمسخر او و تبارش بود، در موضع فارسیستی که در مغالطه‌ی فرهنگی دست و پا می‌زند، برای فردوسی و شاهنامه‌ی حقیر، تفسیر تفاخر می‌باشد.

حداقل در بیش از دو دهه روشنگری‌های تاریخی که شاهنامه، محصول جعلیات شعوبی است و ده درصد لغات آن هنوز ناشناخته می‌باشد و در مقوله‌ی زبان شناسی، یکی از بدترین هایی است که با مجموعه واژه‌گان نوساخته، اکثراً بی‌ریشه و فاقد مشتق، دیگر مهم نیست قابل افتخار باشد، اما هنرمند کهن سال که پشتورا پیش از بازیزید روشان نمی‌شناشد، یادش می‌رود زبانی که بازیزید، مکتوب کرده است نیز تولد یک شبه نیست. در این میان، آن چه می‌تواند به قدمت پشتورا کمک کند، درونمایه‌ی دستوری آن است که هر چند متداخل از زبان‌های دیگر، اما در تنگنای جعلیات شعوبی شبیه شاهنامه و فردوسی محصور نیست تا مانند زبان عقیم فارسی، قبل از قرن چهار هجری، در به دنبال نمونه‌های بهتر، بُهت زده شویم که تولد یک شبه‌ی جعلیات شعوبی از کجا نشات گرفته که اولین آن، یک شعر سُست در وصف یعقوب لیث صفار است؛ زیرا بر اساس نوشه‌ی مولف گمنام «تاریخ سیستان»، قبل از آلوده گی صوتی و صیف سگزی، کسی شعر فارسی، نگفته بود.

در جریان یک دهه روشنگری‌ها جهت زدودن میراث فرهنگی شعوبیه، مشکلی که بیشتر دغدغه‌می‌آفرید، تایید فرهنگ مجوس از آدرس‌های فکری و تحقیقی همتباران بود. به این دلیل، گزینه‌ی نفی «ما با از خود ما»، بهتر از تنقیدات سُست و میان تهی می‌شود که از نشانی عداوت پیشه‌گان حقیر داخلی می‌شناسیم.

تشخص افرادی که معروف اند، مردم را به تردید و امی دارد؛ زیرا فکر می کنند آنان بهتر می دانند. در حالی که در کم بیشتر، مستلزم در کم ابعاد، مقولات و مولفه هایی است که امثال ناشناس ها هرگز از پیشرفت مراحل تنقید تاریخی در منطقه (طرد تواریخ ایرانی، خراسانی، فارسی، مجووسی و شعوبی) کمترین اطلاعی ندارند. نشخوار فرهنگ بیگانه که روی ناگزیری های سیاسی، واقع شده بود (استفاده ای تاریخی از زبان عقیم فارسی) تعدادی را همچنان ناگزیر می کند بدون توجه بر ضعف های فرهنگ استقراضی، از آن استفاده کنند؛ زیرا تابو و مقدس پنداشته شده و بدتر از همه هنوز خوراک توهم زده گانی می باشد که در دنیای دیو و پری، جولان می کنند.

همفکران چی و راستی پشتون های سیاست زده از هفت ثور تا کنون، بار ها منظر تاریخ ما (معاصر) را مکدر کرده اند. ارزش های خوب سلطنت و جمهوریت، قربانی عناد با به اصطلاح آل یحیی شدند. اخوانیسم ساخت آی.اس.آی که به بهانه ای الحاد چی نصح یافته بود نیز کم از ملحدان نبود. بیانات ملا صبور جاهل که به خاطر ریش، شاه امان الله را تکفیر کرد، از اعماق جهالت سیاسی ارجاع اول تاکنون به خلای فکری تبار ما افروده است.

نفی «ما با از خود ما»، هنوز چند روز از سقوط ناشناس نگذشته، او را به قهرمان جهالت پیشه گان افغان ستیز مبدل ساخت. من به این لحاظ به او تبریک نمی گویم، اما انتخاب گزینه هایی به اصطلاح مانقرد (هویت باخته) ناراحت کننده است.

پدیده ای ناشناس تباری که از رهگذر در کم مشروعیت تاریخی، دچار فقر فرهنگی است، در امثال ناشناس ها شاید همچنان در حال

هبوط باشد؛ اما در این میان، دایره‌ی روش‌نگری‌های تاریخی، هرچند در شعاع حساسیت افغان ستیزان عمل می‌کند و بعضی را از چند سالی که این منطق (تنقید و طرد فرهنگ‌های خر-آسانی و فارسی) را در ک کرده‌اند، بیدار ساخته، سوگمندانه کاملاً وارد اجتماع فکری عام مردم ما نشده است.

در واقع تقلاب‌را وارونه نمایی، از جا‌های دیگر نیز منشه دارد. ما در تقابل گسترش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، حداقل در حد طرف‌های حزبی، گروهی و جناحی قرار داریم. بایسته است واکنش به عداوت، فقط در حد دفاع از مدعای قرار نگیرد. خورد کردن فرهنگی - تاریخی به گونه‌ای که کمونیستان، تنظیم‌ها و بالاخره ملا صبور‌ها و ناشناس‌ها مرتکب شدند، به فرهنگ حذف تباری بر می‌گردد.

تحریف تخلیق ادبی، اما با مهارت‌های سیاسی نیز نیاز به خوانش کل طرف‌های مدعی ندارد. کافی است به چند روز استقبال از ندامن کاری ناشناس توجه کنید! صعود در حد قهرمان ضد پشتون، به همه دهن کجی می‌کند. در جای این ضعف عقل، همچنان اصرار دارند گذشته‌ی خر-آسانی فارسی، اصل است.

واکنش‌های خشماگین مردم، آقای ناشناس را پشیمان کردند، اما فرهنگ وقایه‌ی این سخافت، خیلی کمسو است. در ک تغییرات نو، برای چپ و راست بحران، حتی اگر یک آوازخوان باشد، هنوز از تحلیل ماتریالیستی و اخوانیستی، فلتر می‌شود.

با وجودی که فقر تاریخی پیروان ارتتعاج، شبه ندارد، اما مفاد مهارت‌های سیاسی که از استعانت به اصطلاح فرهنگیان، بهره مند است، مستقیماً به کسانی می‌رسد که مثلاً در کسوت پدرام‌ها، منتظر فرصت‌اند.

افزون بر تعمیم روشنگری هایی که باید برای اعضای بحران، خط سرخ باشند، بار دیگر روی مامول تجدید نظر بر خزعلات آریایی، خراسانی و فارسی، دعوت می کنم. بهترین نوع وقایه‌ی ارزش‌هایی که حتی در حد بی‌نهایت تنقید، هرگز غیر ملموس نمی شوند (تاریخ معاصر) پذیرفتن تنوع قدیمی با جلوگیری از مصادره‌ی فرهنگی و تاریخی، به نفع مجوس است.

در حالی که روشنگری‌ها بالای توهمند و سنت‌های غیر تعریف شده، به سلامت اجتماعی می‌انجامند، رُخ آن‌ها به کسانی هشدار می‌دهد که به بهانه‌های کوچک، می‌خواهند مشروعيت تاریخی مردمی را زیر سوال ببرند که در کنار آنان با سنتگینی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، خود را ثابت ساخته‌اند.

ما انتظار دیوانه‌گی‌های دیگر را نیز داریم؛ زیرا فروریزی توهمند فرهنگی بیگانه‌گان، آنان را هارتر می‌سازد. سلب تقدس خراسانی-فارسی که در واقع مشروعيت افغان ستیزان را می‌سازد، آنان را در تنازع کنونی، خوردنتر می‌کند. در چنین فرصت‌هایی، معامله‌ی به مثل، کار روشنگری‌هایی را سهل می‌سازد که همواره تاکید کرده‌ام اگر مخالفت‌های خودی نباشند، مجال خزعلات خراسانی-فارسی فراهم نمی‌شد.

توضیح اصطلاح «مانقورد»:

ترکان ایران به ترکی که به نفع فارس‌ها استحاله شده باشد، با تحقیر «مانقورد» می‌گویند. توضیح جامع این اصطلاح در فرهنگ‌های ترکی به معنی «فاقد شعور قومی» و «فاقد هویت» نیز آمده است.



- تشن په نامه -

یادآوری خاطره ای را بایسته می دانم که به مصدق «هر سخن جا و هر نقطه مکانی دارد!» در جریان آخرین پروسه‌ی انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، جوانان فعال پشتون که در زمینه‌های مختلف فرهنگی، مدنی و رسانه‌ی، به مردم کمک می کردند، با کنایه از رفتار و گفتار بعضی همتباران، عبارت «تش په نامه» را که در زبان پشتو دلالت کنایی دارد، با اصطلاح کاربردی، روی عواملی نثار می کردند که هرچند پشتوزبان بودند، اما کمترین شعور قومی نداشتند. در واقع، بخشی از جریان های پشتون که در مسایل قومی فعال اند، بدون بینش ژرف اجتماعی، وحدت قومی را روی عناصری استوار کرده اند که ماهیتاً اکتسابی اند.

در طول چهل سال بحران، اشخاص زیادی با استعمال زبان پشتو، ظاهرآً پشتون وانمود می شدند، اما تمام تجربیات چیزی، راستی و ایدیالوژیک آنان، ناچیزتر از کمترین مردمانی بودند که پیش از هفت ثور، خرد توجه به تبار را با فرهنگ سازی های موثر، از جمله تبیین تاریخ و تفہیم اولویت ها، نهادینه کرده بودند.

در طول حکومت کمونیستی، جناح خلق با مجموعه‌ای که با جنایات نابخشدونی در برابر شهید محمد داود، آغاز کردند، در مشارکت با غیر همتباران، تا جایی سقوط می کنند که ثبوت شود توان شان برای استفاده از پدیده‌ی اکتسابی زبان، کسانی را آشکار می کرد که فقط پشتو می گفتند.

برادران اخوانی با مشارکت تنظیمی، تا جایی جلو می روند که عقب آنان به مفهوم قبل از ثور، تا جایی «روا» شمرده می شد که

در برداشت های سطحی آنان، بالاخره با تابوی بچه های سقا، فاجعه هی هشت ثور و حکومت انحصاری یک گروه تنظیمی را به ارمغان آورد.

جوانان فعل پشتون با انتقاد و هجوء، به کسانی می تاختند که در گفتار پشتو، مشکل نداشتند، اما با شعور پشتوانی، بیگانه بودند. تاکید روی اصل پشتون به معنی رواج گرایش های مذموم قومی نیست. این که عده ای از این برگه نان می خورند، نیاز به تعریف ندارد، بل ثقلت چهل سال جنگ های خانمانسوز، ویرانی های گسترده و زیان های مالی و جانی، آسیب های جدی را بر زنده گی اثر گذارترین قوم افغانستان(پشتون ها) بر جا گذاشته اند.

در بستر اجتماعی ستم رسیده هی پشتون ها در افغانستان، اثرات جنگ، قربانی و ویرانی، مردم را به نارضایتی های گسترده کشانده اند. در این تراژیدی، دور گذاشتن عمدى مردم از سهولت های مدنی و کسب آموزش، دامن کسانی رانیز گرفته که در چهل سال اخیر، همواره از نشانی خارجی، خارج چشم ملت بودند.

سیاست های ستیز با حمایت خارجی، تشدید تنافع را به حدی رسانده اند که اگر روزی پرچمیان و کارمل، دوست نداشتند اتحادشوری، افغانستان را ترک کند، حالا رنگ باخته گان تنظیمی، هراس دارند که اگر خارجی یا حمایت خارجی، دست کوتاه شود، در میزان محاسبه، چه تقاضی پس می دهن؟

این خبر را به یاد داریم:

« حاجی ظاهر قدیر، صالح محمد صالح، نواب منگل، مولوی شاهد، همایون همایون، خالد پشتون، نذیر احمدزی، سید اکرام، میرویس یاسینی، فریدون مومند، ذوفنون ساپی، مموزی، حضرت علی، عبدالرحیم ایوبی او چینی نورو د افغانیت پر ضد رایه و رکوه!»

ظاهرآ نارضایتی از ارگ، این فهرست را معرفی می کند، اما آرای آنان علیه وحدت فکری و هویت ملت (افغان) بدتر از خیانت است. بقایای این شرمداری که از آدرس قوم ما نیز طرح شده اند و حالا ایوبی ها، همایون ها و حاجی قدیر ها، به سرنایش می زنند، یک حقیقت تلغخ دارد: اینان مردمان بی سواد اند.

امروز سخنرانی سخیف عبدالرحیم ایوبی را دیدم و شنیدم که در سرشماری چند نمونه ی پشتون راس قدرت، آن قدر از متن، ماهیت و تحملات حاکمیت های ائتلافی ۱۷ سال اخیر، بی خبر و بی سواد بود که اگر امثال او را در برابر یک موجی روی جاده قرار دهید، به راحتی می داند که سیستم آلووده گی کنونی با درصد بالای کدام اقوام و گروه ها، پشتون ها را به حاشیه کشانده است. افسرده گی و یاس ناشی از شهادت این رویداد، اندوه جانگذاری سنت که چه بی خردانی، واقعیت یک قوم بزرگ این مملکت را زیر پا می کنند.

در شبکه های اجتماعی از عجایب خلق (ظاهر قدیر) حکایت کرده اند که «پشتون ها نباید افغانیت را بر دیگران تحمیل کنند!» با استناد به وزیر مالیه ی پیشین که یک خانواده ی فاسد گذشته از تولد ننگین در دامان آی.اس.آی تا قاچاق آرد و روغن، کاست (طبقه) تعفن ایجاد کرده اند، اگر محتویات مغز روغن دار و آرد زده ی خود را بیرون نکنند، در کله ی فروریخته از مو، در این نمونه ی شان، فقط برقی به چشم می خورد که از دور، سراب سیاسی بود. در این مسیر، توزیع حدود ۲ میلیون دالر، نمونه ای را روی کار آورد (همایون همایون) که در روز مبادای هجو و تمسخر ستمی، بدون شک روی ما استعمال می کنند.

منطق، ماهیت و منظر آن چه در برابر ما تاریخ می شود، سفارش می کند: مقوله‌ی انسانی خواسته‌های یک قوم با عزت، سربلند و مسلمان این کشور(پشتون‌ها) را در سلسله جنبان حامیان پدیده‌ی اکتسابی زبان، دنبال نکنیم.

هرازگاهی که حمایت کس یا کسانی منسوب به تبار ما از مخالفان را می بینیم، احساس می کنیم اگر هویت او نباشد، تفاوتی با مرغان و پرنده گانی ندارد که زبان را با تقلید و تمرین یاد می گیرند. یادگیری «مُرغی زبان»، مثال بدینختانی است که همانند ایوبی‌ها، همایون‌ها و قدیر‌ها بی جا اذان می دهند.

معاضدت، تعصب یا پرخاش، حداقل اگر در چهار جوب دستور زبان، قاعده و علمیت مطرح شود، اگر دور از منطق باشد، حداقل ظاهر بد ندارد. مسایلی به بزرگی هویت ملی، منافع ملی و حقوق حقه‌ی بزرگ ترین قوم این کشور(پشتون‌ها) از سوی کسانی مطرح می شوند که در خود فریبی‌های جهالت، رو به سوی اکثریت می کنند، اما از این گرایش، باد- بیرون می شود.

به چند بازیگر غیرحرفه‌ی سیاسی به وضاحت می گوییم روزگاری که فرزندان مردم را از روی مزارع جمع می کردند و به نام فی سبیل الله، از زنده گی محروم، گذشته است؛ هر چند دروغ نیست که بستر روستایی هنوز از مردم ما قربانی می گیرد، اما طیف مدنی چهل سال بحران، در عصر تکنالوژی و تعلق، آن قدر عقل دارند که در مسائل حقوق قومی، هویت ملی و منافع افغانستان، نیازمند مُخ‌های مُرغی نباشند.

به امثال ایوبی‌ها، قدیر‌ها و همایون‌ها می گوییم: اول بروید کله های کچل و میان تهی خودتان را درمان کنید!

لينک ويديوي سخزاني فقر فرهنگي و ناآگاهي عبدالرحيم ایوبی:

[https://www.facebook.com/ahmadsahah.barakz
/ai/videos/1933640313615332](https://www.facebook.com/ahmadsahah.barakz/ai/videos/1933640313615332)



- تصرع در برابر جنرال دوستم، دیدنی بود!

- (آرمان های سقاوی)

ما عادت کرده ایم در حاشیه‌ی محاوره و انواع تکلم مخالف خویش، گونه‌ای را دریافت کنیم که در مبحث نقد آن می‌دانیم یاوه، گرافه، مزخرف و سُخره است.

فرهنگ یاوه بافی و قضاوت کور در پشتواره‌های گروهک‌های مدعی فوقیت قومی، ادبیات حجیم دارد که «شاہنامه‌ی فردوسی»، خوب ترین نمونه‌ی آن می‌باشد.

از زمانی که با تجاوز شوروی، تحمیل عناصر محل، جزو میکانیسم دولت-حاکمیت افغانستان، طراحی شد، درگیری ما در بحث‌های حاشیه‌یی، فرصت‌های زیادی را هدر داده تا مامول اولویت‌ها، به خوبی انجام نیابند.

گروهک‌های تحمیلی که از اساسات ستمی گری در تبارز خویش استفاده می‌کنند، در انجام مقاطعی که بازار کالای ادعایی آنان از فروش می‌افتد، با نقب زدن به تاریخ، باک ندارند که چه حاصل می‌شود؟ آنان پی نه فقط تطبيق عدالت اجتماعی ادعایی نیستند، بل طیف تحمیلی که توجیه منطقی ندارد چرا باید وجود اقشاری را تحمل کنیم که ادعا می‌کردند فی سبیل الله خدمت کرده‌اند، اما در پایان یک کارنامه‌ی زار که حق و حقوق مدافعين واقعی این سرزمین با انبوه یتیمان، بیوه زنان و بی خانمان‌ها به باد فراموشی سپرده شد، در نهایت گرایش‌های تعصب که در نخست اعتبار ملت بر شان کسانی را ضرب صفر می‌کند که از داعیه‌ی اسلامی برای هر تعهد و اغماض، موضع ساختند، فراموش نمی‌کنیم در چهار سال حاکمیت تنظیمی، در حالی که مجاهدان

واقعی افغان و صاحبان امتیاز جهادی، دست خالی ماندند، بازیگران نقش خیانت و جنایت، ضمن تاراج هستی ما، ایدیالوژی ساخته اند و هنگام طرد اجتماعی و سیاسی که خواهان پایان حضور شرم آور و ننگین آنان است، کاوشگر می شوند و تاریخ معاصر را در چند هزار سال پیش، حفاری می کنند.

سریال تقدیس سقاوی و سقاوی گری، آغاز تبارز دیگری ست که در اوج دشواری ها، در حالی که در مسیر آینده، در کمین های هزار مشکل، باید متحدد و متفق و صبور باشیم، صبر ملت ما را در گرایش به تعییم افتراق ملی، کاسه‌ی لبریز می کنند و بی هیچ توجه بر القای کردار منفی، فقط دنبال دل خواسته هایی اند که باید انحصارات نامشروع شان را تضمین کنند.

شبکه های اجتماعی و آدرس های وابسته به سقازاده گان در واکنش به شدت عمل سربازان جنرال دوستم که بقایای به اصطلاح عیار خراسانی را خجالت دادند تا با انبوه حضوری چند قوماندان کمینچی که از نماد پکول شان معلوم است چند کیلویی اند، همان تاریخی را به یاد ما انداختند که هر چند جنرال جسور در اشتباهات تاریخی اش، از پیمان جبل السراج تا آوردن ربانی به کابل، هرگز از یاد نمی برد، اما آثارشیسم دولتی - حاکمیت فرصت ها می سازد تا پیروان ستمی به خوبی سود ببرند.

مليشه ها، گلم جمع، ادبیات زشت توهین به اقوام که از غنای فرهنگ به اصطلاح پارسی اصیل است تا طرح پان تور کیسم، فقط در چند ساعت اول تصادم افراد جنرال با سقازاده گان، تمام جامعه‌ی ترکتیاران افغانستان را با اغماض بر حضور و بزرگی تاریخی آنان در افغانستان، توهین می کند؛ هر چند آن طرفی که ما

می شناسیم عادت دارد وقتی از دارالنادیب و مسلح تنبیه نیز بیرون شود ادعا کند آن زردی باقی مانده و آن اجزای پاره پاره، از آن وی نیست و میراث آبایی اش کمک می کند با اوزان تخیل در انواع قالب های شعر، وارونه بسراشد، اما «شنیدن و حرف زدن، کی بوند مانند دیدن؟»

بار دیگر نیز شاهد خجلت مدعیانی شدیم که در هر نوبت سرافگنده گی، اما با اتفاق و یک دنده گی خود را تمجید می کنند و برای تایید مُهر توهمند، در تشکیلات اضافی دولت ردیف می سازند تا در چند طبقه، چند سرخورده‌ی خجل را با مдал و تحسین تصدیق کنند که پس از اخبار و اصله، مُهر دولتی می تواند در قناعت مردم به دروغ، موثر باشد.

دولت های افغانستان از ۷ ثور تا کنون، هر چند در ناکامی های بزرگ، مملکت را تا پرتگاه سقوط کشانده اند، اما در تعییم و رسمیت جعل، دروغ و تزویر، بی نظیر می مانند.

در شام روزی که بقایای سقاوی، سرخورده با تابوت های شیشه سازی شده از تکنالوژی ربانی - کلکانی، مُرده کشی می کردند، با خالی ماندن جای سربازان جنرال دوستم و اردوانی ملی، اجساد بازیگران اتفاقی در اتفاقات تلخ و سیاه تاریخ معاصر را که از رویکرد آنان، فقط در ۹ ماه دچار یک و صد هشتاد درجه سیر عقب مانده گی در پذیرش هزاران خسarde شدیم، با هیاهوی قماش عیاران خراسانی دفن می کنند و موج دیگر تا حضور سردمداران سقاوی در برابر جنرال دوستم، رسانه‌یی و شبکه‌یی می شود که از ورای آن، توهمند و خیالبافی، باز هم تا موج افغان ستیزی و ترک ستیزی های بی شرمانه، ادامه می یابد.

یک گزارش تلویزیون آئینه (وابسته به جنرال دوستم) یک تصویر واضح از حقیقتی است که اگر مسئله‌ی سقازاده گان مدعی را به دقت بررسی نکنیم، آنان متخصصانی اند که از تزویر، دروغ و ریا، به خوبی استفاده می‌کنند. چنان چه الحاج فرید (عضو پارلمان و حزب اسلامی) را که با جسارت بیان، همواره اعضای شر و فساد را بی‌آب کرده بود، در خیالات خود توبیخ و مجازات کردند و با تعیین در شبکه‌های اجتماعی، وانمود می‌ساختند که جناب حاجی از شدت زخم‌های خیالی، بستری است.

داود کلکانی و ایزیاد در جمع چند تای دیگر در واقعیتی که ما می‌دانیم و اما مردم را با اغفال کور می‌کنند، با تصریعی که در میدان واقعیت‌ها، همواره تبارز می‌دهند، با هزار احتیاط از تجربه‌ی جنگ‌هایی که از گذشته در میدان‌های شفیع‌های هزاره تا حزبیان اسلامی و طالبان دارند، گزارش می‌شوند که خلاف سناریوی از قبل تعیین شده، در گیر جوانک‌های احساساتی شده اند و به زودی تپه‌ی شهرآراء از لوث فضلات تاریخی شان در تپه‌ی کلوله‌پشته، مرفوع می‌شود.

تماشای حالات اعضای شر و فساد، خضوع و خشوع آنان در برابر جنرال دوستم، در حالی که غوغای رسانه‌ی یسی چند روز قبل را با ضرب صفر، از حیثیت انداخت، یک مسئله‌ی بسیار مهم دارد که چه گونه گروه‌ک بحران ساز بر حساسیت مسائلی آگاه اند که هر چند باک ندارند از طریق کار فرهنگی، تخطی کنند، اما در ظاهر سازی، با تعصّب، مراعات می‌کنند.

تقابل با واقعیت فraigیر و عظیم پشتون‌های افغانستان، در حالی که این تبار سربلند را در گره‌های محکم خویشی و خاندانی با تمام

اقوام افغانستان از مزیت دست بالا، برخوردار کرده، بدون اتحاد گروهک هایی که دوستان دارند از وحدت اقلیت ها انبوه شوند و حتی در کُل، این اتحاد نیز سایه‌ی سرپشتون ها نخواهد شد، مخالفان را همواره در رعایت گونه‌ای از ستیز تشویق می‌کند تا با طرح آنان، دسته‌ی شان در صفت ظرفیت بشری، در برابر اکثریت پشتون ها کم نیاورد. تجربه‌ی ناکام این اتحاد که روزی میر محمد صدیق فرهنگ با سه رگه ساختن حبیب الله کلکانی (گویا تاجک، ترک و هزاره است) انجام داده بود تا فرصت پیمان جبل السراج و جبهه‌ی عقب نشینی که مقاومت می‌گویند، در بازار گرم فحاشی آزادی های رسانه‌ی حاکمیت کرزی نیز با پرهیز از روشنگری بر جایت احزاب غیرپشتون که عمق علاقه‌ی آنان را زاری بر اتحاد زبانی با هزاره گان نشان می‌دهد، اما منطق روشنگری جوانان هزاره در حالی که دیگر از مزاری و وحدتی، متنفر است، با تبیین خیانت های شر و فساد، آرمان هایی را به یاس محض مبدل می‌کند که در نظارتخانه‌ی کنونی، سقازاده گان برای دسترسی به ناروا، با وجودی که از زخم و ضربه‌ی روشنگران غیرپشتون، آسیب دیده اند، اما با اغماض بر آن ها، همواره می‌کوشند از شانس هایی محروم نشوند که از اتفاق اقلیت ها و جانب چپی و اخوانیستی پشتون ها، خودشان را در راس افغانستان آورده اند و پی آمد آن با انحصارات گروهی و اقلیتی، اقلیت های غیرپشتون را نومیدتر و متنفر تراز گذشته در برابر شان قرار می‌دهد. سخنان والی بلخ که جنرال دوستم را دزد خطاب کرد، در حالی رسانه‌ی می‌شد که جنرال تُرک، حتی زمانی که از کردار رفقای تکنوکرات ناراحت می‌شد، به نزدیکانش به تداعی می-

آورد که با وجود کمک های من به تشکل حاکمیت ربانی، اما در اولین فرصت، ما را با خطاب «ملیشه ها» بی شرمانه کنار گذاشتند. گزارش تلویزیون آینه را همه دیدیم که در انواع آن، بقایای کلکانی با تداعی تاریخی که در هر زاویه‌ی اش خیانت جمعیت و شورای نظار به ترکتباران تا مرز مسئله‌ی پان فارسیسم و پان ترکیسم، حالا در هزاره‌ی فردوسی، خالق شاهنامه یا اساسنامه‌ی شوونیسم، فاشیسم، اسلام ستیزی و به ویژه ترک ستیزی، به نقطه‌ای رسیده که پایان می‌نامند.

دو یا سه سال قبل، چاپ کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» که توجه بنیادین بر مسئله‌ی ادعای گروهک‌های خراسانی-پارسی در تمام انواع آن از تنظیمی و چیزی تا پرچمی می‌شد، این امید‌ها را زاد که اتحاد ضد افغانستان بر محور پشتون ستیزی با شعوری که اقلیت‌های افغانستان یافته‌اند، هرگز به نفع گروهکی نمی‌شود که در ظاهر بنگاه اتحاد اقلیتی‌اند، اما در باطن، بر عقده‌های حساب باز کرده‌اند که با تعجب در می‌یابیم هنوز مردمی وجود دارند که پس از هزار سال، حقارت‌های باستانی را حمل می‌کنند.

طرد عبداللطیف پدرام از سوی جنرال دوستم که تا زمان حادثه‌ی اکبر بای، در کنار او بود، ترکتباران افغانستان را در بیداری ای نشان می‌دهد که یافته‌اند پشتون ستیزان نوع ستمی در دشمنی با سایر اقوام افغانستان، ملاحظه‌ی هیچ تعقلی را ندارند.

اخیراً پدرام با تصنیف شعری از لایق شیرعلی (شاعر تاجکستانی) که با آلوده‌گی صوتی «شفق سیاه پوش» (آواز خوان ستمی مقیم تاجکستان) فضای زبان دری را درنوردید، با ادعای پنجاه درصد تباری در افغانستان، تا جایی به واقعیت‌های افغانستان کمک می

کند تا یک هزاره و ترک افغان، به خوبی بداند کنار آمدند با گروهک متوهם و حامی فرهنگ ابتدال و هتاکی، غرق شدن در حقایقی است که مکتب افغانستان، مفت و رایگان، ارائه نمی کند.

کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» که کاری از مبارزان ترک ایران است (اثر علی رضا اردبیلی) پس از نخستین چاپ که به زودی نایاب شد، باعث دقیقی می شود که با توجه اقلیت های افغانستان بر عمق فاجعه‌ی پیروان فارسیسم در کشور در نمونه های زیر، به خوبی ارزش کارهایی از نوع کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» و اخبار رسانه‌ی آن را در مواجه به خاطر رسوایی شر و فساد، باز تاب می دهد.



متن اهدای کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»:

«برای تمامی اقوامی که قربانی زبان به اصطلاح «فارسی» و «فارسیسم» شده اند؛ پدیده هایی که با توطئه‌ی استعمار اروپایی، فرهنگ اسلامی را به نام «عرب»، حضور پرشکوه ترکان را در ترویج فرهنگ و تمدن به نام «وحشی» و سهم مردم منطقه را به نام

قوم «فارس» یا «پارس» دزدیده اند و از ساخت و ساز این دزدی، تفکری را بروز می دهند که در چهره‌ی کریه فاصله ایجاد می کند، تنفر می زاید و وانمود می کند دار و ندار منطقه در گرو میراث مردمی است (پارس) که در زاغه‌های ویران آنان، نمادهای یهودی و نوساخته‌های جعلی استعمار سایه افگنده اند و در روزگار تعقل (امروز) برای مردمانی که اصیلت آن‌ها را تشخیص داده اند، کمیدی‌های شوم هستند.»

شمه‌ای از بازتاب بیداری رسانه‌ی ترکان افغان:

تبصره‌ی نشریه‌ی «اور» بر کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»: «در حدود نود سال پیش، زعامتی در کشور همسایه (ایران) شکل گرفت که از همان زمان تاکنون، حول منافع حاکمیت تبار فارس، جریانی را بروز می دهد که نه تنها تحریف تاریخ، میراث‌های فرهنگی و دارایی‌های فکری و کتابی مردمان منطقه را از اصول خویش می داند، بل در چوکات همین اصول، ضمن تحقیر، توهین، سرکوب و مداخله، کشور‌های همجوار با ایران را در ناهنجاری‌های سیاسی و اجتماعی عظیم، درگیر کرده است. فارسیسم، نام همین پدیده می باشد. متأسفانه در جو اشتراکات فرهنگی مردمان منطقه، کمتر توانسته ایم بر ماهیت شوم این پدیده، روشنایی بیافگنیم. رواج زبان، همچواری و دین مشترک، مسیرهایی اند که فارسیسم با ورود از آن‌جاها توانسته برای گسترش و فاصله در میان ملت‌های منطقه و ملیت‌های داخل ایران ذهنیت بسازد و در حالی که مخرب است، زیر سایه‌ی اشتراکات پنهان بماند و در مسیر استراتئی قوم فارس، برنامه ریزی کند؛ اما چنان چه معمول است و همواره رفته، ناممکن می باشد در برابر

کثر رفتاری ها، جست و جو برای راه درست، نادیده آید. نیاز،
نیازمند می سازد و از همین جاست که تلاش برای راه حل و
ارائه‌ی رهنمود، آغاز می شود. در این نزدیکی ها، کتابی در بازار
های کابل به چشم آمد که درست بر قلب یکی از پیچیده‌ترین
پدیده‌های منفی (فارسیسم) زده است و به گونه‌ی آشکار، این
پدیده را در ماهیت آن، رسوا می سازد. این کتاب با نام «بررسی
تحلیلی پان فارسیسم»، از محتوای محکم و مستند بخوردار است
که جا برای نقد بی جا نخواهد گذاشت و خواننده‌ی افغان را
کمک می کند بر فهم معضلی نیز غالب آید که در بیش از ده سال
رواج مردم‌سالاری در افغانستان، همواره افغانان را ضد منافع ملی و
اتحاد آنان، تشویق کرده است. مطالعه‌ی کتاب «بررسی تحلیلی
پان فارسیسم» را برای دوستداران کتاب و منافع ملی ما پیشنهاد می

کنیم۔



December 20, 2013

سیده زینب - کشته - ۱۳۹۲



سیاست و اقتصاد اسلامی، سال ۱۵، شماره ۱۵، پیاپی ۱۵۰، تابستان ۱۴۰۰

رسانه های و مزخره های شاعری محتدی سعیدی کتابی از امیرزی خانه ریاست جمهوری است که در سال ۱۳۹۲ میلادی منتشر شده است. این کتاب شامل ۱۰۰ قصیده و مزخره از شاعر محتدی سعیدی است. این کتاب در سه بخش اصلی به شرح زیر تقسیم شده است:

- بخش اول:** مقدمه، آنچه در این بخش آمده است از مقدمه کتاب است.
- بخش دوم:** محتدی سعیدی، آنچه در این بخش آمده است از معرفت بازنگاری شاعر است.
- بخش سوم:** محتدی سعیدی، آنچه در این بخش آمده است از معرفت بازنگاری شاعر است.

این کتاب در سه بخش اصلی به شرح زیر تقسیم شده است:

- بخش اول:** مقدمه، آنچه در این بخش آمده است از مقدمه کتاب است.
- بخش دوم:** محتدی سعیدی، آنچه در این بخش آمده است از معرفت بازنگاری شاعر است.
- بخش سوم:** محتدی سعیدی، آنچه در این بخش آمده است از معرفت بازنگاری شاعر است.



مصطفى، عمرو

بازتاب کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» در نشریه‌ی «آینه‌ی روز»:



سیاست‌های زبانی ایران در مقابل اقوام

بررسی تحلیل یان فارسیزم



پس از آنکه روزی مخوب های ساده ایشان را خواستند،
آنها را بگیرید و آنها را در یک پخته خوش مخصوص
نمایند. این پخته خوش مخصوص را با نمودهای خوش
نمایند و آنها را در یک پخته خوش مخصوص نمایند.
آنها را با نمودهای خوش نمایند و آنها را در یک پخته
خوش مخصوص نمایند. این پخته خوش مخصوص را با نمودهای
خوش نمایند و آنها را در یک پخته خوش مخصوص نمایند.
آنها را با نمودهای خوش نمایند و آنها را در یک پخته
خوش مخصوص نمایند. این پخته خوش مخصوص را با نمودهای
خوش نمایند و آنها را در یک پخته خوش مخصوص نمایند.
آنها را با نمودهای خوش نمایند و آنها را در یک پخته
خوش مخصوص نمایند. این پخته خوش مخصوص را با نمودهای
خوش نمایند و آنها را در یک پخته خوش مخصوص نمایند.
آنها را با نمودهای خوش نمایند و آنها را در یک پخته
خوش مخصوص نمایند. این پخته خوش مخصوص را با نمودهای
خوش نمایند و آنها را در یک پخته خوش مخصوص نمایند.



هوشیاری و بیداری ترکتباران افغانستان، در حالی که گذشته‌ی سازش‌ها و ائتلاف‌ها با اقلیت‌های پشتون سنتیز را تجربه کرده‌اند، کاملاً بر فرهنگ و سیاستی توجه می‌کند که چند گزیده‌ای از وب سایت‌های ستمی و یک وب سایت نیمه رسمی دولت تاجیکستان (تاجیکم) که تمام دست اندر کاران ضد افغانستان، افغان، پشتون و ترک از قماش ستمی، پرچمی، جمعیتی، شورای نظاری و سقاوی با آن‌ها همکاری قلمی می‌کنند نیز می‌تواند امید بخش باشد که ستمی گری با افتضاح حضوری و کارنامه‌ی سیاسی خویش، هیچ غیر پشتونی را فریب نخواهد داد تا با طرح افغانستان سنتیزی، پشتون سنتیزی کنند؛ زیرا همه می‌دانند که در آخر، خود را پیشنهاد خواهند کرد که گویا عیاران خراسان با دو کارنامه‌ی سیاسی سقاوی، بهتر از کسانی‌اند که در سه صد سال حاکمیت شان، میراثی به بزرگی کشور افغانستان با تمام دارایی‌های مدنیت نو با معرفی طرز تفکر آزاد برای مردم‌سالاری و ایجاد فرهنگ حرمت و احترام به دیگران بوده است و از این مدرک، اعتلا و تنوع فرهنگ افغانی، از ساخت و ساز فرهنگ‌های تمام اقوام افغانستان، متجلی می‌شود.

گزیده‌هایی از سایت‌های ستمی و «تاجیکم»:

۱- پان تور کیزم، یک اندیشه‌ی افراطی و نژاد پرستانه می‌باشد که ملت تاجیک، بیش از هر کس دیگر از آن ضربه‌های کاری خوردۀ است.

۲- پان تور کیزم و پشتونیزم در اوغanstان، رابطه و سابقه‌ی طولانی دارند.

۳- افزون بر تاثیری که پان تورکیزم در شکل دهی افکار فاشیزم اوغانی داشت، خود دولت ترکیه و پان تورکیست ها، برنامه های خاص خویش را در اوغاستان تعقیب می کردند و می کنند.

۴- می توان گفت که پان ترکیست ها به مراتب خطرناک تر از فاشیست های اوغاستان می باشند.

انبوه چنان ادبیات هتاک و سخنی وجود دارند که به خاطر رعایت عفت نوشتاری نتوانستم بیش از نمونه های بالا را نقل کنم. صورت عامیانه ای کلمه ای «افغان» را که با سُستی بعضی لهجه های زبان دری، گاهی در محاوره «اوغان» می گویند، به گونه ای عمد می نویسنده. به گمان اینان با چنین تلفظی که مصوت رسانی دهد، به خیال خودشان و بی هیچ آزم می توانند توهین کنند. هموطنان با مراجعه به کتاب «حقیقت خورشید»(از آثار این قلم) می توانند تحقیقاتی را بخوانند که کلمه ای «اوغان»، هیچ ربطی به کلمه ای «افغان» ندارد. در این رابطه، تحقیق سید حمیدالله روغ به نام «اوغان معادل افغان نیست و اوغاستان معادل افغانستان نیست»، بسیار جالب می باشد.

پان های تورکیسم و افغانیسم، اگر مسئله ای فارسیسم را با قدرت و منطق هم رد کنند، باز هم بهانه های متنوع برای اوزیک ستیزی، پشتون ستیزی، هزاره ستیزی و انواع ستیزی فارسی می باشند.

به هر صورت، سال ها تلاش ستمی گری مایل به فارسیسم برای رسیدن به اتحاد ضد پشتوانی، سرافگنده و ناکام بوده است؛ زیرا تفسیر ویژه ای فارسی بافان از تاریخ و تجربه ای تلح دو سقاوی با فرهنگ هتاکی و مداھی فارسیسم، غیر پشتون های افغانستان را نیز بیدار ساخته تا در برابر یک گروهک عقده مند، اغماض نکنند؛ هر چند پیوند ها، اشتراکات، فرهنگ و اعتقادات ما، شانس هایی

بوده اند که سقازاده گان، نهایت استفاده از آن ها را کرده اند. اگر امروزه حکمتیار پشتون، صرف برای اخوانیسم بین المللی، یک شخص معمولی را به خاطر خطاب غلط تاریخی «خادم دین رسول الله» که در میان دسته هایی از رهزنان، مهتر است، تبرئه می کند، اما یک بزرگ تبار خودش در تاریخ سیاسی و مدنی پشتون ها را نادیده می گیرد، چه کسی بیش از فارسی بافانی سود خواهند برد که در فرهنگ ادعایی خویش، فصل حرمت ندارند تا هنگام صلاح، قناعت کسانی را فراهم آورند که از رهگذر توهین و هتاكی تاریخی به اقوام، بخش بزرگ فرهنگ آریایی، خراسانی و پارسی را می سازند.

از چپ پشتونی که در اوخر ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله، متوجه شده بود هفت ثور، تحولی جهت افول شان بود و همتباران آنان، چهل سال پس از آن، توان آن را می پردازند، تا سوی دیگری نیز جبران خساره نشد که اخوانیسم بین المللی با انحراف جبهات ملی- اسلامی پشتون ها، آنان را که وارثان میراث پُر شکوه مدنی- سیاسی پشتون ها در ۲۵۰ سال بودند، به دشمنی با تاریخ خود به نفع گروهک هایی می کشانند که در متن جهاد، تغییر چهره داده بودند، اما رهروان احزاب اخوانیستی همانند حکمتیار، هنوز خیال می کنند با دست آویز اسلامی می توانند توجه کسانی را جلب کنند که از چند دهه قبل، اینان را نیز جزو مسئله ی قیلله، به حساب می آوردن و با کمال نیرنگ، با تصویر چند اناش تحصیلکرده، اما غیر اخوانی، به نفرینی می کشانند که می بایست با حضور سقازاده گان، نثار کسانی می کردند که در

میراث آبایی شان، هزار خیانت کردند، اما حاضر نیستند مسؤولیت یک مورد کوچک را هم بپذیرند.

در حاکمیت ننگین و سیاه ربانی، استفاده از مزایای مشترکات و اعتقادات افغانان، سکانداران سقوی را توان بخشیده بود در تقابل با اح Zap پشتون، مشنوی برادری اسلامی بخواند که از این حیث، سهم اکثریت تاریخ ساز به خاطر امت محوری اسلامی که فقط ادعای طرف بود، اغماض شود و از سوی دیگر اجزای مشترکات و اعتقادات، بهانه بسازند تا غیرپشتون ها را برای استفاده ای انحصاری ابزار کنند و با ایفای نقش رهبری گروهکی که ظرفیت بشری اش با جمع موجودات ادبیات فارسی نیز میلیونی نمی شود، در گیر مدینه ای فاضله ای بسازند که اگر در توهم آریانا ای و خراسانی اش نیز زیادی ندارند، از مخدو فرهنگ غلوی آن، به چند جلد کتاب سراپا جعلی و دروغین ریفرنس بدھند که برای فرار از غیر ملموس ادعای خویش، همواره استفاده می کنند.

نویسنده گان آن جملات (سایت های فارسیستی) کسانی اند که برای انواع تعدی ای که رنگ ستمی داشته باشد، توجیه می سازند و از هیچ فرصتی برای فارسی بافی و فارس سازی جامعه ای افغانستان به نفع بزرگ نمایی و عقده های حقارت خویش، ابا نمی ورزند. کسانی که ادبیات هتاکی، قرائت تاریخی و مدعای آنان را می دانند، آگاه اند که مبارزه با عفوونت فارسیسم، اگر در گذشته، منحصر به ترکان بوده، امروزه تمام اقوام افغانستان را انگیزه می دهد تا به ارتیاع، عقب مانده گی، ادعای فوقیت، هتاکی و در کل به فرهنگ آریایی، خراسانی و پارسی به عنوان دشمن درجه اول افغانستان بنگرند و در مبارزه با آن، اتحاد غیر فارسی بافان را واجب و شرط بدانند.

جالب نیست، با نقدی مواجهه ایم که از هزاران دوسيه و حادثه‌ی جنایت و خیانت عیاران خراسانی، به راحتی چشم پوشی می‌کنند! همان تجربیاتی که از دو سقاوی و فاجعه‌ی ویرانی، رکود و سقوط آن‌ها در افغانستان، هزاران سند و مدرک داریم، اما شیوه‌ی اعتراض شان، دنبال سوژه است تا اگر گردی از سم ستوران یک مسافر غیر فارس، تاریخی شده باشد، به حساب قرائت تاریخی و شرم آور سقاوی، بلایای مغولی، ترکی و پشتوی بدانند. بهتر است:

آینه، گر عیب تو بنمود راست
خودشکن، آینه شکستن خطاست

اکنون که دو مین برنامه‌ی بنیاد سقاوی، تعمیم ستیز قومی با طرح مقبره‌ی مرحوم عبدالخاق هزاره است، ارائه‌ی مثال ما از کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»، به این نتیجه می‌رسد که از نخستین لحظه و از نخستین فرصت‌ها در تقابلی جهت روشنگری و اتحاد ملت افغان بکوشیم که دست آویز استناد و کار فرهنگی باید به بحران سازان تفهیم کنند: همان طور که فرهنگ ابتدال شان در توهین به افغانستان و اقوام آن، معامله‌ی به مثل شد تا مسائل و واژه‌گان خراسانی، پارسی، ربانی، کلکانی، مقاومت و ادعای فوقيت، به فحش‌های رکیک مبدل شوند و در واکنش به گستاخی‌ها و هتاکی‌ها، هیچ مورد و چیز شان نمانده که باعث تنفر دیگران نشود. بنا بر این، پایان کسب مشروعيت از خیانت، جنایت، توحش، وابسته‌گی و فقر فرهنگی و تاریخی آنان شروع می‌شود.

افاده‌ی حقایق بالا، برپایی بازار مکاره جهت هر نوع کسب امتیازات نامشروع را مشکل ساخته و ملت افغان و دوستداران این سرزمین را تشویق می‌کند با استحکام مواضع افغانی، بر حجم نقد و روشنگری هایی بیافزایند که با هر حرف، کلمه، سطر و برگ آن‌ها برگ ریزان سقوی از آن درخت خشکی هستند که در چهل سال گذشته از تمام بقایای تولیدات شوروی برای ستمی و پرچمی و از فضله‌ی تواریخ جعلی آریایی، خراسانی، فارسی، اخوانیسم بین المللی و آی اس آی، برای طرف‌های تنظیمی و مدعی ساخته‌اند.





- توقع بی جا

روز گذشته با اعلام پیروزی میر رحمان رحمانی که در عدم وضاحت میکانیسم اداری، صورت گرفت، مردم ما عصبانی و آزرده شدند. آزرده گی به خصوص در میان اکثریت مردم (پشتون ها) به بی نهایت رسید. من هم شاهد خموش این رویداد بودم.

خلاف روحیه‌ی عمومی، تداعی چهل سال بحران، واقعیت هایی را ظاهر می‌سازد که تاثیر ایدیالوژی‌ها روی افکار مردم ما، چه گونه بزرگ‌ترین قوم افغانستان را در هرج و مرج اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، قرار داده است.

زنده گی در افغانستان، به خصوص در منظر خارجی‌ها همیشه با این حقیقت تبیین شده که سنگینی حضور تاریخی و بشری پشتون‌ها در افغانستان، غیر قابل کتمان می‌باشد؛ هرچند کوشش‌های گسترده صورت گرفته اند تا با تضعیف پشتون‌ها، معادلات استراتیژیک منطقه‌یی را علیه ما عوض کنند، اما سرسختی بی‌مانند که حالا بیش از پنجاه درصد کشور را در حدود طالبان مسلح نشان می‌دهد و حرکت‌های روزافزون داخل نظام به داعیه‌ی بر حق قومی ما می‌افزایند، مداخلاتی را متاثر کرده اند که فقط با حضور خارجی‌ها شکل گرفته بودند.

در این مقال از جوانب دیگر می‌گذرم و به این بسنده می‌کنم که عدم درک حساسیت‌ها که در خلای فکری یا متأثر از ایدیالوژی‌ها واقع می‌شوند، چه گونه پشتون‌هایی را کر و کور می‌سازند که در تمام جوانب چپ و راست، هنوز و مصراوه به مکتب‌های چپی و راستی پابند مانده اند و بقیه‌ای که پول دارند، با ضعف

شعور قومی و سواد، به مسایل بزرگ نیز همانند جلب مشتری در امور تجاری می نگرند.

در همین اواخر در جنجال های دنائت مستقیم ناشناس، تعبیر های «زبان مبارک فارسی» و «زبان فاخر فارسی» را از آدرس های اخوانی و الحادی پشتون ها خواندم و خشک شدم. یعنی در کشوری که جریان به اصطلاح روشنفکری اقلیت ها چهارنعل می روند به نام امتیاز قومی، انحصار کنند، غبار سنگین، احاطه ای فکری مردم ما را دربر گرفته و بدتر از همه، جریان های دخیل در قضایای آن ها، خودشان را در دایره ای دیگران تحلیل و ارزیابی می کنند. بگذریم از این که با ذهنیت های آریایی، خراسانی و فارسی، چه مصایب فرهنگی خلق کرده اند و با آن ها واحد سیاسی افغانستان از دورن تضعیف می شود.

من از این که از متن جریان های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود ما به مردم ما اعتراض می کنم که چرا در مسایل حقوق قومی، حساس نمی شوند، احساس آزرده گی می کنم. در چهل سال اخیر، بیشترین مصایب را مردم ما متحمل شده اند و از همه چیز خوب، به عمد، دور نگه داشته می شوند، اما چی ها و راستی هایی که هیچ ارمغان رفاه نداشتند، بل با مقاطع ایدیالوژیک به تراژیدی های ارتجاع دوم و فجایع سالیان اخیر کمک کرده اند، در قبال اغماض بر حقوق مردم ما به راحتی خود را می فروشند یا به احساسات خود قایل می شوند.

حقیقت این که توقع بی جا از عامه ای تبار ما که در ستیز سیاسی در دام ایدیالوژی ها چپی و راستی گرفتار شده اند و مردم نادار در فقر عظیم اجتماعی، اکثریت را می سازند، سخافت اعتراض های

گروهی و جناحی را محرز می سازد. جالب این جاست که در قسمت تامین حقوق مردم و دفاع از ارزش‌ها، ضعف‌های آشکار افراد و اشخاصی که با آرا و به نام ما شان می‌یابند، حقوق ما را همواره هدر داده‌اند.

فکر می‌کنم توقع ما از وکیلان و سردمدارانی که ظاهرًا تاجر، سیاستگر، حزبی و امثالهم نامیده می‌شوند، بی‌جاست. فکر می‌کنم مغالطه‌ی ما از آن جاناوشی می‌شود که دیگران را نیز در جمع مجموعه‌ای فکر می‌کنیم که در حد چهل یا پنجاه فعال فرهنگی مخلص در خارج و داخل، همه را به یک چشم می‌بینند. این حقیقت که با این مجموعه نمی‌توان به همه رسید، به این برداشت کمک می‌کند که توقع ما از اکثریت نادار نیز بی‌جاست. خودفروشی برای کسب دالرها و موضع سُست شمار دیگر که حتی از جسارت چند و کیل زن نیاموختند جلو بی قانونی‌ها را بگیرند، بیش از همه به مردم‌ها یابی بر می‌گردد که مانند میراز کتوازی، دست رحمانی را گرفتند و بی شعوری شان را ثابت کردند. این شخص، مثال‌دها تن دیگر است که در ۱۸ سال اخیر از ریس جمهور تا امثالهم، تنزل فکری و شعوری را به نمایش گذاشته‌اند.

بار دیگر یادآور می‌شوم توقع از افراد و اشخاصی که با فقر فرهنگی و عدم درک و شعور پایین، اما به نام افراد و اشخاص و اهل سرمایه به شورا می‌روند، بی‌جاست. هیاهوی مردم ما در اعتراض به کمیدی دیروزی، زمانی درست می‌نمود که مخاطب آنان مردمانی می‌بودند که در محک حقوق قومی ما، ثابت می‌شدند.

فاصله‌ی زیادی باقی ست که منوط به کار و ایثار بیشتر، مردم ما را در کشوری از مزایای اکثریت بهره مند بسازد که حداقل در میان هم، وقتی حقوق شان مطرح می‌شود، به یک مرجع (هویت تباری) بی‌تعلق چپی و راستی، دری و پشتو، رای بدھند.

در تجارت‌های سیاسی چند سال اخیر، رشد تجارت پیشه‌گان قوم ما که فقط به پول می‌اندیشنند، مغضلات سیاسی را به حدی بزرگ کردند که با درک سُستی‌های آنان، طرح‌های افغان‌ستیز با چهره‌ی های کریه، بی‌هیچ اندیشه به درز‌های اجتماعی می‌کویند.

فکر می‌کنم سطح توقع ما بسیار بلند است. بنا بر این، نارضایتی‌ها موثر واقع نمی‌شوند. ما از افراد و اشخاصی طلب داریم که نمی‌دانند. یعنی دچار فقر فرهنگی و فقر آگاهی‌های لازم سیاسی‌اند. فاجعه‌ی کردار زشت آنان زمانی رونما می‌شود که خواهند دید با حرص پول و فقر مشهود، پنج سال، شورای ملی یا مجمع قانونگذار افغانستان را فروخته‌اند.

و خبر آخر: گفته می‌شود که سران حکومت وحدت ملی نیز به رحمانی، تبریک گفته‌اند. سهم رییس دولت با توجه به آرای سیاه، برآورد شده است. آورده‌اند که پس از افضاح هفت ما تا خیر در اعلام نتایج انتخابات شورای ملی که با چند بار دست بُرد به فهرست آن، کیف تراز آن است که به نوشتن بیارزد، طبق روال معامله و ائتلاف، ولسی جرگه را به تاجر تخلیه‌ی بدرفت‌ها داده‌اند و رییس دولت، موافق بوده است.



بے بارہ ملک کی داصلی اور روحانی و حجول و دوستیہ زعید ملی
سماں کی دوستی کی خواہ دیکھو کی خواہ ملکیتی درحقیقی لازم
پڑے کہ او الحمیل ملکیتی در حقیقی اعلان کرے

۴ نظر ۳ اشترک ۵ اشتراک ۷ نظر ۰ نظر

۰ پسند ۰ نظر

۰ اشترک اکٹھاری

Naequebulah Handard
دینون ۳۳ نظر برگز



- توهمند گان -

در مقاله‌ی کوبنده‌ی «تمدن سقوی»، سراغ مریضی رفتم (جاوید کوهستانی) که با پیشینه‌ی کمونیست، جزو تاریخ سیاه هفت ثور نیز است، اما انحراف تاریخی در افغانستان، آنان را در پرتگاه سقوط اخلاقی و وجودانی، به تغییر چهره وامی دارد.

در کلپی که فکر کنم نو نیست، از آدرس اشخاص و فجایع تنظیمی، چند بی خرد که نمی دانند آوردن نام امثال مسعود در موضع ضد و نقیض، نمی تواند او را همزمان قهرمان و علیه افغانستان معرفی کند، یک توهمند که آوردن نامش نیز بی زار کننده است، در همان قسم ادعایی که در مقاله‌ی «تمدن سقوی» جواب گرفت، در آذایمری که مخصوص این طایفه شده، ضمن نفی دیرینه گی افغان بودن، عقب تر می رود و اظهار می کند که جنگ‌های افغان و انگلیس را نیز آنان بُردند. اول فکر کردم جگدلگ و میوند در کوهستان (منطقه‌ای در شمال کابل) واقع شده‌اند، اما متوجه شدم که توهمند این سیماران، روی حافظه‌ی جمعی نیز تاثیر منفی می گذارد.

با تبیین آگاهی‌های تاریخی که می دانیم سهم میرمسجدی کوهستانی و میربچه‌ی کوهدامنی در تاریخ ما با چند آدم سرگردنه، بسیار بزرگ نیست و میران افغان، اصالتاً عرب تبار است، در زمینه‌ای که عمق تاریخی کذب آریایی، خراسانی و فارسی به تمسخر مبدل می شود، پاسخ خوب به توهمند گان ناقل، این است که کمی به اطراف خویش بنگرید! دیگر زمانی گذشته که به

نام فارسی زبان، هویت های اقوامی را می دزدیدند که از ناگزیری یا عوامل دیگر، دری می گویند.

مردم ما می دانند که نمی شود به نام عرب با اسلام ستیز کرد، اما با گرایش های مجوسي به افتخاراتی چشم دوخت که مثلاً برای ابوحنیفه، هویت مجوس / فارس می تراشند.

تبارز تنوع قومی از اعراب دری گو تا ترکان دری زبان که بیش از هر چیز از تاریخ آریایی، خراسانی و فارسی نفرت دارند، تقسیم میراث فرهنگی این کشور را که با پشتون ها دوباره قد برافراشت، روی ۵۰ قوم و سی زبان، مساوی می کند. خیلی وقت است که مصادره ی فرهنگی و تاریخی به نام فارسی زبان و تواریخ متبذل آریایی، خراسانی و فارسی، گذشته است.

وقتی در کلکان، در منطقه ی تابوی اول سقوی، اکثریت اعراب و ترکان، حرف آخر می شود، می توان زبونیت شماری را برشمرد که با کشتی آریایی در دریای توهم به ۵۰۰۰ هزار سال می روند.

بحث ادعا در این کشور، بدون اکثریت(پشتون ها) که سهم تاریخی تمام اقوام را احیا کردند و مستعمل ترین تاریخ مصرف(آبدات و سیستم) را ایجاد کرده اند و اقوامی که در همه جا حتی با فراموشی زبان، هویت های قومی خویش را می شناسند، به نفع کسی نیست.

گروهک متوجه نیستند که اگر ادبیات آنان، باعث تنفر ما می شود، ادعای آریایی، خراسانی و فارسی، چه قدر باعث نفرت اقوامی شده که در بررسی پان فارسیسم، می دانند اگر به نام دیگران، مصادره شوند(فارسی زبان) حقوقی را از دست می دهند که در صد سال اخیر، دو بار به نام سقوی و با توهین، از آنان مصادره کرده اند.

فعالیت‌ها فرهنگی و رسانه‌یی، دست‌های همه را بالا کرده اند تا در کنار اکثریت (پشتوان‌ها) تواریخ عربی، ترکی، مغولی، هندی و ده‌ها قومی را بشمارند که از بودا تا حالا، اگر یک ایست نازل دهقانی (سامانی) داشته باشد، دیگر هیچ کدام به گواهی تاریخ، مربوط به توهم زده گانی نیست که اصرار دارند به خاطر تبارز سقوی گری، مديون و مشکور شان باشیم.

تکرار می‌کنیم، بار دیگر به پیرامون تان بنگرید! پس از تعیین باورهای تامین حقوق قومی، کسی به نام فارسی زبان، حقوقش را به دیگران، اهداء نمی‌کند. در حالی که فحوای ادعای فرهنگی-تاریخی مجووس با هتاکی در برابر عرب، ترک و حالا پشتوان، ارثیه دارد، همسویی با تحریک یک اقلیت قومی، چنانی که در دو ارتیاع گذشت همه چیز را برای خود می‌خواهد، به نفع یک طیف سیاست زده‌ی همین اقلیت نیست که با توهین، هتاکی، اما با تجربید خودشان از دیگران، روزی به مرز هایی عقب خواهند نشست که آقای صالح در ریاست امنیت ملی افغانستان با اشرف از واقعیت‌های پشت پرده، به صراحةً به شماری گفته بود که تاجکان در افغانستان، جغرافیه ندارند.

مردم ما با اعتقاد به باورهای اسلامی و افغانی، به نزاكت‌هایی قایل اند که در جغرافیا های خودشان به یک گروه فاقد جغرافیه، هرگز به چشم بیگانه ننگریسته اند.

به توهم زده گان سفارش می‌کنیم که ما از حال و گذشته‌ی خویش باخبریم. اگر این دریا آلوده می‌شد، چهل سال است که جهال خودکش بیگانه پرست از انگلی و شوروی تا شرکای بسی

فرهنگ جامعه‌ی جهانی (تنظیمی‌ها) به ما پارس می‌کنند، اما این کشور فقط به نام افغان، نفس می‌کشد.

نیاز نمی‌بینیم در زمینه‌ای که در حدود بیست سال آن، هزاران روشنگری ما به افسای جعلیات آریایی، خراسانی و فارسی انجامیده‌اند و همچنان ادامه دارند، بار دیگر صحبت‌های یک بی‌سواد کمونیست و حالا تنظیمی را تنقید کیم.

حرف ما این است که درد و دشمن مشترک داریم که به هیچ کسی رحم نمی‌کنند. بنا بر این، بازی کردن با شئون یک مملکت که سیستم آن با انحصار یک گروهک یک اقلیت قومی، رکود ناکارآمدی دارد و از همه بدتر، بدترین دشمنان افغان و افغانستان، شایق ترین آزمندان قدرت و ورود به دولت اند، به نفع شان نیست. وقتی پدرام ناقل، ادعای عدالت اجتماعی می‌کند، می‌گوید ما نظام فدرال را برای کوچی‌ها نیز می‌خواهیم. شما بهتر است اول احترام به مردمی را یاد بگیرید که به اذعان تان، این جا افغانستان/پشتوستان است؛ هرچند ما که می‌گوییم، این جا افغانستان، خانه‌ی اقوامی ست که در آن زنده گی می‌کنند.

برای درک جمعی، باور به احترام، لازم است. مردم ما هیچگاه به کسانی لبیک نمی‌گویند که به آنان توهین می‌کنند و با تحریف تاریخ، عقب بیگانه پنهان شده اند تا بنيان‌های افغانستان را تغییر دهند. به اصطلاح «دم خروس را پذیریم یا قسم حضرت عباس را؟»

ما هنوز حیران مانده ایم تا سهم شان در حد یک خشت عمرانی در تاریخ افغانستان را بیاییم تا حداقل از خجلت دو سقوی کاسته شود، اما در کراحت منظر، مدام توهین و متهم می‌شویم که چون با سقو، میانه نداریم، بدتر از آنانیم.

از طریق لینک زیر، بار دیگر ادعای یک سقوزاده را مشاهده کنید که همیشه سعی می کنند، عامل مخرب خارجی را نادیده بگیرند:

<https://www.facebook.com/Massoud.shinase/videos/2073662289591807>

- جهالت پیشه -

با یک مجموعه‌ی کاغذ پر نشده در دست، اصرار می‌کرد: معاهدات تحدید ارضی افغانستان را هیچ غیر پشتونی امضاء نکرده است، اما ناگهان در میان اضافه می‌کند: این به خلق‌های پشتون مربوط نیست! رهبران شان انجام داده اند و همچنان در اصدار شطحیات می‌گوید: درس نمی‌خوانند، انتحاری می‌کنند و بالاخره بر اساس حساب فیس بوک خودش، احصائیه می‌گذارد که ۳۰ درصد مردم افغانستان، موافق استرداد خاک‌های افغانی (پشتونستان) اند و ۶۵ یا ۶۰ درصد مخالف اند و چند ژست سخیف دیگر که گویا این قواره‌ها (بقایای ناقلین آسیای میانه) در افغانستان، فرشته گان معصوم می‌باشند.

من در نوشته‌های زیادی تبیین کرده‌ام که گرم نگه داشتن فضای نقد ضد پشتون‌ها، بیشتر به خاطر هراس از داوری مردم بر غیر پشتون‌هاست. فکر کنید اگر نوبت به نقد گسترده‌ی غیر پشتون‌ها برسد، چه حیثیت و آبرویی برای حامیان بچه‌ی سقو، ویرانگران کابل، تن فروشی‌های سیاسی به روسیه و امریکا و بالاخره به گند کشیدن دولت با انحصاراتی که فقط با پشتونانه‌ی خارجی حاصل می‌شوند، می‌ماند؟ افزون بر این، دریچه‌های نوگشوده‌ی تنقید فرهنگی که با تمام شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی کار دارد، امروزه حداقل نمونه‌های تنقید میراث فرهنگی شعوبیه‌ی قدیم و جدید را با کتاب‌های «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، «آریاییسم»، «آرکاییسم»، «آیین‌های سخیف» و «زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند» در برابر مردم قرار داده اند تا ادعای اصالت

کسانی زیر سوال برود که افغانستان را خانه‌ی بابه‌ی خودشان می‌شمارند.

می‌دانیم که با طرح‌های قومی یک طرفه، حتی اگر پاسخ کوبنده هم دریافت کنند، چنانی که افغان ستیزان را همیشه خجالت داده ایم، با وجود حُسن پاسخ، باز هم یک هنجار روابط اجتماعی، خدشه دار می‌شود.

فارسی بازی‌های مداوم گروه‌ک ستمی که بیشتر به منظور هویت دزدی اقوام به اصطلاح فارسی زبان، اما غیر فارس یا تاجک مطرح می‌شوند، مرز‌های داخلی را بیشتر کرده‌اند. تشکیلات اعراب، ترکان، پشتون‌های دری زبان، سادات و اکثریت مطلقی که با هنجار‌های روابط اجتماعی زنده‌گی می‌کنند، نشانه‌های یک رفت‌بزرگ به سوی هسته‌هایی است که دوست دارند به نام هویت قومی، سهم خویش را از اقلیت تاجک، جدا کنند.

اصحابه‌ها و ادعا‌های پدرانم، فرصلت‌های زیادی را میسر می‌سازند تا ضمن رد شطحیات آن‌ها، ابعاد دیگر تاریخ، فرهنگ و جامعه‌ی افغانی را تبیین کنیم. بعضی دوستان اعتقاد دارند که پاسخ گفتن به آنان، دامن زدن به اشکال است، اما من می‌پندارم که پاسخ نگفتن به آن‌ها، باز گذاشتن فضا به آلوده‌گی‌هایی است که از طریق آن‌ها سعی می‌کنند با تنقید یک جانبه، حداقل فاصله‌ی تنقید خودشان دور تر شود، زیرا ناممکن است در مقام یک شوونیست حقیر بی منطق، در حالی دیگران را تنقید کرد که تنها حضور سیاسی دو ارجاع سقوی، مایه‌ی ننگ ابدالابد مردمانی است که می‌خواهند با تابوسازی و ستر تاریخ، از قضاوت تاریخی فرار کنند.

در مصاحبه‌ای که لینکش را ضمیمه‌ی این مقاله کرده‌ام، در نخست فکر کردم استفاده‌ی پدرام از حربه‌ی تاریخ کهنه، باعث می‌شود از تنقید ریشه‌هایی برکنار بمانیم که اگر شامل دوره‌ی بچه‌ی سقو شوند، می‌توانند عوامل عصیت قومی، دینی، مذهبی و تحجری را ثابت کنند که چه گونه از دایره و احاطه‌ی یک اقلیت قومی برخاسته‌اند و مانند یک طاعون، به تمام کشور پخش شده‌اند. تنقید شعار گونه و نه جامعه‌ی شناختی آن دوره‌ی نحس، زمینه‌را برای بار دوم آن میسر کرد و جامعه‌ی افغانی از منظر این فقر فرهنگی، وقتی پای خارجی در میان است، همیشه تهدید می‌شد.

پدرام با برشمردن معاهدات قرن نوزده، روی مسایل حساس دست می‌گذارد. بلی، واقعاً تهدید ارضی، چیزی نیست که به راحتی پذیرفته شود، حتی اگر با این حقیقت توأم باشد که در همان زمان، جغرافیای پیرامون ما (همسایه گان) زیر شدت استعمار مستقیم، هیچ جای آزادی نداشت.

در واقع استعمار از قرن نوزده تا پایان جنگ دوم جهانی در قرن بیست، نه فقط بسیاری از کشورها را حذف کرده بود، بل بسیاری از نام‌های تاریخی، حذف شده بودند. افغانستان در منگنه‌ی دو ابر قدرت استعماری، اما نفس می‌کشید و با شاهکارهای سیاسی زمامدارانش، از حذف کامل بیرون رفت؛ هرچند که در نخستین توحش قومی و فرهنگی (حکومت بچه‌ی سقا) قیمت گزارف پرداخته است.

اصولآ بروند نفرت انگیز ستمی با پشتوان‌ها، این سوال را مطرح می‌سازد که اگر به جای اولویت‌های تنقید که باید مشمول فقر فرهنگی بقایای سقو، همکاری و تبانی با روس و حکومت نحس

مسعود-ربانی (ریشه‌ی تمام مشکلات کنونی) شود، فقط به منظور تضعیف پشتوان‌ها به گذشته برگردیدم و گزیده‌ای را به رُخ آنان بکشیم، در گذشته، موارد ناگوار، بسیار اتفاق افتاده‌اند.

مانمی‌توانیم با گذشته‌ی توحش چنگیزی، تیمور لنگ و وحشیگری‌هایی که از سلسله‌ی منفور سامانی تا ۲۴۰ سال سگ جنگی‌های صفوی، شیبانی و گورگانی در افغانستان واقع شده‌اند، مردمانی را تحت فشار قرار دهیم که به گونه‌ای با آن تواریخ، پیوند‌های تاریخی و قومی دارند.

پدرام با وجود اصرار، همیشه (شاید به خاطر هراس) سعی می‌کند اکثیریت پشتوان‌ها را از رویداد‌های ناگوار، کنار بگذارد. من از دلسوزی‌های او، ولو ظاهری نیز استقبال می‌کنم که گاه با چاشنی حقیقت، بعضی ناملایماتی را برمی‌شمارد که در واقع به اثر گرایش‌های چپی و راستی، مردم ما را آسیب زده‌اند، اما در این میان، نادیده انگشتن غرض خارجی، مغرضانه است.

آنان در قبال اعتراض به اغماض سهم پشتوان‌ها در حساب پوهنتون، برای این که اشک تسامح ریخته باشند، موزیانه سعی می‌کنند با موضع گیری برای اقوام دیگر، آنان را جلب کنند. این که در این کار موفق خواهند شد، با چهره‌ای که از ستمی گری در افغانستان می‌شناسیم، شوونیستان تاجک با کار گستردۀی ضد قومی، هرگز از چشم هزاره گان، ترکان و پشتوان‌هایی دور نیستند که هریک را در واحد‌های پان ترکیست، افغان ملت یا م Gould، مغرضانه تعریف می‌کنند. این تعاریف، به قدری زشت، غیر واقعی و توهین آمیز‌اند که اگر جای قابل ملاحظه‌ی ترکان، هزاره گان و پشتوان‌ها در جناح پدارم را خالی می‌بینیم و شاهد رشد روز

افزون محور های قومی به اصطلاح فارسی زبان های غیر تاجک استیم، به این دلیل است که ستمی گری با طرح فارسی بازی و خراسان ستایی، می خواهد در جای پشتون ها، نقش در واقع یک اکثریت تقلیب را بازی کند که به اندازه های پشتون سنتیزی، هزاره سنتیزی، ترک سنتیزی و اقوام سنتیزی دیگر را نیز دنبال می کند.

چنان چه آوردم، وقایعی ناگوار تاریخی بسیاری در جغرافیای افغانستان غیر پشتون ها واقع شده اند که جزو مصایب تاریخ بشر شمرده می شوند و خوشبختانه نقش پشتون ها در آن ها، زیر صفر است.

اما آیا تاجکان، قبل از پشتون ها جای خوبی در افغانستان داشته اند؟ پس از حکومت سامانیان که بیش از صد سال دوام نیاورد و بانی کثیف ترین فرهنگ سازی (شعویه) اند، نه قبل و نه بعد آن، شاهد هیچ برآمد سیاسی مهم اقلیت تاجک در منطقه نیستیم. بعضی شوونیستان تاجک با ردیف سازی حکومت های ساسانی، اشکانی، سامانی و یا داستان های مبتذل شاهنامه، خودشان را تسکین می دهند؛ اما تاریخ به اصطلاح پیش از اسلام شان، میان تهی تراز بعد از اسلام شان است.

روشنگری های نو تاریخی، سال هاست که چیزی به نام سلسله های ساسانی، اشکانی و داستان های افسانه یی شاهنامه را به رسمیت نمی شناسند. حداقل بیش از پنجاه سال می شود که می دانیم اشکانی، صورت تعریف شده ی بخشی از یک تاریخ یونانی است و آن چه به نام ساسانی آثار دارد نیز میراث فرهنگی هلنی می باشد.

پس از سقوط سامانیان تا جراحی روسان در منطقه ی بزرگ ترکستان که باعث تشتت قومی شد و یک جغرافیای کلان را که

به نام واحد اسلامی می توانست فرصت های یک کشور بزرگ مقتدر را به وجود بیاورد، به چند جمهوری وابسته تقسیم کردند که حقیرترین آن ها تا هنوز هم جمهوری تاجکستان است و نصف جمعیت آن(چهار میلیون) با کار در روسیه، کشور شان را تغذیه می کنند.

اما جهالت مذهبی پشتون ها با سقوط شاه امان الله، آنان را در گرو یک حاکمیت مطلقاً فقر فرهنگی قرار دارد که با عین شباهت، ۶۰ سال بعد نیز رونما شد. گفتم که اصرار بعضی شوونیستان تاجک با تنقید یک طرفه، این گمان را تقویت کرده که آنان به هر صورت، مایل به تشتبه قومی ضد افغانی اند و با شکستن هنجاری های اجتماعی، اما به هدفی که می خواهند نخواهند رسید.

رشد روز افزون گرایش های قومی در میان فارسی زبانانی که تاجک نیستند، پی آمد غیر قابل جبران برای یک اقلیت قومی ست که جز با حضور خارجی، در هزار سال پس از سامانیان، هرگز توان فرهنگی، بشری و مدیریتی عالی نداشته که فقط «دهقان»/ «دهگان» نماند.

به هر حال، ذهنم هرگز از تداعی صحبت های قسم فهیم، خالی نمی شود که در یک کلپ صوتی اش آمده است: «درایت ما این بود که جنگ را به آن جا(مناطق پشتون نشین) بردیم». واقعاً با تماشای آرگاه و بارگاه قبر او در سرای شمالی، آدم به وحشت می افتد که این عوامل بحران ساز با خیانت ها به مردم، چه قدر ریشه های بدبختی ها شمرده می شوند؟

امروزه سعی می شود با نقد یک طرفه، عبدالرحمن خان را در منظر تنفر هزاره ها قرار دهند، اما مسعود، ربانی، محسنی و سیاف

را که در فاجعه‌ی کشتار، جراحت و هجرت اجباری بیست هزار شیعه، هزاره و قزلباش افشار دست داشتند، قهرمان- جا می‌زنند. خداوند(ج) روان علامه فیض محمد کاتب را شاد بسازد که با کتاب «تذکر انقلاب»، رهنمود واضح تاریخی در برابر مردم خود قرار داد تا هیچ وقت در چاله‌ی جهالت سقوی و حامیانش، سقوط نکنند.

با چند شوونیست زبان باز بی خرد که حول زبان به اصطلاح فارسی، جمع شده‌اند، کاری نداریم، زیرا جز انزوای خود، چیزی از دست شان ساخته نیست. تحلیل اجتماعی رفتارهایی که به نهایت ایثار(حمله‌ی فدایی) منجر می‌شوند، مصایب بی شماری را ردیف می‌کنند که با فشارهای ستم ملی که سعی شده با کمک خارجی مضاعف شود، مردم ما را در تنگنای مصایب، فشرده‌اند؛ اما آنان در تمام جغرافیای پشتون نشین مکتب دارند، پوهنتون می‌روند، مراکز فرهنگی شان در حال توسعه هستند و رونق عمرانی و انکشافی با سهم صد‌ها تاجر و سرمایه دار پشتون، اصلی‌ترین عوامل تحریک حیاتی در افغانستان به شمار می‌رود.

انحراف سیاسی، اگر یک جوان پشتون را می‌آزاد که در خط اول جنگ، پوهنتون می‌خواند، اما قربانی یک سیستم فاسد سیاسی شده تا حق او را به نام موتلفان چند دالر خور دوتابعیته بپخشند، بی نیاز به گفتار بیشتر، درک می‌شود که افغان ستیزان، چه گونه مصیبت را به بلا تبدیل می‌کنند و در جامعه، تزریق کرده‌اند.

در یک فلم مستند از وزیرستان شمالی، یک مرد پشتون در برابر سوالی که چرا دچار نابسامانی شده‌اند، خیلی پُرمعنی می‌گوید: «نام وزیرستان را هم نمی‌شناختند، اما حالا به نام محو القاعده، روی خانه‌های ما بمب می‌ریزند.»

کی ها در جریان جنگ سرد، ترویریسم و بنیادگرایی مذهبی را تمویل می کردند تا اتحاد شوروی را به زانو درآورند؟ همان ها دنبال بقایای جنگ سرد، خانه های مردمی را ویران می کنند که به قول همان مردم، هرگز آنان را نمی شناختند.

فکر می کنم گزینش پاره هایی از تکدر تاریخی به منظور تضعیف یک قوم و یک مردم، نوع جهالت پیشه گی است. وقتی برادر مسعود را از ارگ، بیرون انداختند، هیاهو می کرد که جنگ های داخلی روی می دهند و حتی طالبانی که در شمال می جنگند، جمعیتی اند.

ستمیان به رهبری پدرام در نوع جهالت پیشه گی نو، یادشان می رود که ما منتظر جداسازی بدخشان به خاطر توزیع تذکره های الکترونیک استیم! (اشارة به گفته های پدارم که اخطار داده بود، اگر تذکره ای الکترونیک با کلمه ای افغان، توزیع شود، بدخشان را مستقل می سازند).

استفاده ای مغرضانه از فضای رسانه یی، یگانه حربه ای موثر افراد و اشخاصی است که حالا دعا می کنند حضور نظامیان خارجی، هرگز پایان نیابد. اگر تمام ادعا های افغان ستیزان در مورد پشتون ها را درست بدانیم، با حضور فعال و سنگین بشری و تحرک در حال توسعه ای این مردم، چه خواهند کرد که فقط اتحاد یک درصد شان (طالبان) امریکا را بر سر میز مذاکره، آورده است.

لينک سخنسرایی ناقل مجوس و بي حيشت!

<https://www.facebook.com/fsh.zh.7/videos/759829437781594/>



- خوان خالی -

بعضی با آن چه در عمل ثابت می کنند، صحت و سقم آن چه پیرامون آنان پرداخته می شود را آسان ساخته اند. اگر به مصدق معامله‌ی به مثل، مثل پدرامی ها شویم، ناگزیر باید به فحش و توهین پرداخت، اما چون رعایت اخلاقی را اصل می دانیم، بهتر است به کسانی مجال دهیم که با سلوک و رفتار خود، حتی خوشبوارانی را آزرده می سازند که پیرامون آنان اغماض می کردند.

آخرین اعلامیه‌ی پدرام که بزرگ ترین اشتباه مسعود و ربانی، دشمنی با پاکستان بود، همه را از او فراری داد و این مرغ سخن از قفس پریده در فضای رسانه‌های در کمین نشسته، دیگر قابل برگشت نیست.

همه می دانند که اگر خوردنی پاکستانی را از خوان مسعود و ربانی بردارند، در آن سفره، به جز فقر فرهنگی و سیاسی که در ارتجاع دوم رونما شدند، چیزی نمی ماند.

اکثر اعضای تحمیلی بقایای مسعود و ربانی در حاکمیت، به نام قهرمانانی حضور دارند که می خواهند ضد پاکستانی شناخته شوند. جلابی از طریق پاکستان ستیزی، یگانه وسیله‌ی ماندن بقایای مسعود و ربانی در حکومت است.

تهور سیاسی نو پدرام پس از ارادت به تاجکستان و ایران، حالا در نوبت پاکستان به این دلیل نیز رونما می شود که امثال او می پندارند دست بالای پاکستان در کشور ما، می توانند دست آنان را در سیاست‌های داخلی بلند کند. به این دلیل، اعلام رسمیت خط

دیورند به عنوان مرز بین المللی از سوی ستمیان و یا این که گویا پاکستان یک کشور قدرتمند است، صرف نظر از این که تن فروشی قبیح برای افراد و اشخاصی سنت که انعقاد دیورند را محاکوم می‌کنند، به معنی وارد شدن در بازی هایی نیز می‌باشد که در واقع شیوه افراد به اصطلاح خودشان خاک فروش و وطن فروش می‌شوند. با این تفاوت که با وجود تمام دشواری های قرن نوزده، اما زعمای آن وقت، افغانستان را از کوره‌ی آتش بیرون کردند و حاصل آن خانه‌ای سنت که حتی برای ناقلین نیز فرصت تداعی خراسان خیالی را می‌بخشد.

عبداللطیف پدرام در واکنش به بیانات محمد حنیف اتمر که به صراحةً گفته بود رسمیت خط دیورند برای پاکستان، صلح نمی‌آورد، از جغرافیایی صحبت می‌کند(فارسی زبان) که مشترکات قومی ما با پشتون‌های پاکستان، گویا برای آنان نیز می‌توانند نمونه‌ی دیورند بیاورند. عین نوشته‌ی او، ارزش اقتباس ندارد، اما حقیقت این که اگر اصرار می‌کنیم حقوق پشتون‌های پاکستان به نام همتبار مهم‌اند، گویا ستمیان نیز حق دارند این مثال را در قبال مثلاً تاجکستان داشته باشند، از منظر تاریخی، چنین رویدادی در قبال تاجکستان که در حد معامله باشد، صورت نگرفته است؛ زیرا این کشور با این نام، قادر پس منظر کهن تاریخی سنت و محصول استعمار اتحاد شوروی در قرن بیست می‌باشد(پس از اشغال امارت نشین‌های فرتوت وابسته به روسیه‌ی تزاری).

برای دهن کجی به ما، بیتی از شعر نجیب بارور را شعار ساخته اند که «هر کجا مرز کشیدند، شما پل بزنید». حرف در این است که اگر فقط با دلخوشی‌های پوچ فارسی زبان(گوینده، نه قوم) بخواهند از روی پنجاه قوم و سی زبان افغانستان، تاجکستانی و

فارسی شوند، همین شعار می تواند واقعی ترین مصدقه در زمینه ای قومی پشتون هایی شود که با خط دیورند از یک خانه و یک فامیل جدا شده اند.

افزون بر بُعد اخلاقی که میلیون ها تن در پاکستان با ستم ملی، خیزش کرده اند و بیش از همه از همتباران خود توقع دارند و این که ما با مشکلات خویش، چه گونه و چه طور از آنان حمایت کنیم، این حقیقت را نمی توان کتمان کرد که در هیچ کشور دنیا، کلیت متاجنس یافت نمی شود.

عموماً با استحاله ای هویت های قومی در هویت سیاسی، سعی می شود مرز های داخلی بشکنند و با تامین عدالت اجتماعی، همه با یک نام، مساوی شوند.

سو گمندانه در افغانستان در چهل سال اخیر، خصومت های از پایین به بالا، به مصایبی بر پشتون های افغانستان مبدل شده اند که در ۱۸ سال اخیر، جغرافیای این قوم، بیش از همه تیره و تار بوده است. دوسيه ها و ماجرا هایی که چه گونه بعضی افراد معلوم الحال احزاب و تنظیم های غیر پشتون در این تراژیدی دست دارند، وارد تاریخ صوتی و تصویری نیز می شود.

پدرام با خطاب مغرضانه به عطا محمد نور و محقق، سعی کرده بود آنان را در موضع خودش قرار دهد؛ اما این موضوع که مثال های تاجکستانی، اوزبیکستانی و غیره نمی توانند در جای مُضل دیورند قرار بگیرند، به یک حقیقت دیگر نیز مرتبط است.

هر چند ستمیان بسیار تلاش کردند تا کشور های تاجکستان و اوزبیکستان را وارد ماجراهای قومی افغانستان کنند، اما هراس از برهم خوردن ثبات اتیکی آن کشور ها، آن ها را در موضع

منعطف، قرار می دهد. حتی ایران نیز با بلوای فارسیسم در افغانستان، بیشتر خواهان مرکزیت های ضد افغانی است تا در معادلات منطقه بی به راحتی از کشور ما سود ببرد.

در واقع گرایش های فارسی ایران در افغانستان، می توانند اعتراضات و نارضایتی هایی را حاد سازند که در نمونه‌ی مهاجران افغان در این کشور، نفرت اکثریت غیر فارس (نود درصد) از شیعیان به اصطلاح فارسی زبان و تاجک هایی را که در درازمدت می توانند فارس سازی را شدت بخشنده، برانگیزد. به این دلیل، آن مهاجران افغان که به اصطلاح فارسی زبان یا تاجک اند، در ایران هرگز احترام نشده و جایی نیافته اند.

اجتناب کشور هایی چون تاجکستان و اوزبیکستان از وارد شدن مستقیم به تنازع تحملی قومی در افغانستان، به دلیل برهمنوردن ثبات قومی آن کشور ها با ده ها قوم نیز می باشد.

در تاجکستان که نصف مردم آن، غیر تاجک اند، هرگونه پرواری قومی که از جای دیگری تاجکان را بزرگ نمایی کند، مرکزگریزی های ضد تاجکستان را افزایش می دهد. مُضل تاجکان سمرقند و بخارا در اوزبیکستان نیز پوشیده نیست. در مثال کازاخستان یا قزاقستان، جمعیت روس ها بیش از همه است.

بهتر است برعکس آن چه در گذشته به همدیگر تاخته ایم، سعی کنیم به نام انسان به ما ارج بگذارند؛ زیرا به نام حقوق قومی نیز حقوق انسانی ما را پامال می کنند.

شرح تصاویر:

عبداللطیف پدرام و گروهی به ظاهر به نام تاجکان پاکستان که حامی پدرام معرفی شده اند. ظاهراً این تاجکان پاکستانی که حتم دارم با آن لباس های محلی پشتون ها و بلوج هایکی هم به

اصطلاح فارسی نمی دانند، اگر اعضای آی.اس.آی نباشند، دیگر چه دارند تا پدرام، بدون مترجم یا به واسطه‌ی یک زبان دیگر، به آنان دل خوش کند؟!

با مشاهده‌ی این تصاویر، به یاد اعلامیه‌های شورای تاجکان می‌افتم که با خطاب فارسی زبان، مزروعانه سعی می‌کنند بزرگ نمایی شوند؛ زیرا افزون بر یک بخش بزرگ پشتوان‌های افغانستان، اقوامی مثل هزاره نیز به اصطلاح فارسی زبان‌اند.





- دشمنان جاہل -

به هر نام بھانه ساختند تا برای تبارز و سود، استفاده کنند. شاید صد ها ساعت از برنامه های رسانه ها را موضوعاتی دربرگرفته باشند که فقط به نام «دانشگاه»، تنی چند مشغول چنه زدن و آی و هوی بوده اند. این سوژه به اندازه ای دلگیر شده که حتی یادآوری آن می تواند باعث نفرین و عصبانیت شود. منطق طرف های درگیر روی چنین مسایلی، همیشه به رویکرد اجتماعی توجه داشته است. از یک سو نبود حساسیت عامه در برابر آن چه قبول شده و دارند و از سوی دیگر اصرار مزدورانه تا به بھانه ی چند کلمه، فرصت های تبارز به وجود آیند، در میان انبوه داده های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، زمانی که به شدت درگیری می رسند، دیدیم پافشاری بدون منطق، مردم را در برابر آن چه دارند، حساس کرده است.

به هر حال، مهارگسیخته گی و انعطاف بیش از حد که ناشی از ضعف های آشکار مسؤولان بودند، هر چند با این حُسن نیت که همه حق دارند، اما هرگز باعث نشدند تا سودجویان نیز احترام بگذارند.

در واقع هر گام عقب نشینی، به معنی گستاخی های بیشتر مخالفان بوده است. این که در روزگار ما، در فضای بازی که مرز نمی شناسد، بستن افکار عامه ناممکن است، نیاز به توضیح ندارد، بل حرف بر سر این است: در برابر گستاخی هایی که منطق ندارند، چه گونه برخورد شود؟

مسایل فرهنگی، تاریخی و زبانی، به سوژه های مداومی ماننده می شوند که گرچه شماری با کثرت استعمال، طرفدار ندارند، اما علایم و نشانه های ضدیت و مخالفت در آن ها آشکار اند.

از مسیر پُل باغ عمومی به سوی چهار راه پشتونستان می رفتم که ناگهان چشمم به بلبوردی خورد که با درج درشت کلمه‌ی غیر مستعمل «ارتش»، مرا به فکر انداخت. خوب، این مثال نیز همانند در گیری «دانشگاه و پوهنتون»، توجیه دارد، اما منطق قبلی (دانشگاه) بیشتر روی ادبیات خودی (دری) می چرخید. این ترکیب، با کاربرد ایرانی، پیش از این که با ماهیت دستوری مطرح شود، هرچند در تحقیق «دانشگاه به معنی پوهنتون دقیق نیست» آشکارایی دادیم که مطلقتی نیز ندارد، اما بیشتر در عدم کاربرد گروهی، باعث اعتراض می شد که به این بهانه چرا برای بیگانه لوحه می زند.

در نمونه‌ی بزرگی که در بلبوردی در برابر مظاهر شد، ماهیت ایرانی مخالفت های آشکار با صورت افغانی، پوشیده نیست. ولو در حد یک کلمه باشد.

در افغانستان «اردو» (لغت ترکی) واحد تعریف نیرو هایی خوانده می شود که نظامی و مسلح اند. این تعریف در ایران، با کلمه‌ی استقراضی «ارتش» از زبان های لاتین، معمول است.

متاسفانه معادل سازی زبانی در ایران، از حد منطق می گذرد، اما رواج کلمات زبان های دیگر، به خصوصیات دری یا فارسی ایران نیز مبدل شده اند.

تماشای یک لغت نامانوس دیگر در روی یک بلبورد به اصطلاح در روز روشن، اگر منطق ندارد که این کلمه را در زبان عقیم

فارسی از کجا زاییده اند، بدون شک به این عداوت برمی گردد که مغرضانه استفاده کرده اند.

معادل ارتش در دری معمول ما «اردو» می شود که در ایران نیز معمول است، اما بیشتر با ترکیب «اردوگاه» به کار می رود. یعنی محل تجمع افراد و اشخاصی که دنبال مطلوب جمعی اند.

به هر صورت، درج نام و مشخصاتی در پایان بلبورد، خاطرات زیادی را تداعی می کردند. زنی با شکم سیر، ادای اعتصاب غذایی درمی آورد که پس از رسوایی زیاد، بالاخره از برکت هویت تباری که از فهم آن، فقط یک تخلص دارد، در گذشته ی چند سال کار رسانه یی مرا متوجه کرده بود که اعتبار قومی ما در افغانستان، حتی می تواند یک شخص ناچیز را مهم بسازد.

یافت نمونه هایی تباری ما که خیانت کنند، مهم تر از افراد و اشخاص بسیار بزرگ اقلیت ها شمرده می شود. و کیله ای که پس از سال ها زنده گی در ایران، با فقر فرهنگی، هنوز به لهجه ی زنانه یی فارسی صحبت می کند، گرچه با خاصیت زنانه یی او مهم نیست، اما تا جایی که دوستان تعریف می کنند و من آگاهم، با چنان راحتی به مراکز فرهنگی، نماینده گی های سیاسی و رسانه یی ایران رفت و آمد می کند که از تصور دور است. کاش از مطبوعاتی تصویر می گرفتم که در دفعات مختلف با شهرت تمویل از سوی ایران، یک آدم معمولی (سیمین بارکزی) را بزرگ نمایی می کردند؛ زیرا می دانند که اگر بزرگ نباشد، از قوم بزرگ است.

پخش بلبورد هایی که مستقیماً از ایران می آمدند، توام با رویداد های طلایی، بالاخره کسی را به پارلمان بُردند که متأسفانه کمترین

ارجی برای هویت قومی اش قایل نیست. هنوز جملات او به یادم استند که «پدر و مادر من پشتون اند، اما فارسی اول است!» در دشواری های کنونی، کام ما بسیار تلغی می شود، اما تلغی های بیشتر به زهر می مانند. من می دانم که نصب بلبورد با ادبیات مستعمل ایرانی در حد اصطلاحات، کاملاً عمدی، دستوری و فرمایشی است. در صفحات رسانه یی که از این زن در شبکه های اجتماعی وجود دارند، استفاده از وصف «افغانستانی»، عادی و کاملاً عمدی به شمار می رود. این که شناس، او را به شورا بُرد و شوهرش پس از سال ها تجربه ی ناکام آشپزی، حالا در حکومت «تحصیل یافت گان عالی»، دیپلومات شده، جا دارد اول به خود نفرین بفرستیم که فرهنگ سازی های ما برای تفکیک و تشخیص خوب و بد، بسیار ناچیز بوده اند.

در اواخر حکومت کرزی، شگرد دیگری را برای افغان سنتیزی راه انداختند که در قواره ی چند محصل مشکوک، زود افشاء شد. در آن رویداد، کوشش برای حذف استادان پُرسابقه که در واقع در شعاع باور های رایج تدریس می کردند، محصلان مشکوک را واداشته بود به نام عدالت، جا را برای افرادی خالی کنند که اگر از کنار ظاهرسازی ها بگذریم، مجموعه ی تحصیل یافته اش در ایران و تاجکستان، بی سواد ترین اند. این که در شهر کوران، یک چشمۀ پادشاه می شوند، نفرین به گروه هایی که از پول ایرانی و پاکستانی، تا بیخ و ریشه ی دارایی های معارف و تحصیلات عالی این کشور را نابود کردند.

در تحقیقی به نام «تحصیلات عالی در پوهنتون های ایران و تاجکستان، ارزشمند نیستند»، به مقامات وزارت تحصیلات عالی اعتراض کرده بودم که چرا به حوزه ی به اصطلاح علمیه ی دور

از شان حضرت خاتم النبین(ص) امتیاز داده اند؟ این واکنش به موقع، در پاسخ به کسانی نیز بود که از سوی حلقات ایرانی، تحریک شده بودند تا برای مزدورانی که در ایران تحصیل کرده اند، به نام نخبه و خبره، اما برای اغراض بیگانه، راه باز کنند.

در تحقیقی که انجام داده بودم، واقعیت کیفیت تحصیلات عالی در تاجکستان، زیر صفر و در ایران، در حد مقامات چندصدم نشان داده می شد که به این ترتیب، بسیار ناچیز به حساب می آید.

با کار های جمعی و همفکری های همه گانی، چیزی نمانده بود که ترفند مشکوکان ثمر دهد، اما با خشم محصلین پوهنتون و اکثر کادرها، حرف به مظاهره و عدم تدریس می رسد. سُست سالاران حکومت قبلی که منتظر بودند، فقط در برابر چنین برخورد هایی طرف اکثربت را بگیرند، مسئله را به گونه ای حل می کنند تا از پول های کیسه یی که بعداً افشاء شدند داودزی از ایران می گرفت، چیزی کم نشود. در همان زمان، حضور وکیله ای که از سر شانس و از سر اعتبار قوم خود، وکیل شده بود در میان مشکوکان معترض در پوهنتون کابل، در تبیین این حقیقت کمک کرد که دست بیگانه (ایرانی) در این جریان کاملاً هویدا بود. حرف های ناگفته ی بسیاری در آدرس این زن (سیمین باکرزی) وجود دارند. خدا کند در نوبت بعدی، نه فقط پارلمانی نشود، بل امیدوارم هرچه زودتر، جلو تبلیغاتی را بگیرند که به نام دیگران، ولی از صبر و حوصله ی ما استفاده می کنند.

در بلبورد های تبلیغاتی که همه فتوشاپ اند، ژست سخنران برای کسانی که او را خوب می شناسند، بسیار کمیابی است. خواهشآ هرچه زودتر آن بلبورد ها را پایین یا اصلاح کنید!

شرح تصاویر:

بلبورد و کیله‌ی مظنون و حضور او در میان آن معارضان پوھتوون کابل که گمان بُرده می‌شد از سوی سفارت ایران، تحریک شده بودند. حضور و کلیه در میان آنان، ظاهراً به نام همدردی صورت گرفته است.



- دشمنان عقل -

در تنافع قومی چند سال اخیر، بحث های اصالت و فوقیت را فراموش نمی کنم. ادعای اصالت هایی که گویا همه چیز خودی بوده است، زمانی مسخره می شد که می دیدیم از نام تا تخلص، همه جایش خارجی است.

برای ما که خلط و استحاله‌ی انسانی را یک اصل می دانیم، تا زمانی که نوع ستیز، هتاک یا توهین آمیز نباشد، می کوشیم پاسخ های ما کاملاً با ارزش های انسانی به همراه باشند.

رو آوردن گروهک ها برای انحصار و سوء استفاده، طرز تلقی آنان از مسایل را مسخره ساخته است. می دانم که کاملاً به یاد دارید چه گونه از موضع ضد دولتی مخالفان مسلح، دست آویز قومی ساختند که مردمان فلان قوم، فقط انتشاری یا انفجاری اند، اما با ریای تمام از ریشه شناسی مشکلاتی طفره می رفتند/ می روند که چه عواملی باعث شدند تا حیات اجتماعی مردم، به بستر های خشن تنافع مبدل شوند.

جامعه‌ی بین المللی با تداخل مخالفان طالبان در دولت، نه فقط داخل نظام را از گروه های آلوده و امتحان شده انباشتند، بل با این سلوک دور از خرد، تنافع حزبی و تنظیمی را شکل دیگر بخشیدند.

مخالفان کنونی دولت با حمله و سرکوب دشمنان قبلی، همه ساله بر لیست مرده گان و معیوبانی می افرایند که با کثرت استفاده از اوصاف شهید و قهرمان، چند نمونه‌ی فرمایشی شان نیز نیازمند اعاده‌ی حیثیت شده اند.

گروهک های خاین، خوب می دانند که فرهنگ سازی برای همتباران خودشان، مشروعیت آنان برای استفاده را بیشتر می سازد. بنا بر این حتی حاضر نیستند بدترین جانیان و وحشیان همتبار خویش را برآثت دهند.

در کنار استفاده های گسترده، زمین خوری های وسیع، رقم غصب زمین در افغانستان را به عدد ۴ میلیون جریب رسانده اند. گفته می شود تنها اعضای حزب وحدت، هزاران جریب زمین را غصب و با ایجاد شهرک ها، عمدتاً به توسعه ای قومی و ناقلين دست یازیده اند. در این میان، نقش برادر خلیلی، در میان مافیایی درجه اول، شناخته می شود.

چنان چه آوردم، دشمنان عقل در حالی که برای نگه داری مشروعیت، دست به هر عملی می زند، اما با باور های سیز و دشمنی، حتی حاضر نیستند روند صلح را با منطقی پذیرند که اگر دامنه ای مخالفت های مسلحه بیشتر شود، هیچ قدرتی را یارای حمایت از آنان نیست.

جامعه ای جهانی در آستانه ۱۷ سال جنگ، فقط از روندی حمایت می کند که منطقاً بایسته بود خیلی زود، نظام را با تطهیر از تنظیم سالاری، با مفاهیم شایسته سالاری و ملی، در بر می گرفتد. مخالفت های مسلحه در افغانستان، فقط جنبه ای خارجی ندارند. استاد و مدارک زیادی وجود دارند که با شباهت های حضور شوروی در افغانستان، جناح های پشتون سیز، زیر سایه ای خارجی، عمداً خواسته اند با تضعیف پشتون ها، با تداخل بیش از حد در نظام، تبلیغات جهت تقابل طالبان با جامعه ای جهانی، فرهنگ سازی های ضد افغانی، توهین و جلوگیری از روند صلح، اعمال فشار روی میلیون های پشتونی که در شمال اند تا در برابر

جمعیت کثیر ناقلين کشور های آسیای میانه، ترک خانه و کاشانه کنند، مسئله‌ی تنازع با مخالفان دولت را آگاهانه یا ناآگاهانه، خیلی هولناک بسازند. در کنار این، جا به جایی هایی قومی برای برهم زدن ساختار های طبیعی، حجم وسیعی از مردمان مناطق مختلف را به چهار گوشه‌ی کشور کشانده است.

در حالی که کوشش می‌شد و می‌شود تا پشتون های شمال را آسیب بزنند، هزاران تن از مناطق شمال شرق را تشویق کردند به بلخ و کندز برونده و هزاران تن دیگر را از مناطق مرکزی در شهرک های غصب شده، به کابل آورده و بی شمار دیگر را به هرات بُرده اند.

ساخت مساجد، تکایا و حوزه های علمی برای ناقلين تشیع تازه وارد از مرکز کشور در هرات، خطوط عجیب پیوسته گی هایی را نشان می‌دهد که برای وصل با بیگانه گان، می‌کوشند ظرفیت های بشری ضد پشتون ها را افزایش دهند.

در حالی که تنازع خشن و واقعیت ها، آب سرد روی آتش حرص دشمنان داخلی انداخته اند و کمبود ظرفیت های بشری، هرگز اجازه نمی‌دهد تنوع قومی افغانستان به زیان پشتون ها تمام شود، بسیاری از کسانی که از مناطق شمال شرق به کندز یا بلخ، ناقل شده بودند، با وحامت اوضاع، دوباره به خانه ها و زمین هایی فرار می‌کنند که در عدم آنان، جای خالی دیگر تفوق طلبان بود. مشکل دولت به خاطر جلب توجه مخالفان، فقط موضع مخالفت خود آنان نیست.

فرهنگ سازی های ضد افغani و ضد پشتونی، عمیق تر از آن هستند که فقط عدم سهولت های جذب مخالفان دولت در آن ها

منظور باشند. مثلاً مخالفت‌های گسترده‌ی مخالفان را با مهر قومی، جزو فرهنگ سازی‌های عمدی می‌سازند. یعنی در زمان مخالفت، اقوامی و انسود می‌کنند که با برچسب انتشاری و انفجاری، به راحتی کلیت یک قوم را توهین کنند، اما وقتی مسئله بر عکس می‌شود، سعی می‌کنند سهم سیاسی-قومی آنان را با بهانه‌هایی بگاهند که فقط اگر وارد فاز غصب زمین شویم، اندازه‌ی انحصارات به ۴ میلیون جریب، رسیده است.

تا زمان نپیوستن انجیر حکمتیار به حکومت، از ناحیه‌ی مخالفت‌های او، می‌کوشیدند در کنار توهین به پشتون‌ها، تقابل آنان با جامعه‌ی جهانی را به زیان انسکاف و عمران اجتماعی ما بکشانند، اما از زمانی که پای او به کابل رسیده است، روزی نیست که به هر بهانه‌ای نکشوند دوباره سلاح بگیرد.

یکی از معلوم الحالان حزب وحدتی که از سلسله‌ی انتسابی آنان، تخلص‌های دوازده امامی، سرعت پخش تشیع را بیشتر می‌سازد، با نسخه‌های کهنه‌ی انتقاد، از توزیع زمین‌های کوه کریغ به حزب اسلامی افغانستان، آتش گرفته است. این شخص (جعفر مهدی یا می‌دوی) با شتاب بسیار، از آدرس حزبی وارد می‌شود که از بُراوه‌ی حزب وحدت، می‌خواهند به هزار حیل دیگر، سطح انحصارات را بلند ببرند. این دشمنان عقل که روی مجموعه‌ی انحصارات خواهید اند، چرا به وجود آن خویش مراجعه نمی‌کنند که حداقل در ۴۰ سال اخیر، چور و چپاول هستی مادی و معنوی مملکت، با درصد کامل غیرپشتون‌ها، دیگر جای انتقاد منطقی نمی‌گذارد که اگر چند جریب زمین را به حکمتیار پشتون بخشیدند، گویی برنامه‌های سقاوی دوم اجرا می‌شود، اما از خود

نمی پرسند که خط همتباران خودشان از مرکز به چهار سوی ممکلت، عمدآ یا طبیعتاً، چرا طولانی می شود؟ طی یک قرن اخیر، چند درصد مردم کابل از قوم این مدعیان بوده است که از نام تا تخلص، از تحلیل فرهنگی آن به نفع اصالت، عاجز اند. در پستی که ضم این مقاله می کنم، شرح کامل حدیث دشمنی با عقل را خودتان بخوانید.

بار دیگر به شرط‌بان، هشدار می دهیم که گرم کردن تنور پشتون سیزی و افغان سیزی، اگر به تعبیر شما، روی محوریت چند طفلک ناراحت در جنبش های به اصطلاح روشنایی یا رستاخیر تغییر می چرخد، در سوی دیگر با چهره ای ظاهر می شود که هر قدر از سهم و حقوقش محروم شود، به همان میزان کمیت طرف مخالف را بیشتر می سازند.

در جریان فتح کندز از سوی طالبان، واقعیت اسفباری رونما شد که تکان دهنده بود. صدها جوان، به ویژه از پشتون ها و اوزیکان، با تعدی و ظلم فزون مردمی که از رهگذر علایق قومی با جمعیت و شورای نظار مرتبط بودند و با حمایت خارجی، حیات روستایی مردم را تلغی کرده بودند، ناچار می شوند سلاح بگیرند.

کم نیستند در میان مخالفان که از آزرده گی ها و ناراحتی های عامه‌ی مردم استفاده می کنند. کشتار ناحق و آسیب های جدی ای که به ویژه در مناطق پشتون نشین رونما شده اند، همه روزه از جریان گزارش هایی منتشر می شوند که عامل اساسی آن ها خارجیان اند.

داستان جوانی یادم نمی رود که در ولایت هلمند، پدر و مادر پیرش را با گزارش های غلط می کشند، اما کوشش های برادر

بزرگش که این حقیقت را پذیرد، او را راضی نمی‌سازد؛ زیرا با نفرت، معتقد بود چرا پدر و مادر بی‌گناه او را کشته‌اند؟ ما به امثال نماینده‌گی‌های وابسته و فرمایشی که از همه جای‌شان، فرهنگ و هویت دیگران محرز می‌شود، می‌گوییم و جداناً کاسه‌ی داغتر از آش نشوید! در جمیعه بازاری که سمبول‌های دزدان با پشتاره، قاتلان و خاینان را به اثر تعصب و بی‌شرمی، قیمت می‌فروشنند، رواج این فرهنگ، بازاریابی همین امتعه می‌شود.

به نام چهل سال خیانت و با مجموعه‌ی کل خاینان می‌خورند و استفاده‌می‌کنند، اما چشم شان کور می‌شود که می‌بینند مخالفی که از ترس سلاح او در عقب خارجی پنهان شده‌اند، خیلی کمتر از آن چه حق اوست، به دست می‌آورد.

دفتر ارتباطات مردمی؛ داکتر جعفر مهدوی

سمتی

داکتر مهدوی: توزیع زینی‌های پاپ (کوکا فربای) به هر اسم و بهانه‌ای در راستای تعطیلی پایانی و سیاست حله‌لشیست از گروه تغیر بالت جمعیتی پایانی به زمینه غرب کلای است.

بنام خلاصه داد و داشک

چند پیش سندی شنیان بر سشور ریس مجهور چهت توزیع زینی‌های دامنه «کوه قربی» به

«حزب اسلامی شاهنشاهی‌گردان» منتظر گردید اما توقیع و واکنش اخراج، تهدیدتای پیاسی و افکار عدوی و مذاہلت صریح آن با اقویون اساس و اذیان اخراج، تهدیدتای پیاسی

اکتوبر اما مذکوری از سوی وزارت اداره اراضی افغانستان مصادر شده که خارجی اعشار «شکر مهدویان و سوت کشکشان» بزمه به سشور ریس مجهور در مستحبت ۱۷۰۹/۲۵ (یک

هزار و هفتصد و نه هزاره است و چون گروه زینی‌ای که کوکا فربای می‌باشد

اکای شنی و حله‌لشیست پیش از اکتوبر ۱۹۷۸ کار اتفاق نکردن، رسکر به طبق قانونی، استبداد اتصاصار پیاسی و احصال پیش‌پیشنهادی عليه شهروزان کشور می‌گویند در همان

که حکومت گوش خود را در برابر فریاد می‌پیوندند انسان خداخواه در قلب جنین خود («پیش»)، «زیشانی» و «زیشانی‌تغیر» می‌بندند اما در پیش به تظاهرات چند صد نفر در کلیه به

رهبری («اسبابی زین») طی رد مصوبه پارانهان و توزیع ریسین مجهور بپرس توزیع شکر

اکتوبریکی را متوجه و در این راه به سوسایل می‌پدل می‌کند

پاره‌نیمه که توزیع زینی‌ای پاپ کوکا فربای هر ۱۰۰۰ نفر و بهانه‌ای در راستای تعطیلی پایانی و سیاست حله‌لشیست از گروه تغیر بالت جمعیتی پایانی به زمینه غرب کلای است

روحانی فائزه در کتاب «روزیه شاهزادی» است که می‌گوید: «برای ایجاد یک کنگره امنیتی به

دور از شور ایلی باید مردم مشترقی، بحوث، تحقیق و جذب جایجا نمایند».

این ملة‌لشیست به ندان اجایی مذکور پرسید: «آنکه در حکومت‌های استبدادی و قیاری

گذشته است که مهمن زخم افسوس بر پیکر وطن پایی مدانه و پیشکش‌های بوجده مداممه‌هی

ایلاتی مدت مان مسکان پیامی مذاہل خالق خاور و (زنگنه) را فقر کرد. است. نازاری‌های

اعزوزی در سیاسی از ولایات مذکون بدانند. بلطف، افراط، سریع، بدبختی... و همراه شو

بر جای مانده از تعطیلی پاره‌نیمه در دوره حکومت‌های استبدادی پیشین است

اینکه پرسید: «آنکه از سوی ملة‌لشیست، افغانستان را به یک تعریض قوهی

اسلامگرخ و دوستخواهی خواهد داد. اینکه حله‌لش از چنین طرح‌ای داشتیشی و

بیمارگردی، عوابی مذکونی را در پی خواهاد است و مسئولیت را به دولت کسکی است که به

ای اعلیه سلطنتی داد افغانستان را در پی افسوس و مردم، رس در اکثر مبالغولیتی قرن

نزدیک فربوده و بدون خست افزایی از تاریخ به این مکار آن هفتادن

«حزب ملت افغانستان» داشت حکومت‌های پیشین مصوتوی پایت جمعیتی پایانی به بهانه

اسکان مهدویان و پا در بهانه نیاگار مخدوذه کرد و نکره ایران پیاسی، اخراج، اعدام و کلای

پاره‌نیمه، جامعه‌مندی، مردم و هر کسی را که نیل نیز گز و دخت ملی و منافق کشور دارد دعوت به

اینستگردی در برابر این توکله‌ند ملی می‌نماید

والسدام ملی من ایع الهدی

جعفر مهدوی

نیز که جزء ملت افغانستان

عضو شورای ملی مردمی جذب روزشانی

و مدینه مردم ایلی در پارالمان

کلای - ۲۳ نیز

- سروته یک کرباس

روایت تاریخی، اگر با ذهنیت های ارتجاعی باشد، گاف گذاری (ندانم کاری) متن را چنانی نمایش می دهد تا اغماض، ماهیت آن را بسازد. از جریان های مجوسوی گرا و غیر اسلامی گروههایی نوشته ام که در چهل سال بحران، بدترین نوع تقلبی آن ها، مجاهد و مسلمان بود.

هفت ثور، داخل دولت را تحریف می کرد و هشت ثور، بر اساس روایت تنظیمی، افغانستان را تحریف کرده است. مجریان این دو روز نحس، در جناح های افغان ستیز، اسلام ستیزانی نیز داشتند که اما، از حریه‌ی دین، به درستی استفاده می کردند.

تورق نشriات تنظیمی و دولتی، نشان می دهد که تحریف تاریخ، در دو سوی احزاب و جناح های اقلیت های قومی، ذهنیت جامعه را برای تداخل تحمیل (خارجی) آماده می ساخت. داخل سیستم با تعریف گذشته‌ی ناخوش، پاکسازی ارزش هایی را اجندامی سازد که زیر چتر چپ دولتی، دولت سازی ها و دست آورد های گذشته، یکسره معبدوم وانمود می شدند.

اگر جریان مترقبی امانی را کنار بگذاریم، نگرش مجریان فاسد کمونیست، معنی تردید قومی نیز می یافت. در سوی جبهات جهادی، فتوای کفر، تیغ بُرنده‌ای بود که تا دسته در قلب واقعیت های افغانستان ماضی، فرو کردند. ملا برهان الدین ربانی و مسعود، در خالیگاه حافظه‌ی تاریخی، به راحتی موفق شدند خیانت های آشکار را به نام نوبت برادران اخوانی، پُر کنند.

امروز که سالیان زیادی از ارتقای چپی و راستی می‌گذرد و گرایش‌های مجوسی، غیر اسلامی و افغان سنتیز، صورت حال پوست اندازی‌های تنظیمی شده‌اند، ارتقای وابسته گان در تناقض دعوا، همچنان بی‌اغوا مردم است. آنان به خوبی می‌دانند که بستر زنده گی اکثریت این سرزمین (پشتون‌ها) پُر از مسجد است. در حالی که مقوله‌ی امت محوری اسلامی، درز‌های اجتماعی را ترمیم می‌کند، افغان سنتیزان راستی و چپی در منگنه‌ی مفتضح دیگر گیر مانده‌اند. از یک سوء استفاده از اعتقادات دینی، توده‌های کثیری را می‌توانند اغوا کنند تا در خلای دیگر، نمونه‌های ارتقای (کلکانی و ربائی) باز دیگر اذهان مردم را پُر کنند، اما در جانب دیگر، این حربه‌(دین) مانع گرایش قومی می‌شود.

خوبشختانه افتضاح و روپیاهی تجربیات تابعان ارتقای (سمتی و تنظیمی) آن قدر برجسته‌اند که از نشست‌ها با دشمنان درجه یک اسلام (اتحادشوری) تا آستان بوسی بیش از ۴۰ کشور خارجی، بایسته است در هیچ میز بحث اسلامی، ملی و افغانی، با آنان قرار نگیریم.

تابعان ارتقای که با طراحی اجنداهای مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، در تمام مسایل بی‌تحریف‌اند، اما غافلگیر می‌شوند که می‌بینند واکنش همسان مردم، به اصطلاح سیر و پودینه‌ی شان را بیرون می‌کند.

به راستی که طرح مسایل اصلاحی، انتقادی و انتباھی از سوی کسانی که در تمام قولب دزد، خاین، قاتل، بی‌دین و منافق ظهور می‌کنند، خوش آیند نیست. توجه کنیم وقتی عقده‌های چرکین بازیگران خاین و ناکام، فتاوی تکفیر مخالفان می‌شوند، اما به نفع

خودشان همیشه کوشیده اند برای رابطه با غیر مسلمان(خارجی) توجیه بسازند.

تجربیات حکومتداری «غیره» در افغانستان، معنی بهتر از سقوی،
شر و فساد و فقر فرهنگی ندارند. با این وجود، فرهنگ سازی های
بهتان و افترا، جزو ماهیت طرح مردمانی است که همانند نمونه‌ی
زیر، به خوبی می دانند جغرافیای قوم بزرگ این کشور، بیشترین
معتقدان به دین اسلام را دارد. بنا بر این، حربه‌ی تکفیر، مهمترین
دست آویزی است که نشان می دهد با استفاده‌ی بهینه از آن، هنوز
از حرص انحصار قدرت، بیرون نشده اند. به تلخیصی از یک
نوشته‌ی چرکین یک ملای منافق، توجه کنید!

دیانت و بینش متناقض علماء

نوشتهء شیخ الحدیث!!! مولوی حبیب الله حسام
نمیخواستم در این زمینه چیزی بنویسم اما غوغای یک عده بی
سود زیر نام عالم که متاسانه به ده ها امر حرام مبتلا هستند و
میخواهند در کج بحثی و بازی با الفاظ بزرگ نمایی و فضل
فروشی نمایند و جامعه را اغوا کنند بنابراین از روی ناگزیری چند
سطر نبشه نمودم:

۱ - قیام و جنگ به ضد مجاهدین و دولت اسلامی به رهبری استاد
برهان الدین ربانی واجب و اطاعت از اشرف غنی لائیک و
سکولار به عنوان سایه خدا در زمین واجب و لازم و نوروز حرام و
کفر.

نکته:

ظاهرآ ملای منافق، فراموش کرده است «تحریک خودجوش»، مهمان خوانده شده ای بود که با پول ملای بدتر از دیگران (ربانی) به مرحله‌ی فتوای «شر و فساد» رساندند.

۲ - ترور و قتل سران مجاهدین جائز و واجب و انتقال زنان مسلمان به پاکستان و سوختن تاک و باغات شمالی و قتل عام مردم جائز و نوروز خوشی در جشن طبیعت حرام و مجوسي.

نکته:

ملای منافق، ماهرانه دوسیه‌ی خاینانی را می‌بندد که در همان پاکستان، نطفه‌ی جمعیت و شورای نظار را بسته بودند. تعریف مجوسي از نوروز، معلوم است که فتوای همان اجتماعی ست که از منابع واحد، استفاده می‌کنند. نمایشات مجوسي این پدیده‌ی مشکل دار، طبیعتاً بهانه‌ی تکفیر می‌سازد.

۳ - ترور شهید احمدشاه مسعود و ترور استاد شهید ربانی و حاجی عبدالقدیر، مولانا عبدالرحمن سیدخیلی و داوود داود و خان محمد خان و ملک زرین و دکتر عبدالله و مباح ساختند خون هزاران مسلمان و مجاهد جائز و واجب، اما سال نو هجری شمسی حرام و کفر!

نکته:

ملای منافق، از نقش حمایوی ارتجاع دوم از تحریک اسلامی طالبان، طفره می‌رود که به نام «تحریک خودجوش»، برای حزب اسلامی حکمتیار، آتش می‌ساختند. ترور افراد تنظیمی و پایه‌های لرزان بقیه به اصل «بد کردی، بد می‌بینی» مرتبط می‌شود. آن جانیان و افراد ایله جاری کشتند و کشته می‌شوند. این سلسله، هنوز به «کجايش را دیده ای!»، نرسیده است.

۴ - انفجار و انتشار در میان مردم مسلمان، شهادت طلبی و ترور و قتل مردم عام در شهرها و قراء و قصبات و قتل کارمندان دولتی و معلمان مکاتب و مریضان و مجرو حان در شفاخانه و کمک کننده گان صلیب سرخ و دیگر امداد گران واجب و یا جائز، اما خوشی در بهار کفر!

نکته:

احنسست به این مجوس! با آوردن صلیب سرخ، پیام گذاشته است که بوت پا کان تنظیمی از زمان نزول اجلال از سوراخ های کوه، اگر به مرحمت بیگانه، به ارگ رفته بودند، قدرشناس اند و فرقی نمی کند مدعی اسلام باشند. این نمونه، ویرانی های حکومت ربانی و مسعود را به یاد نمی آورد.

۵ - بابه غنی سکولار و بی دین متفکر دوم جهان و مستحق ریاست جمهوری کشور جهادی و هر کس برایش رای ندهد، انگشتانش بُریده می شود و هر کس به تیم مخالف رأی بدهد اعدام می شود، کار اسلامی و جهادی و اما خوشی بهار مجوسی شدن.

نکته:

این طیف که به فقر فرهنگی مشهور اند، اما در تجربه ی خدمات طولانی به آی.اس.آی و کی.جی.بی پراکتیک خوبی کسب کرده اند. بلی، به اصطلاح بابه غنی سیکولار و بی دین را با همان حربه ای تفکیر می کنند که در زمان بچه ی سقا، مثال اول(شاه امان الله) را تخریب کرده بودند. اگر پوست اینان در چرمگری سیاست، دباغی شده، معلوم است که همه می دانند حالا عصر سقوی نیست که یک ملای مجوس و مرتبع، یادش برود همتباران

او مصروف کدام نوع اسلام ستیزی اند که نمونه‌ی گند «سنگ های آسمانی» اش دیریست می‌بارد.

۶ - خانم رولاغنی مسیحی دیانت و صلیبی فکر و دین ستیز مروج عربیانیت و بی حجابی و بد اخلاقی؛ مدعی رد آیات حدود و حجاب و... بانوی اول مملکت اسلامی می‌شود و مستحق اطاعت واجب الاحترام و اما بهار طبیعت و خوشی آن حرام و کفر.
نکته:

درد این ملای سقوی، بیش از طیف خودش است، اما می‌داند که باور‌های مذهبی، می‌توانند خوردکننده باشند. بگذار چنین بیاندیشند، اما در دنیای کوچک کنونی، کی نمی‌داند که دختر ملا برہان الدین ربانی در زمان حیات آن دوزخی نیز فکر می‌کرد بی حجابی بد نیست. اگر راست نمی‌گوییم، به دوبی به رستورانت کشمش بروید!

۷ - عقد پیمان راهبردی و غلامی با استعمار مثل امریکا ضرورت و به نفع مملکت و ملت خوانده می‌شود، اما نوروز بهار حرام و کفر.

نکته:

ملای سقوی، همانند مجوسانی که در جشن سال نو، رموز مجوسی را ضمیمه می‌نوروز می‌کنند، نشان می‌دهد که جای مجوسی گری اش خیلی درد می‌کند. آنان اگر از امتیاز مفاخر کذایی مستفید نشوند، چه دارند؟ تجربه‌ی دو ارتیاع، نادارترین مردم این مملکت به لحاظ فقر فرهنگی را ثابت کرد. اینان در مسئله‌ی خیانت‌های خودشان، آلزایمر می‌گیرند. اگر آن نیروی امریکایی نبود، چه کسانی از سوراخ‌های مغاره‌ها، وارد شهرها می‌شدند؟ پیمان ام.تی.ای یا دومین وطن فروشی پس از کارمل را چه کسانی

امضاء کرده اند؟ به این سوال، خودم پاسخ می دهم: اعضای جبهه‌ی متحده عقب نشینی.

۸- گوشت‌های وارداتی مرغ و نرمی از کشورهای کفری حلال و جائز و نوروز وارداتی، مجوسی و کفر می شود.
نکته:

فکر می کنم نرسیدن مفاد تجارت گوشت، این طیف مفتاخوار را عذاب داده است. در گذشته نیز یک نمونه‌ی دیگر آنان، فتوا داده بود: گوشت وارداتی نخرید! [زیرا تجار آن، سقوی نیستند].

۹- بانک‌های ربوی و سودی و در حقیقت اعلان جنگ با خدا جائز و صواب پنداشته می شود، اما تجلیل از بهار، سال کفر!
نکته:

تا زمانی که کابلبانک، یا بدترین تجربه‌ی بانکداری اقلیت‌ها در افغانستان، مفتخض نشده بود، این نمونه‌ها، خدا(ج) را به یاد نمی آوردند. تشت رسوای این پدیده‌ی ننگین (سقوی) از بام تاریخ افتیده است. به مصدقاق «با پارس کردن سگ، دریا مردار نمی شود»، نمونه‌ی نو، خود شامل سیستم به اصطلاح کفری شمرده می شود.

از بس اوقات ارزشمند ما، حیف پاسخ به این ارجیف شده اند، حوصله‌ام سرفت کسی را مهم بسازم که از نوشته‌های ملخ مانندش پیداست دست کمی از مردمانی ندارد که چند دهه قبل، خطای تاریخی-اجتماعی برای قبول تجربه‌ی سقوی شدند.

ادامه‌ی چرندیات ملای سقوی را در آدرسی دریابید که از نشانی های معلوم الحال است: «کانون تاجیکان- فارسی زبانان».

امیدوارم پس از ورود به آدرس بالا، ماسک ضد آلوده گی را
فراموش نکنید!
شرح تصویر:
نمونه ای از پروپاگند های ملایان و منافقان سقوی علیه ریسیس
جمهور غنی و همسرش.



- سوء استفاده از سوء تعبیر

توضیحات سرور دانش، معاون دوم رییس جمهور، به زودی به دهان باز گنده دهن های قفل زد که بهانه یافته بودند در شیوه‌ی معمول ادبیات گفتاری و نوشتاری، بار دیگر وارد حریم حرمت و حیثیت دیگران شوند.

ارقام ارائه شده از سوی معاون دوم رییس جمهور، تفاوت‌های آشکار تبعیض، انحصار و اجحاف یک گروه قومی بر تمام اقوام ما را محرز می‌کند.

بیش از هفت هزار تن از منصوبین وزارت داخله در پولیس نظم عامه، از یک اقلیت قومی اند. سهم قوم بزرگ، نصف این رقم نمی‌شود و متباقی، بُریده و گزیده‌ای از اقوامی است که جای خالی ده‌ها قوم در آن، نیاز به تعریف ندارد.

فشار واقعیت‌های افغانستان، بر تمام محیط و ماحول، تاثیر گذارده است. بحث «افغانستان، کشور اقلیت‌های قومی است»، زمانی وارد ادبیات افغان ستیزان می‌شود که دیدند با هیچ مشتوفی هفتاد من کاغذ یا تعبیر از فلان و چنان زبان، ظرفیت بشری شان افزایش نمی‌یابد.

نشر مکتوبی از وزارت داخله در هیاهوی گروهک پُر مداعا، گریبان کسانی را گرفت که به نظر من، گناه نداشتند. سواد لنگ اکثر قریب به اتفاق مسوولان دولتی، استناد زیادی دارد که از پایین تا بالا، حتی شامل نهاد‌های فرهنگی می‌شود. اخبار نشر این مکتوب، اگر سرعت عمل عوامل گروهک شر و فساد را نشان می‌دهد که از همه جای محترمات دولت می‌دزند و در همدستانی

کامل نشان می دهند در این حکومت، احاطه‌ی امن و سری یافت نمی شود، در اصرار به بازتاب آن، به سرخوده گی هایی نیز می رساند که حاصل نیت بد هستند.

اگر منطق گروهک افغان ستیز را پذیریم، این درست است که از یک اقلیت قومی که گل نفوس آن در جغرافیای فاقد تمرکز، به زور به چند درصد می رسد، در یک کشور کثیرالقومی، به حد چشم گیر ابقاء شوند، اما برداشت از این انحصار، چیز دیگر وانمود شود. بدتر از آن، این است که کسانی فکر می کنند اگر چند تکنورکات پشتون در راس امور اند، اصل عدالت اجتماعی بر اساس نیازها و واقعیت‌های اکثریت، تنظیم شده است. این مجموعه‌ی دالرخور دوتابعیه، همان قدر که غم خودشان را بخورند، احساس می کنند درصد نیاز‌های قوم شان، بالا می رود.

هر چند قید «ملیت تاجک» در آن مكتوب درست نبود، زیرا جامعه‌ی این اقلیت قومی، در پراگنده گی و تفکیک شهری و روستایی، بی سواد و باسواد، حزبی و غیر حزبی، همانند قوم بزرگ، پیکره‌ی بی سر است. احزاب تنظیمی و چپی این مردم در محدودیت‌های منطقه‌یی و روستایی، هرگز موفق نشده اند عضویت افراد خویش را در کلیت این قوم، بیشتر بسازند. نفرت تاجکان کابلی از اعضای جمعیت و شورای نظار، محدود به آنان نیست. تضاد هراتی و بدخشی، پنجشیری و دیگران، حسرت و یاس قومگرایان این اقلیت را باعث می شود که می بینند مشخصات گروهک‌های سیاسی، همانند بقیه، هیچ جاذبه‌ای برای این مردم ندارند.

جمعیت و شورای نظار با بازیگری سیاسی، حیله گرانه وانمود می سازند تا پس از ختم تاریخ مصرف عناصر خارجی، در موضع

دفاع از داعیه‌ی قومی، قرار بگیرند. بر این اساس، انحصارات و حیف و میل، به نام مدافعان قومی، جنایتکاران و خاینان را تحریک کرده با دامن زدن به مسایل قومی، به ریایی متسل شوند که واقعیت بیان سرور دانش نشان می‌دهد خوب بود به جای قید فلان ملیت، می‌نوشتند به استثنای این گروه یا این تنظیم!

سخنان سید فیض الله جلال، استاد بدخشی پوهنتون کابل را همه به یاد دارند که با جسارت و ناراحتی در تلویزیون طلوع انتقاد کرد: سهم کل تاجکان را برادران پنجشیری می‌خورند.

در واقع بیش از ۷ هزار پرسونل وزارت داخله در یک تشكیل آن، افراد و اشخاص چند ساحه‌ی ولایات شمال شرقی و از اعضا و سلسه‌داران جمعیت و شورای نظار در همان مناطق اند.

اما حرف ما! مسوولان دولتی با هراس از آشوب و زوزه‌های افغان ستیزان، همواره بهانه می‌سازند تا با سوء استفاده از سوء تعبیر، گناه نکرده بر دوش شان بماند. توضیح معاون دوم رییس جمهور و تصريح وزیر داخله که عمدی در کار نبوده (اشتباه نوشتاری) اما محاسبه‌ی نادرست از مخالفان، مسوولان را دست و پاچه می‌کند تا با سلوک غیر عمدی، همیشه در منگنه بمانند. نویسنده‌ی مکتوب را به پای محکمه بُردند تا مانند قضیه‌ی صلاح الدین مخکش که قربانی تصوری شده بود که در ۱۶ سال اخیر، تمام جناح‌های غیر پشتون متداخل در حکومت، علنًا با افزایش استخدام قومی و طرح علنی آن، چیزی برای ذم این رفتار نگذاشته اند، اما چون دهان باز افغان ستیزان، فرهنگ شده، همین که از آدرس قوم اکثریت مطرح شود، بهانه می‌سازند.

ماجرای مکتوب وزارت داخله، مرا به یاد قصه‌ی شاهی که خواب دیده بود، می‌اندازد.

روزی شاهی خواب می‌بیند که تمام دندان‌ها یش افتیده‌اند. امر می‌کند کسی را بیاورند تا خواب او را تعبیر کند. شخص اول، پس از شنیدن خواب پادشاه، می‌گوید: تمام نزدیکان شما می‌میرند و شما زنده می‌مانید. شاه پس از شنیدن این سخنان، امر می‌دهد سر این تعبیر‌کننده را بُبرند. او با ناراحتی می‌گوید، زنده‌گی بدون نزدیکانم، چه ارزش دارد؟ شخص دومی، اما به شاه می‌گوید: عمر تان درازباد! شما پس از تمام نزدیکان تان وفات می‌کنید. یعنی عمر طولانی می‌یابید. شاه، امر می‌کند به او صله دهند و خوش می‌شود.

به لحاظ معنی، تفاوتی در آن چه تعبیر کننده‌گان خواب شاه گفتند، دیده نمی‌شود، اما کاربرد ادبیات، یکی را به صله می‌رساند و سر دیگری را برباد.

اسنادی که دوستان از ریاست جمهوری، تهیه کرده‌اند، واقعیت هایی دارد که هر آن چه به نام ستم و تبعیض از آدرس گروهک های مدعی ارائه می‌شود، کاملاً بر عکس هستند.

پس از هجوم ملخ وار گروهک شر و فساد به کابل که عقب نیروی‌های خارجی بود، تقسیم ادارات ملکی و تاراج امکانات دولتی، به اندازه‌ای سرت که مدعیان تبعیض و ستم باند شر و فساد، بدترین انحصار گران دولت شدند.

فشار‌های سیاسی مخرب در حوزه‌های خودمختار ولایتی، اعمال نفوذ و سلیقه در اکثر دوایر دولتی و انحصار کامل در وزارت‌های دفاع، داخله و ریاست امنیت ملی، بی عدالتی محض در برابر آن هویت‌های قومی شمرده می‌شود که مخالفان ما، همواره کوشیده

اند در سهم اکثریتی دخیل شوند که با رقم بیش از ۳ هزار نفر در این مثال به مصداق مظلومانی می‌مانند که در خانه‌ی خودشان، عقب دروازه مانده باشند.

دستگاه تبلیغاتی افغان ستیزان، پس از آن که ظاهرآ از انحصار افغان شد، با رجعت دیگران به سهم اکثریت، ماهرانه بازی کرده است. واقعیت امر این است که اگر با روشنگری‌های مستند و مستدل به مردم مراجعه کنیم، گریبان گیری عامه‌ی ملت از یک جناح انحصارگر، به این هدف کمک می‌کند که مردم با آگاهی از تاراج حقوق شان، می‌بینند ناراضیان هتاک، دور منافع و امکاناتی حلقه زده اند که هرگز در حد گروهکی نیستند که خود با طرح «افغانستان، کشور اقلیت‌هاست»، می‌خواهند همه را همانند خودشان خورد کنند. بر اساس این منطق، اگر چنین است، آیا این درست که رقم استخدام و تداخل یک اقلیت قومی، آن قدر بلند باشد که در قواره‌ی کج (انحصار مردمان چند منطقه) حتی شامل کُل این قوم نمی‌شود.

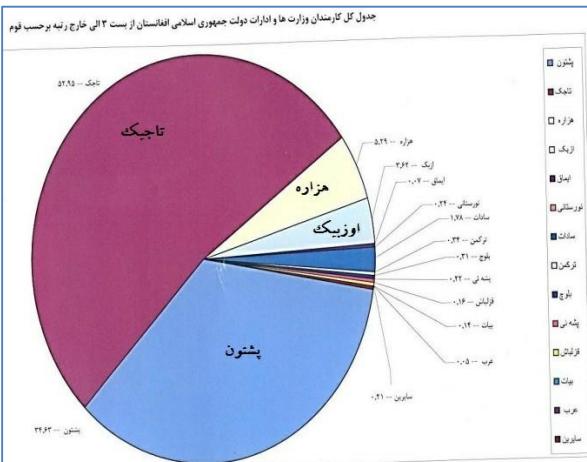
نشر مکتوب با بی‌چاره‌گی نویسنده، اشتباه غیر عمدی بود، اما در این حقیقت تlux، یادگار سفارشی رفقای یخ زده، قابل تامل است. اصطلاح «ملیت‌ها» از کجا و از سوی کی‌ها باب شد؟ در این کشور، یک ملیت داریم (افغان) و مردم محترم آن به نام اقوام شناخته می‌شوند.

شرح تصاویر:

مکتوب غیر عمدی وزارت داخله، سندی از ریاست جمهوری که انحصار کامل یک اقلیت قومی در حکومت را نشان می‌دهد،

اخبار توضیحات معاون دوم ریس جمهور و جدول ارقام قطعه‌ی ضد آشوب که باعث آشوب شد.

خانه‌های خالی اقوامی که مستحق اند، در جدول قطعه‌ی ضد آشوب، ثابت می‌سازند بی عدالتی و تبعیض در ذات و عمل کدام جناح، شناخته می‌شود. ۱۶ سال با تکیه به بیگانه خوردند، استفاده کردند، انحصار کردند، اما همچنان دعوا می‌کنند و از این حیث، حتی ادبیات غیر اخلاقی افغان ستیزان، از عفت قلم گذشته است.



ارقام ترکیب ملینی طرح قله ۵۰۰ نفر ضد آشوب

ملحقات	ترکمن	محلقات	آموق	حرب	پشهنه	بلج	افغانستانی	هزاره	ازبه	پشتوان	کشک	جنودی	شماره
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۲	۱۸	۱
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۴	۲	۱۰	۱۳۹	۲
۰	۰	۰	۳	۰	۱	۰	۱	۴	۲۵	۹	۴۹	۲۵۴	۳
۰	۰	۰	۰	۱	۰	۱	۰	۵	۲۹	۱۱	۶۰	۳۹۱	۴

قرارداد اولیه رئیس جمهوری ترکیب ملینی طبقه هادیت مقام مستقره ترتیب و تقدیم است.

با ختم

 پاسخ دهید

۲ عکس اضافه کرد.

۲۱ ساعت .

پاتخته حتی سرور دانش معاون ریاست جمهوری مجبور شد در پاره ترکیب قومی پولیس نظم عامه حرف بزند

استاد دانش به منظور روتون شدن افکار عمومی آمار و ارقام تشکیل این بخش از پولیس را به خوانتن گرفت که بر اساس آن فومندانی عمومی امن و نظم عامه دارای هشت لوا است که مجموع تشکیل آن به شمول افسر و ساقمهن ۱۳۰۴۹ نفر است. از این مجموعه از تگاه ترکیب قومی، ۷۰۳۰ نفر آن تاجیک، ۳۲۸۷ نفر یمنی، ۹۱۸ نفر هزاره، ۶۸۳ نفر اوزبیک، ۱۹۹ نفر پشه ای، ۲۰ نفر بلوچ، ۲۵ نفر فرنورستانی، ۸۹ نفر عرب، ۲۹ نفر ایماق و ۷۷ نفر ترکمن هستند. قسمه ضد اتفاق که جزء همین فومندانی است، مشکل از ۵۰۰ نفر است که از تگاه ترکیب قومی، ۳۹۱ نفر آن تاجیک، ۶۰ نفر یمنی، ۲۹ نفر هزاره و ۱۱ نفر اوزبیک، ۵ نفر پشه ای، ۳ نفر عرب و ۱ نفر بلوچ هستند.

وی گفت ایا این ترکیب این ادعا درست است که قوم بزرگ تاجیک ما از این قطعه پولیس حذف شده است؟ آیا نباید نتیجه بگیریم که نسبت های پیدا و ینهان در صدد ایجاد تفرقه قومی هستند؟

از صفحه معاونت دوم ریاست جمهوری

عاجل صدای اکثریت ملت خاموش کشور عاجل

اقای اشرف غنی پس است دیگر به باج گیران باج ندهید جراحت این حق ملت است نه حق شخص شما و کسانی که فشار وارد میکنند. امنیت کابل را از مسویین دیل بخواهند نه از رسی جمهور کشور و رسی شورای امنیت ملی افغانستان بنام ملت واحد افغانستان از رسی جمهور کشور جد اثناضلا میشناید که در جدول تحریر یافته با در نظره اشت ترکیب ملی، شخص و مشارکت ملی تغییرات جدی را خواهان است زیر این فهرست موجود امنیت اورده توانیست

در بخش وزارت امور داخله

ردیف	نام و ولایت فعلی	ردیف	نام و ولایت فعلی
۱	وزیر امور داخله	۱	وزیر امنیت روزن کابل
۲	معن ارشد امور امنیتی	۲	معن امنیتی روزن کابل
۳	مراء عالی مراد	۳	مراء عالی مراد
۴	فرید احمد افضلی	۴	فرید احمد افضلی
۵	رسی عموی مبارزه با جرائم جانی	۵	رسی عموی مبارزه با جرائم جانی
۶	رسی عموی جرام سگنین	۶	رسی عموی جرام سگنین
۷	معد امنیتی روزن کابل	۷	معد امنیتی روزن کابل
۸	معد امنیتی روزن کابل	۸	معد امنیتی روزن کابل
۹	قومان پلان و اوپر اسپور و زارت امور داخله	۹	قومان پلان و اوپر اسپور و زارت امور داخله
۱۰	قومان امنیتی کابل	۱۰	قسم تحقیقات جانی روزن کابل
۱۱	معد امنیتی روزن کابل	۱۱	معد امنیتی روزن کابل
۱۲	معد امنیتی روزن کابل	۱۲	معد امنیتی روزن کابل
۱۳	معد امنیتی روزن کابل	۱۳	معد امنیتی روزن کابل
۱۴	معد امنیتی روزن کابل	۱۴	معد امنیتی روزن کابل
۱۵	معد امنیتی روزن کابل	۱۵	معد امنیتی روزن کابل
۱۶	معد امنیتی روزن کابل	۱۶	معد امنیتی روزن کابل
۱۷	معد امنیتی روزن کابل	۱۷	معد امنیتی روزن کابل
۱۸	معد امنیتی روزن کابل	۱۸	معد امنیتی روزن کابل
۱۹	معد امنیتی روزن کابل	۱۹	معد امنیتی روزن کابل
۲۰	معد امنیتی روزن کابل	۲۰	معد امنیتی روزن کابل
۲۱	معد امنیتی روزن کابل	۲۱	معد امنیتی روزن کابل

پنجشیر	چرال احمد ولی	امر حوزه هفت پولیس کابل
کاپیسا	حکم خان	امر حوزه هفده هم پولیس کابل
پروان	صیاه خان	امر حوزه پانزده هم پولیس کابل
کوهدامن شمالی	چرال جامی ایاس برادر داکتروکیل	امر حوزه شانزده هم پولیس کابل
هزاره	چرال خفظ	امر حوزه ششم پولیس کابل
هزاره	سید محمد آقا خاکسار	امر حوزه سیزده هم پولیس کابل
هزاره	داود	امر حوزه سیزده هم پولیس کابل
پنجشیر	عبدالواضع	مدیر جنایی حوزه پانزده هم پولیس کابل
پنجشیر	مشناق	مدیر جنایی حوزه شانزده هم پولیس کابل
پنجشیر	الیاس	مدیر کشف حوزه هزار پولیس کابل
پنجشیر	الما شیرین	معاون حوزه چهارم پولیس کابل
پنجشیر	جیات	مدیر استخبارات حوزه پانزده هم پولیس کابل
پنجشیر	همایون	مدیر استخبارات حوزه چهارم پولیس کابل
پنجشیر	قیس	مدیر امنیت ملی حوزه هزار پولیس کابل
کوهدامن شمالی	خر جه محمد	مدیر جنایی حوزه چهارم پولیس کابل
پنجشیر	محترم	مدیر امنیت ملی حوزه نهم پولیس کابل
پنجشیر	سید غید الدا	مدیر امنیت ملی حوزه سوم پولیس کابل
پنجشیر	شاولی	مدیر کشف حوزه هفتم پولیس کابل
پنجشیر	عبدالغئی	مدیر حوزه پنجم پولیس کابل
پنجشیر	نظری	امر کشف حوزه پنجم پولیس کابل
پنجشیر	فدا محمد	مدیر کنترول منظمه حوزه ششم
پروان	تحبیب الرلب	مدیر جنایی حوزه پانزده هم پولیس کابل
کوهدامن شمالی	محبوب - یکن از سرگردان امان گذر	معاون حوزه پانزده هم پولیس کابل
کوهدامن شمالی	سید شرف	مدیر جنایی حوزه هفده هم پولیس کابل
کوهدامن شمالی	تورزانغا	مدیر جنایی حوزه هفتم پولیس کابل
کوهدامن شمالی	معراج الدین	مدیر جنایی حوزه هفده هم پولیس کابل
کندر	فرید احمد	مدیر جنایی حوزه پانزده هم پولیس کابل
کاپیسا	سید خاند	قومندان امنیه و سوالی لکلان کابل
کوهدامن شمالی	داود	قومندان امنیه و سوالی لکلان کابل
کوهدامن شمالی	سید فاروق فہیم	قومندان امنیه و سوالی مریمچه کوت کابل
کوهدامن شمالی	سید علی	قومندان امنیه و سوالی استالف کابل
کوهدامن شمالی	میر زحیت الله	قومندان امنیه و سوالی فردی کابل
پروان	بعض الرحمن	قومندان امنیه و سوالی گلزار کابل
پنجشیر	ویس اند ناج	قومندان امنیه و سوالی شکرده، کابل
کوهدامن شمالی	سردار محمد	قومندان امنیه و سوالی یغمدن کابل
کوهدامن شمالی	زمری	قومندان امنیه و سوالی سرومنی کابل
کوهدامن شمالی	زانی	قومندان امنیه و سوالی خاچیبار کابل
کوهدامن شمالی	گلداد	قومندان امنیه و سوالی چهار اسیاب کابل

پس هلت رشیدیه قضاوی بر شما است که مسول تامین امنیت بملأحظه جدول هذا کی ها مبایشد و تا جمه و قتل قربانی دسته های این دوزان و قاتلان حرفه ای "سویم بیدار باشد"

وزارت داخله غرق در فساد

صفحه منتقدین

پنجشیر	امر حوزه نورم	وزیر امور داخله
پنجشیر	مدیر چنانی حوزه شانزده اهم	معین امنیتی
پنجشیر	مدیر کشف حوزه چهارم	رئیس جراحت
پنجشیر	معاون حوزه چهارم	رئیس جراحت
پنجشیر	مدیر استخبارات حوزه بازده اهم	رئیس تربوزیم
پنجشیر	مدیر استخبارات حوزه چهارم	رئیس اندرباب
پنجشیر	مدیر کشف حوزه هفتم	معاون استخبارات
پنجشیر	مدیر حوزه پنجم	معاون پلان و اوپراسیون
پنجشیر	امر گشته حوزه پنجم کابل	قائم‌نظام زون ۱۰۱ کابل
پنجشیر	مدیر کنترول مطبقی حوزه ششم	رئیس تحقیقات جنایی
پروان	مدیر چنانی حوزه بازده	پرداخت
کوهدامن شمالی	معاون حوزه بازده اهم	معاون اطراقی زون کابل
کوهدامن شمالی	مدیر چنانی حوزه هفده اهم	مدیر استخبارات زون کابل
کوهدامن شمالی	مدیر چنانی حوزه هفتم	مدیر امنیت ملی زون کابل
کوهدامن شمالی	مدیر چنانی هشت	مدیر تعیی و گفاری
کندز	مدیر چنانی حوزه پانزده اهم	مدیر بیازده با جراحت س.ی.
کلپسا	قوندانی امنیه کلکان کابل	معاون ریاست تحقیقات
کوهدامن شمالی	قوندانی امنیه مرجه کوت	کلپسا
کوهدامن شمالی	قوندانی امنیه استالف کابل	مدیر کشف ریاست تحقیقات
کوهدامن شمالی	قوندانی امنیه فروزه کابل	امر حوزه بازده
پروان	قوندانی امنیه گزنه کابل	امر حوزه بهنم
پنجشیر	قوندانی امنیه پغمون کابل	امر حوزه هفتم
کوهدامن شمالی	قوندانی امنیه سربوبی کابل	امر حوزه هفده اهم
کوهدامن شمالی	قوندانی امنیه خاکچیار کابل	امر حوزه پانزده اهم
کوهدامن شمالی	امر حوزه سیزده اهم	امر حوزه شانزده اهم
هزاره	amer hozze shanze de ahm	امر حوزه ششم
		امر حوزه سوم

در بخش امنیت ملی

سکوت اصلی

اسم

وائیله فعلی

ردیف

۱	معاون اول ریاست عمومی امنیت ملی	ادب فهم	پنجشیر
۲	معاون اپراتیوی ریاست عمومی امنیت ملی	اندارب	اندارب
۳	معاون ولایتی امنیت ملی	متین بیک	تخار
۴	ریس امنیت ملی نظامی وزارت دفاع ملی	داده	پنجشیر
۵	امر حوزه دوهم امنیتی ملی کابل	اسلام الدین	پنجشیر
۶	امر حوزه سه امنیتی ملی کابل	محمد اسماعیل	هزاره
۷	امر حوزه چهارم امنیتی ملی کابل	غلام علی	پنجشیر
۸	امر حوزه دهم امنیتی ملی کابل	فیض	پنجشیر
۹	امر حوزه هفدهم امنیتی ملی کابل	حاجی زرداد	پنجشیر
۱۰	امر حوزه نهم امنیتی ملی کابل	مکرم خان	کلپسا
۱۱	امر حوزه پانزدهم امنیتی ملی کابل	فاروق	کلپسا
۱۲	قوماندان فرق (۱۱) کابل	جنral ضیائی	پنجشیر
۱۳	امر حوزه (۱۱) امنیتی ملی کابل	جمشید نادر	پنجشیر

کمیسیون اصلاحات یا چیز دیگر؟

شماره	اسم	ریاست	ملیت	ملاحظات
۱	احمد مشاهد	ریس عمومی کمیسیون اصلاحات اداری	نایبک	
۲	مأمون رشیدی	ریس دفتر مقام	نایبک	
۳	مسعود توخي	ریس عمومی خدمات ملکی	نایبک	
۴	عبدالرحمن راسخ	ریس عمومی امور و لایات	پشتون	
۵	سید زین العابد ساویر	ریس عمومی دارالائمه	شادان	
۶	روح الله عثمانی	ریس عمومی طرح و مدیریت پژوهه ها	نایبک	
۷	فرجاد عثمانی	ریس عمومی انتستیتو خدمات ملکی	نایبک	
۸	سهراب بهمن	ریاست تحقیقات و معلومات	نایبک	
۹	نجیب الله خدیظی	ریاست امور ارشاد	نایبک	
۱۰	حق نظر	ریاست امور ارشاد های مالی داخل خدمت	نایبک	
۱۱	فرزاده کبیر	ریاست پالان و تنظیم امور بورس ها	نایبک	
۱۲	فائز قاطع	ریاست اسحاق مرکز امور اقتصادی	نایبک	
۱۳	گریم جسور	امربیت مالی و اداری انتستیتو	نایبک	
۱۴	شرف الله صالحی	ریاست منابع پترولی	پشتون	پشتون: راه اهلان داده
۱۵	رحمانی	ریاست اجرایی و تنظیم مالیات خدمات ملکی	نایبک	
۱۶	حبيب الله هدایت	ریاست مالی و اداری	نایبک	
۱۷	ظریف جلال	ریاست نظرلار از تطبیق اصلاحات	نایبک	
۱۸	خالد ارشد	ریاست نظرلار و ارزیابی	نایبک	
۱۹	عزیز الله ابرافر	ریاست اطلاعات و ارتیاطاً عامه	نایبک	
۲۰	انصار الله فوشنجی	ریاست هم اهنگی بر توانده ها	نایبک	
۲۱	انصار الله فوشنجی	ریاست طرح بر توانده ها	نایبک	
۲۲		امربیت نظرلار و اسحاق مرتبانها	خلالی	
۲۳	احمد مسعود توخي	ریاست اصلاح اداره علمه	نایبک	
۲۴	زیرغونه اسلامی	ریاست دنباییس منابع پترولی	پشتون	پشتون: دنباییس
۲۵	هما سروی	ریاست هم اهنگی و اکتساب منابع پترولی	نایبک	
۲۶	ریاست چند	نائله جان	نایبک	
۲۷	احمد قواد کازمند	ریاست هم اهنگی بروگرام های ولايتي	نایبک	
۲۸	ابراهيمی	ریاست زون شمال شرق	ازبک	
۲۹	الله نواز صابری	ریاست اجرایی بود تعیینات	پشتون	
۳۰	مددی	ریاست زون مرکز	نایبک	
۳۱	کمال امینی	ریاست زون شمال	نایبک	
۳۲	حاجی سلام	ریاست زون غرب	نایبک	
۳۳	صالی	ریاست زون جنوب غرب	پشتون	
۳۴	نفسیه منصف	ریاست جنوب شرق	پشتون	
۳۵	غلام علی چوشان	ریاست زون پکنیا	پشتون	
۳۶	ناصری	امربیت کمیته نظارت	نایبک	
۳۷	دستگیر	ریاست تدقیقی داخلی	نایبک	

- عداوت پیشه گان مریض

تکرار چرندیات ناقلین بخارا، فرصت های استفاده ای دوباره از حقایقی را میسر می سازند که در نوبت های بحث با فعالان فرهنگی ترک، هزاره، پشه یی، بلوج، نورستانی، عرب، گوجر، ایماق، بره کی، واخی و ده ها تن دیگر که در بیش از ۵۰ قوم خورد و بزرگ این مملکت، تقسیم می شوند، وضاحت داده بودیم.

روی سخن ما برای تقابل با فرزندان ناقلین بخارایی، تنها بحث دشمنی با پشتون ها نبود. متن چرندیات گروهک های معروف به ستمی که حالا کاملاً از جناح های تنظیمی (جمعیتی) و شورای نظاری) و چی (پرچمی) حمایت می شوند، انحصار قدرت و تحریف واقعیت ها در برابر اکثریت اقوامی است که فی نفسه، نه تاجک اند و نه می شود به نام فارسی زبان، تغییر هویت بدھند.

خوانش سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی افغان ستیزان که اخیراً در نمونه‌ی لطیف پدرام به طرح تغییر نام افغانستان به خراسان در ولسی جرگه رسید، در دو بُعد فرهنگی و سیاسی، به زیان اقوامی است که از رهگذر قومی با افغان ستیزان، منافات دارند.

عبداللطیف پدرام در آخرین پست های فیس بو کی اش به چرندی مراجعه کرد که دوستان غیر پشتون ما، سند می خواستند. او، اقلیت قومی تاجک را که بخشی بدون شک، اصلیت بومی این کشور را نیز دارند، بزرگ ترین قوم افغانستان شمرد.

ما می دانیم که اختیار روش های تجربید برای مردمی که به قول صالح ها و اندیشمند ها، جغرافیای متبرکز ندارند و در کنار

استفاده از مزیت فرهنگی به اصطلاح فارسی زبان، بزرگ نمایی شده اند، تحریک شعور جمعی برای اختیار آن خصوصیات فرهنگی است که حالا با تحرک درج هویت قومی و رسمیت زبانی، نه می خواهد زیر چتر تاجک بماند و نه می خواهد به نام فارسی زبان، به نفع یک اقلیت کوچک قومی، استحاله شوند.

وصف بزرگ ترین قوم برای یک اقلیت قومی، برای تمام کسانی که تجربیات تاریخی ارتقای و حضور نحس تنظیمی گری از نوع جمعیتی و شورای نظاری را می دانند، به این معنی است که یا تحت این دروغ، به انحصار یک گروه راضی شوند و یا با منش منطقی، به جریانی پیوندند که حالا حول ریس جمهور، از تمام اقوام می دانند چتر هویت افغان، به نفع همه است.

فکر می کنم طرح های جنجالی و هیاهو به نام قوم، استفاده جویان افغان ستیز را به فکر انداخته تا با اجتماعی کردن آن، جلو استحاله ای را بگیرند که با سقوط ولايت پوشالی نور، می دانند دیری نشاید که دوسيه ی مهم ترین بازيگران خیانت های چهل سال اخیر (جمعیت و شورای نظار) که از تولد در دامان پاکستان تا تربیه زیر چتر روس و استقبال از امریکایی، اما با پایین ترین ظرفیت های بشری و کیفی، دست و پا می زند تا با تغییر چهره، نقشی ایفا کنند که با طرح های فرهنگی و قومی، تیشه به ریشه ی خودشان را وارد می کند.

می دانیم که طرح علنی وصف بزرگ ترین قوم برای یک اقلیت قومی، برای تمام اقوام افغانستان، هشدار دهنده است. در حالی که بحث های منفی ستمی گری با دست آویز «احصائیه ی نفوس نداریم» و «فرهنگ قبیله گرایی پشتون ها»، گویا مشکل ساز بوده

است، رو آوردن به ادعای «جمعیت زیاد» و استفاده از مقوله‌ی «قیله گرایی» برای بزرگ نمایی، سطح سقوط افغان ستیزان را در حد دونیت می‌رساند.

از توجیه ناسیونالیسم با تحریف کلام الله مجید تا غرض ورزی درج متکلم زبان به جای قوم در تذکره و قیله گرایی‌های نوع منصور‌ها که ده‌ها قوم با نام و نشان مملکت را با هراس از طرح درج هویت قومی در تذکره، به نام اقلیت قومی تاجک، مصادره می‌کنند (مضمون «من این طور فکر می‌کنم، شما چه طور؟») با وارد شدن به فاز طرح اکثریت، هرچند از آدرس‌های محدود، اما زنگ‌های خطر آن، برای همه به صدا درآمده‌اند.

با تماشای سرکس مسخره‌ای که جلو ما قرار دارد، برای امثال ما که نصب العین کاری را از پیش پایینی، کنار گذاشته ایم، به این اطمینان قلبی و عزت نفس بیشتر می‌رسد که آن چه با طرح مقولات نقد مفاخرات کذایی (آریایی، خراسانی، فارسی) و معامله‌ی به مثل، اما مستند و منطقی که چرا در منگنه‌ی کنونی، سوژه بازی افراد سیاهکار، همانند پدرام‌ها، دست آویز می‌شوند، اهمیت فعالیت‌هایی را بیشتر می‌سازد که متاسفانه از سوی شماری در موضع افغانی ما نیز نصایحی بودند که گویا نفی طرح‌های عمق تاریخی مزخرف (آریایی، خراسانی، فارسی) به زیان ماست.

من فکر می‌کنم در حالی که منطق ما برای مواجهه با عناصر افغان ستیز به روی کسانی می‌آید که طی ۱۷ سال اخیر، به افراد معلوم‌الحالی چون پدرام‌ها اجازه داند و با صدور مجوز برای صد ها آدرس افغانستان ستیز، به نام آزادی‌های توریدی، غافل ماندند که در زمینه‌ی دشورای‌های کنونی، منفی بافی‌های بیگانه گان،

می تواند برای کسانی بهانه شود که دشواری های شان، هیچ ربطی به مسئله ای به اهمیت افغان بودن ندارد.

از تشکیل شورای بدنام تاجکان(مربوط پدرام) تا برپایی محافل علنی ضد افغانستان، نشرات گسترده برای تجزیه، تشتت قومی، توهین، هتاكی و خودفروخته گی های واضح که حتی در نظام ائتلافی، پای افراد بدنام چون رحیمی ها را به ارگ آورد، یک بار دیگر به این بازخوانی عطف توجه می دهد که مجریان خودی را نیز محکوم و مسؤول بدانیم.

صدای کریه افغان ستیزی در پارلمانی که به عمد کوشیدند مهم ترین بازوی دفاع از افغانستان(پشتون ها) با کم آوردن نماینده گان، ضعیف بماند، در نخست، حرص کسانی از خود ما را نشان می دهد که برای استفاده، از این پارلمان استقبال کردند و کسانی در سوی دیگر، هرج و مرج و افسار گسیخته گی های حیوانات ستمی را در شرایطی توجیه می کردند که رقم های زیاد مردم با گسترده گی جنگ ها، ضعف اقتصادی، وابسته گی های شدید به خارجی و بدتر از همه، عدم تامین نیاز های برق قوم کلان برای سهم دهی بیشتر در حکومت، ضایع شده اند.

با آن چه از پدرام ناقل، صادر شد، بهتر است روشنگری های گسترده صورت بگیرند و این مسئله در تمام سطوح اقوامی مطرح شود که با طرح بزرگ ترین قوم برای یک اقلیت قومی، می توانند واقعیت هایی را تماشا کنند که دشمنان چه گونه در دو ارتজاع غیر پشتوانی در افغانستان، به همه جا دست انداختند و با انحصار کامل، حتی به کسانی نه گفتند که به نام غیر پشتوان، فارسی زبان و هم فرهنگ، در کنار شان ایستاده بودند.

رسوب فکری اندیشه ها، مکتب ها و پندار های غلط که بیش از همه از نصاب درسی خود ما آغاز می شود، در نبود گستردگی تنقید تاریخی، هرچند در تقلای امثال ما، بی نمونه ی نقد نیست، اما در برابر امواج سهمگین تبلیغات بیگانه که فقط از تربیون فارسیست های ایرانی آن از داخل و خارج ایران، بیش از توان ماست، به جایی نمی رسد که با منطق، استدلال و اسناد در برابر همه، قرار داده بودیم.

سخافت ادعای پدرامک، بدون واکنش فعالان هزاره، او زیک، بلوچ، پشه یی، نورستانی، عرب و... نمی ماند، اما مجوز فعالیت بیشتر به آنان، به درگیری هایی می انجامد که پی آمد سهل انگاری در آغاز کار بود.

مثل معروف «علاج حادثه، قبل از وقوع باید کرد»، راحت ترین منطقی بود که با ادبیات معمولی، در برابر بی خبرانی رسانه یی می شد که حالا می دانیم برای جبن ذاتی، اجازه دادند یک معلوم الحال با تمام پیشینه ی افغان ستیزی و مزدو منشی، دوستان ایرانی اش را به شوق می آورد تا از تربیون پارس (عووو سگ) بی بی سی فارسی، به شوق بیایند که با بیانات به اصطلاح داکتر لطیف پدرام، واقعیت یک اقلیت قومی، آن قدر بزرگ است تا افغانستان را با ۵۰ قوم و تمام ظرفیت های بشری اش کنار بگذارند.

تلقی ها از بیانات علنی افغان ستیزان، به مزاج هیچ کس خوش نیستند، اما بار دیگر تکرار می کنیم برای ارائه ی پاسخ های درست، جسارت طرح های تنقید تاریخ، فرهنگ و عوامل ارتजاع که در صد سال اخیر، بدترین نوع وحشی گری در برابر مدنیت را ثابت کردن (دو سقوی) می تواند جلو کسانی را بگیرد که وقتی بدانند در ترازوی ارزش های افغانستان، کمترین اند، نه فقط

قناعت خواهند کرد، بل از التهابی کاسته می شود که با جهالت های توهمند، خیال می کردند با آن همه فتور تاریخی، اجتماعی و سیاسی، حالا بزرگ ترین قوم این کشور استند.

بهتر است فعالان فرهنگی تاجکان بومی افغانستان که به منطق افغانیت توجه دارند، بیش از این اجازه ندهند جریان فاسد حزبی، قومی و تنظیمی با وارد شدن به فاز تقابل با کُل مردم، سهم و حقوق آنان را بیش از آن که در واقعیت های اکثریت ۵۰ قوم، اقلیت کنند، زیر صفر ببرند.

هیچ هزاره، او زیبک، عرب، گوچر، ایماق، واخی، پامیری و... حفشن را به نام فارسی زبان، به لقای پدرامی ها نمی بخشد. سوء استفاده از ارزش های اسلامی، فرهنگی، قومی و افغانی، نحس ترین جریان قشری (جمعیت و شورای نظار) را زاد که به مجرد رسیدن به قدرت، شیون سید فیض الله جلال ها را به خاطر می آورند که حتی: «حق کُل قوم تاجک را مردمان یک منطقه می خورند!»

پدرامی ها، بیش از این که غمخوار کسی باشند، خود فروخته گانی اند که با آستان بوسی تاجکستانی و ایرانی، خانه ی تاجکانی را ویران خواهند کرد که در میان ۵۰ قوم این کشور، محصور شده اند.

خدا کند با این روشنگری ها، به آن دوستان غیر پشتون نیز کمک کرده بتوانیم که ستیز ما با صورت های ادعا، هتاکی و تحریف دشمنان را فقط مشکل پشتون ها، وانمود می کردنند.

پدرامی ها با طرح «تاجک ها، اکثریت قومی اند!»، نه فقط دشمن تاجکان اند، بل دشمنان بدون چون و چرای ترکان، عربان، بلوچان، پشه ییان و تمام اقوام این کشور، به شمار می روند.

بزرگ نمایی بر اساس متکلم (به اصطلاح فارسی زبان) نفس طرح پدرامی ها را می سازد؛ زیرا آنان می دانند که از بیش از ۵۰ قوم و سی زبان زنده‌ی کشور، به شمول یک سوم پشتون‌ها (دری زبانان پشتون) شاید در حدود ۲۰ قوم و قبیله‌ی دیگر با تکلم به زبان دری، به اصطلاح فارسی زبان، شمرده می شوند.

ماهیت فارسیسم، نشان می دهد که طرح هویت قومی برای به اصطلاح فارسی زبانان، همان ترفند زشت است که در ایران، میلیون‌ها عرب را به نام خوزی، میلیون‌ها ترک را به نام آذری و در تاجکستان، زور می زندند تا هویت بیش از ۵۰ درصد غیر تاجکان را به نام فارسی زبان مصادره و در کلیت هویت فارس، به وحدت مرز هایی برسانند که حتی در ایران در میان ۹۰ درصد غیر فارس، همین حالا فارس‌ها را به تنگی نفس، انداخته اند.

هیچ پلی روی مرز های هویت های قومی ما، وحدت شوونیسم زشت تاجکستانی و ایرانی را تامین کرده نمی تواند. منطق، حکم می کند تا با جسارت کامل، اجازه ندهیم.



- فارسی زبان؛ تابوی شکسته

شکست بوزینه(عبداللطیف پدرام) در انتخابات پارلمانی بدخسان، معانی و اثرات زیادی دارد. این نماینده‌ی بیگانه که با فتور حاکمیت‌های ملی، چهره‌ی نحس(عوالم) درونی اش را نیز آشکار ساخت، نماینده‌ی حقیرترین ادعای قومی(اقلیت به معنی اکثربیت) داغ خورده از حال، داغان‌تر می‌شود. خر-آسان بازی‌ها و فارسی بازی‌های آنان، نه تنها به معنی تحمیل اقلیت بر اکثربیت‌اند، بل در همسویی با هژمونی فرهنگی ایران، رسوا می‌شوند.

مصادره‌ی تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های افغانستان به نام فارسی زبان، خراسانی و ایرانی، به جنب و جوش ده‌ها گروه قومی نیز انجامیده که دیگر دوست ندارند به نام فارسی زبان، سلب هویت شوند.

اصرار مداوم روی کاربرد واژه گان خصوصت(فارسی، خراسانی و امثالهم) طیف‌هایی از آن گروه‌های قومی افغان را بیدار کرده که هویت‌های شان به نام فارسی زبان برای یک اقلیت کوچک قومی، مصادره شده بودند.

تامین حقوق قومی که با مشی ستوده‌ی پشتون‌ها برای پذیرش زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع مردم شمال افغانستان از ترکان تا اعراب و دیگران در قانون اساسی مسجل شده است، در عرصه‌ی سیاسی نیز اقلیت‌های به اصطلاح فارسی زبان را در جنب میلیون‌ها پشتون دری زبان که در محاسبه‌ی ستمی گردی نیز به اصطلاح

تاجک می شوند، جذب محور هایی می کند که اگر مایل نشوند (اعاده‌ی هویت) حقوق شان به نام یک اقلیت، ضایع می شوند. سیلی محکم مردم به روی پدرام، اما نمکدان شکن‌های ناقل را بیدار نمی کند. خواب توهمن آنان تا زمانی که نیروهای خارجی در افغانستان حضور داشته باشند، «بیداری» نمی شود؛ هرچند اعتراف به حقایق، حتی از حلقوم پدرام بیرون شده که در یک وب کم دعوت مردم به اغتشاش ضد پشتونی، با حضور نیروهای خارجی اصرار می کرد طرح خواسته‌های شان مقید به همین زمان است، اما آوردن قید این که پس از آن حتی جرات بیان آن را خواهند داشت، معانی زیاد دارد.

گروهک‌های ستیزه جو که حالا به معاونت همدیگر به شرارت تنظیمی و حزبی (اعضای جمعیت، شورای نظار و ستمی) می مانند، می دانند که اگر در حضور نیروهای خارجی، به خواسته‌های نامشروع نرسند و آن‌ها را نهادینه نسازند، فردای پس از خروج، به معنی آغاز خروج آنان از این کشور نیز می شود.

داعیه‌ی ستمی گری با صورت ابتذال، هرچند در «شورای تاجکان» به صورت وقیع و کریه نیز ظاهر شد، اما صدور پیام‌های آنان به نام «فارسی زبان»، نهایت عجز و بی چاره‌گی را می رساند. در حالی که از رهگذر تاریخ تحمیل دو ارتیاع، بیش از همه جامعه‌ی شیعه و هزاره را کوبیده اند، اما حامیان ارتیاع در نوع عجز سیاسی، همواره از سوژه‌های فردی، حتی در حد استفاده از رویداد مرگ مرحوم عبدالخالق، التماس می خواهند تا شرارت زبانی (به اصطلاح فارسی زبان) کمیت ناچیز شان را به آراء مخالفت انبوه برسانند.

تاریخ، انباسته از رویداد های خوش و ناخوش است. در سالیان اخیر، به ویژه احزاب اقلیت های مطرح، چون ترکان و هزاره گان در کنار جامعه‌ی غیر تنظیمی تاجکان، کوشیده‌اند در باب شراکت دولتی و ملی، به گذشته نظر نیافرگند. با وجود تاپض رفتار و کردار حزبیان هزاره، اوزبیکان و بخش بزرگی از تنظیمیان تاجک، کنار آمدن با محوریت اکثریت (پشتون‌ها) به لازمه‌ی بقای سیاسی شان مبدل شده است.

افغانستان در دو جغرافیای دولتی و غیر دولتی، در داخل با فشار های مضاعف پشتون‌ها برای اعاده‌ی حقوق برق و در بیرون در محاصره‌ی مخالفان مسلح که در همه جا حضور دارند، جمع ۵۰ در ۵۰، برای کسانی که شعور سیاسی داشته باشند، معانی واضح یافته‌اند. در چنین شرایطی که اوضاع با طبیعت افغانستان بر وفق مراد اکثریت می‌چرخد، تنوع قومی- سیاسی در شعاع اکثریت تجلی می‌کند. بنا بر این، دور شدن از مفاهیم فرهنگی (به اصطلاح فارسی زبان) برای حفظ منافع قومی، طی سالیان دیگر، از پیکره و حدود مردمانی می‌برد که به ویژه در سطح حزبی، تنظیمی و به اصطلاح فعال مدنی، مرغ مقلد ایران شده‌اند و حتی از کنش‌های موثر و ملی تاجکستانی‌ها که منافع ملی خویش را برتر از مفاهیم فرهنگی همسو با ایران می‌دانند، منزجر و در واقع به حاشیه پرتاب خواهند شد.

سیلی محکم مردم بدخشان به روی پدرام، برای گروه فاسد او که همیشه در حضور خارجی، خار چشم می‌شوند، معنی تجريید از اکثریتی است که به هر نام می‌خواهند از آن جدا شوند، اما این تجريید در سایه‌ی فارسی زبان، دیگر بزرگ نیست.

شاهد بیداری قومی، به معنی استرداد حقوق در نخست از گریبان ستمی ها گرفته است. در حالی که جا افتاده گی سنگین هویت ملی (افغان) به معنی دست آویز نیل به مشارکت ملی، تمام اقوام کشور را به پذیرش و احترام آن واداشته، کنار کشیدن از سیطره‌ی فرهنگی به اصطلاح فارسی زبان که به اثر آن، یک اقلیت، بزرگ نمایی شده بود، کابوسی است که به حقیقت مبدل می‌شود.

موقع گیری های سخیف در جامعه‌ای که درد اکثریت مردم، تعدادی چهل ساله‌ی بیرونی و عوامل ناباب آن هستند، مشکل هیچ قومگرایی را درمان نمی‌کنند. مردم ما درگیر مشکلات و معضلاتی که شمال و جنوب، شرق و غرب نمی‌شناسند، به چشم سر می‌بینند که فقر، بی خانمانی و هجرت شان، یک نوع است. در چنین شرایط، تحریف واقعیت‌ها، به زیان افرادی می‌انجامد که خیال کرده‌اند صدای نقاره‌ی آنان خوش است.

در سالیان آتی، نقش متنوع قومی که از لفافه‌ی فرهنگی (به اصطلاح فارسی زبان) کاملاً بیرون می‌شود، ستر گذشته را به معنی عقب مانده گی زیانبار برای مردمانی به ارث می‌گذارد که روز تاروز جزیره می‌شوند.

بلی، ما هم دری زبان یا به اصطلاح فارسی زبان استیم، اما به نام پشتون های دری زبان، اوزبیکان دری زبان، هزاره گان دری زبان، عرب های دری زبان و میلیون های دیگر که هویت مشخص و مسجل قومی دارند نیز شناخته می‌شویم. بنا بر این، دریافت پیام عدو، هر چند به دری یا به اصطلاح فارسی باشد، سخن غیره و بیگانه است.

دیری است که ستر مصنوعی فارسی زبان را برداشته‌اند. این تابوی شکسته، فقط وسیله‌ای است که در جغرافیای رسمیات افغانستان،

به نام دری شناخته می شود؛ مستعمل است و کار افاده را انجام می دهد. ما می دانیم که پدرام، تاجک است، اما خود را نیز می شناسیم. من دری زبان (به اصطلاح فارسی زبان) اما پشتون استم!

شرح تصاویر:

بیانیه‌ی پدرام به نام فارسی زبانان. اجتماع ناقلين در لندن. در یکی از شعارها، مزورانه نوشته اند «زبان من، هویت من است!» بر این اساس، به نام فارسی زبان یا تعبیر دیگر تاجکی شدن، به استحاله‌ی عمدی ده‌ها هویت قومی افرادی نظر دارند که به زبان قومی شان، صحبت نمی کنند. توضیحات پروفیسور گارنیک آساطوریان که فارس و فارسی، تصنيعی‌اند! پروفیسور گارنیک آساطوریان: فارسی، زبان مادری هیچ کسی نیست!

<https://www.facebook.com/1486602838243617/videos/308719536642054/>



- که این طور؟

دور اول شورای ملی در حاکمیت کرزی، با وجود انتقادات بر حضور افراد ناباب سیاسی، اما نسبتاً بد نبود. استخوان درشت های سیاسی، هر چند زاده‌ی بحران، اما در حد خودشان توانستند ابهت جرگه‌ی قانونگذار را حفظ کنند.

در دور دوم شورای ملی، به ویژه در ولسی جرگه، امید‌ها بر خوشبازی‌هایی استوار بودند که گفته می‌شد با نوگرایی سنی، تجربه‌ی قانونگذاری را نوین می‌کنند. حالا که از عمر دور دوم شورا گذشته و در حد یک اجتماع غیر قانونی، تمدید می‌شود، ظاهراً باور‌ها به نوگرایی، به منطق تجربه و افزایش سن برگشته اند.

موضع گیری‌های بسیار قومی، ضد ملی و سوء استفاده‌ها، نه فقط از افرادی هیولا ساختند، بل شماری که در کسوت کودکانی با بینی‌های کشال، آمده بودند، نیز هیولا می‌شوند. در این میان، «سیاه سری» با بینی کشال در تمام فرصت‌های رسانه‌یی با «پلی بک»(playback) اشعار کودکانه، با ذوق زده‌گی ابراز وجود می‌کرد. این وکیله، طی چند سال خورد و خورک و استفاده‌های همه جانبه، از تعویض چند شوهر تا رشد فکری جهت خیانت، ناگهان سر و کله اش در میان پدرامی‌ها و هرچه دشمن این مملکت و مردم است، پیدا می‌شود. اخبار سود و مفاد همین سیاه سری که حالا به حد بلوغ رسیده(ناهید فرید) به دارایی‌هایی در امریکا نیز می‌رسند. او اخیراً پس از آزمون‌های متعدد موضع گیری‌علیه فرهنگ‌ها و باور‌ها که تا همراهی در میان بیگانه گان علیه بی‌بی‌سی دری رسید، به نماینده‌گی از دولت، دل هرچه

افغان آگاه است، از حکومتی را سیاه می سازد که می بینند مسوولان کنونی عیناً با تعقیب جای پای مردمان حکومات گذشته، به همان مسیری می روند که آرزومند بودیم در این نوبت نروند. اخبار کشف مکالمات «سکس» را به یاد داریم. در واقع با وقارت بی اندازه‌ی محاوره‌ی زشت که برای طرف انان، بسیار شرم آور و زشت بود، نخواستند این رسایی، دست آورده‌ای به اصطلاح آزادی‌ها را زیر سوال ببرند.

من جسته و گریخته از دوستان از محتواهی مکالمات کودکی که در پارلمان بزرگ شد، آگاهی یافته ام. باور کنید حتی این نقل دست چندم، آن قدر مشترک کننده است که اگر در میان مردم، راه می یافت، بدون شک از واکنش خشمگین در امان نمی ماند. در کشوری که جنس مخالف (زن) را به راحتی با جوخره‌ی تعصّب، تیرباران می کنند، یافت اطلاع از رفتار و گفتار زشت کودکی که حالا به نماینده‌گی از دولت، سود بیشتر می برد، چه می تواند باشد؟

چنان چه آوردم، روش‌های مسوولانی که با آرای ما ارگ نشین شدند، در شتاب بی پیشینه به اعمالی می رساند که با وجود تضمین زیان، اما در نمونه‌های قبلی، هیچ کس را سودی نبخشیده اند.

در جریان ترجمه‌ی آخرین اثر استاد یون (ناگفته‌های ارگ) داستان جالبی از سخافتی را خواندم که حالا در این حکومت نیز تقليد می شود. استاد، نوشه بود که پس یک سخنرانی پُر از توهین و هتك حرمت محمد محقق به رئیس جمهور، کرزی - بلا فاصله دستور می دهد که او را به ارگ بخواهند و به ارزش ۲۰۰ هزار دالر امریکایی، دو موتو زرهدار بدنهند. شماری که این عمل را

بسیار نادرست می دانستند، به او پیشنهاد می کنند که اگر در برابر چنین زشتی هایی باج بدھیم، بدتر از این می شود. بهتر است به جای این کار، این پول را به کسانی بدھیم تا او را دست و پا بسته بیاورند تا دیگر هر گز جرات نکند چنین کند. در روایت استاد آمده است که متسفانه کرزی، کار خودش را می کند.

تماشای سیاه سری که حالا به نماینده گی از دولت رسانه یی می شود، باعث تاسف و غصه ی ماشد. من نمی دانم چه عوامل دیگر در استخدام او موثر بوده اند، اما فعالیت های ضد افغانی اش در یکی - دو سال اخیر، به اندازه ی برای دولت و مردم، توھین آمیز بودند که به گمان می افتم اگر قرار باشد توھین، تمسخر و هتاكی سود آور باشد، بهتر است به جای این همه ادله، برهان، سند و خون دل خوردن که باید از این دولت و مجموعه اش دفاع کنیم، برای رسیدن حق به حقدار، ما هم به حلقه ی بالا بپوندیم.

در حالی که مجموعه ی بی طرف و آگاه، روز تا روز از دولت دور می شوند، جای آنان را کسانی پُر می کنند که در چندین مثال گماشته های نو، همه از هتاكان به دولت و مجریان بلندپایه ی آن بودند. از همه بدتر، جریان های پشتون ستیز که نه شرم دارند و نه حیا، پس از طی تمام مراحل هتاكی، دولتی می شوند. در آخرین واکنش ها به صحبت های سخیف کودکی که در پارلمان، بزرگ شد، یک همتبار ما به زبان پشتو، بسیار خوش نوشته است:

«د هرات د معارف ریاست ته یو ننگرهاری لایق خوان د ازاد رقابت له لاری کامیاب شوی، خود دغی ولايت، په مخ بنکلی، خو په زیره ناولی وکیلی ناهید فرید یې پرخلاف هلته خلک راتیول کړي او وايي موردا ریيس نغواپو، څکه دا پښتون دی او زمور

باستانی فرهنگ باندی نپوهېږي. دوی ته دا هرات کې په جينکو د تېرابو شيندل، د شفیق مرید د کنسرتونو بندول او خپله دوکانداري چې د شي له یوه وکيله لس زره ډالر اخلي او مزى کوي، خپل باستانی فرهنگ بنکاري. که فرهنگ همدا شې وي نو بيا خوربنتيا هم، داریس ورته خطروناک ثابتپدای شي.

ولسمشره! باستانی فرهنگ وزغوره. نور محمد ضياء».

پاسخ آفای ضياء بسيار منطقی ست. من فقط همين قدر می افزایم که اگر با عضويت چنین موجودات(سياه سر بي آزرم) در دولت، از کيسه ی خليفه ی در واقع مردم می بخشندي، خوب است کمي به اطراف خويش بنگرند که در برابر چنین خطايي، چه قدر بدنام می شوند و چه قدر زيان می زند.

خداؤند(ج) ما را ببخشайд که هنوز در خوان خاين، از حُسن نيت، نان می گذارييم. مردم، توده هايي که راي داده اند، هميشه منطق ما را می پذيرند، زيرا به زعم آنان، اهل انديشه، بهتر می دانند. ما مسؤوليت خويش را می پذيريم، اما هشدار می دهيم که روند حمایت هاي مجاني، به آخر رسيده است. اگر در برابر خيانت، گستاخي و توهين، امتياز می دهدن، آگاهان و خبره گان افغان كاملًا حق دارند از گريبان شان بگيرند.



- مخالفان، تنها می‌مانند!

گرایش‌های مذموم گروهک‌های افغان ستیز، اما به هدفی نرسیده است که از تیر جهالت، منظور داشتند. هنوز چند روز از خرآسان بازی‌ها نگذشته بود که حلقات مختلف قومی، بیشتر در محور هویت ملی، خواهان درج هویت قومی خویش شدند. جامعه‌ی اعراب، ترکباران و دیگران، یاس و سرخورده گئی افغان ستیزان را بیشتر ساخته‌اند. مخالفان، انتظار داشتند با نمونه‌ی پدرام، گویا صدایی در کار بود که بیرون می‌کردند، اما پس از باد خارج کردن، چهارزانو نشستن، شرم آن را زایل نمی‌کند.

او باش و جهال سقوی با حمله بر الحاج عبدالرؤوف ابراهیمی که از جامعه‌ی معزز تر کان ماست، مسئله‌ی وجهی را بهانه ساختند که نه فقط ثبوت اتهام بر ریس ولی جرگه شده نمی‌تواند، بل با توضیحات الحاج ابراهیمی، آشکار شد که سرمایه‌ی دولت، هدر نرفته است.

جناب ابراهیمی با خلق تنگی‌ای که حق داشت، در پستی در فیس بوک در جواب او باش سقوی، با کنایه نوشته بود که «از پول‌های دولت، نه خانه خریده است و نه پشقل.»

طی چند روز اخیر، جمع کثیری از ترکباران ما با تجمع در مقابل پارلمان، روی موقف ریس ولسی جرگه تاکید کردند که نه فقط خراسان بازی‌ها، توهیمی بیش نیستند، بل در کنار هویت ملی در تذکره، اصرار کردند با تفکیک در مسئله‌ی زبان، دیگر به نام به اصطلاح فارسی زبان یا کسانی که این زبان را می‌دانند، حق شان به نام یک اقلیت دیگر، مصادره نشود.

جامعه‌ی اعراب افغانستان نیز با تشخیص و شناسایی مردمی که جزو این هویت تباری کلان، قرار می‌گیرند، صورت دیگر حمایت از هویت ملی را به نمایش گذاشتند که اصرار با درج هویت قومی عرب در تذکره، تنگنای افغان سنتیزانی را که روی فورمول فارسی زبان، حساب باز کرده اند، بیشتر می‌سازد. در این میان، حلقات کوچک سنتیزه گر از کسانی که همه چیز را برای خودشان مصارده می‌کنند تا ازدواط‌بلان، صدای کریه پدرام، حتی آن مخالفان هویت ملی را تشویق نکرد که با شباهت بلندپروازی هایی که شاید میان پشتوان‌ها نیز کم نیستند، نه افغانستان را پذیرفتند و نه خراسان کذايی را. این مسئله، مخالفان افغان سنتیز را در میان خرد جمعی همتباران شان نیز خورد تر کرده است؛ زیرا می‌دانند اختیار ازوا و تک رویی‌های ضد کلیت اجتماعی، مردم را متغیر می‌کند.

شونیستان گروه‌های مختلف قومی که اندک نیستند، با اختیار نام‌ها و آدرس‌های مشخص، حال زار خر-آسان طلبان را بیشتر کرده‌اند.

پدرامک در جلسه‌ای در بدخشان از اعلام یک جانبه‌ی منطقه‌ی خودمختار بدخشان صحبت کرد. می‌توان تصور کرد که خلاف انتظار آنان، صدای خر-آسان طلبی‌های اخیر که ماهیتاً برای انحصار یک اقلیت قومی طرح شده، اگر در گذشته نیز گستردگی نداشت، در زمینه‌ی حوزه‌ی هزاره جات، ترکستان، افغانستان بزرگ، پشتوستان و دیگر حوزه‌ها، هیچ قوم گرایی را تشویق نمی‌کند که با امتیاز خر-آسانی، گروهکی را حمایت کنند که از رهگذر تاریخی، کارنامه‌ی سیاه انتساب سقوی به آنان، به

مصدق آزموده را آزمودن خطاست، به مردم هشدار می دهد که جنبش خر-آسانی با مجریان ناقل، ستمی و سقوی، به درد این جامعه نمی خورند.

مخالفان هویت ملی، زودتر از آن که گمان می کردند، تنها شدند. ماهیت اکثریت ستیز ادعای آنان، سوالات زیادی را در اذهان عامه خلق کرده که ارعاب ظرفیت های بشری قوم اثرگذار و بزرگ این کشور، تا زمانی که انسجام و یک دسته گی داشته باشند، فرصت هایی را حذف می کند که روی توهم مخالفان، پیش زمینه ی های اتحاد غیر پشتونی شمرده می شوند.

در واقع منطق همکاری و ایستایی در کنار پشتون ها در حالی که ثابت کرد به ثبات کمک می کند، جریان های متداخل در حکومت را قناعت داده تا به جای نسیه ی ناقلين، به سهمی قناعت کنند که در دشواری های کنونی، بسیار بیش از حقوق قوم کلان است. این برداشت، در حالی که از تبعیض و ستم سیستماتیک در برابر پشتون ها حکایت می کند، اما شرکای دولت را قناعت می دهد که فرون خواهی بیشتر، باور مردم بر سیستمی را کاهش می دهد که همین اکنون با نارضایتی های گسترده ی مردم در شرق، جنوب، غرب و مناطقی که پشتون ها زنده گی می کنند، تجمع مخالفان مسلح، به حال کسی رحم نخواهد کرد. در چنین شرایط، ژست های مدنی تغییر و تحول، بدون اجماع و توافق، گروه هایی را کمک نمی کند که با سوء استفاده از فضا و تنگی دولت، می خواهند بار اضافه گی جریان دشواری ها شوند.

هراس مردم از عواقب حرکات سخیفی که طی چند روز اخیر به دست آویز پدرامی ها مبدل شده اند، گروه هایی از همتباران مخالف را واداشته با حمایت روند توزیع تذکره ی الکترونیک و

اصل حقوقی هویت ملی، در اجتماعاتی نیز ظاهر شوند که می بینند سخافت موضع خر-آسان بازان، فاصله‌ی آنان با ارزش‌های انسانی را بیشتر می سازد.

در بحران طولانی اخیر، ابتداً ادعا، جناح‌های زیادی را بازنده کرده است. اگر در مسئله‌ی جمیعت کشور، واقعیت‌های متنوع قومی و ده‌ها موضوع دیگر، ضرس قاطع وجود ندارد، اصرار و ابرام روی مجتمع کوچک چند ناراض که فقط از طریق رسانه‌ها آشکار می شوند، حقیقت دیگریست که تنها عامه‌ی مردم افغانستان، در قضایای تجرید، دخیل نیستند.

با وارد شدن در محیط زنده‌گی مردم ما، کمترین اثر و نشانه‌ی مخالفت‌هایی به چشم می خورد که شاید در شبکه‌های اجتماعی، مجموعه‌ی بزرگ‌نمایی آن‌ها در کنار عوامل همسایه، در میان کسانی نیز تقسیم می شود که اکثراً از حسابات نام مستعار، استفاده می کنند؛ زیرا طرح‌های علنی تجرید در جامعه‌ای که خیر و صلاح آن در رشته‌های دور و دراز تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، بسته شده، آسیب‌های یک طرفه را متوجه همه می سازد.

شرح تصاویر:

واکنش‌های گوناگون قومی در برابر روند توزیع تذکره‌های الکترونیک. صفحه‌ی هزاره گان مسیحی، نمونه‌ای از شرونیسم حلقات کوچکی است که اگر طرح تجرید و تغییر مطرح شود، هر گز به خر-آسان بازی‌های پدرامی‌ها، لبیک نمی گویند. هر یک از نمونه‌های عصیت قومی در افغانستان، مدل خودشان را دارند. نمونه‌ی هزارستان، پدرامی‌ها را ناامیدتر کرده است.





جامعه مسیحیان هزاره

Hazara Christians Community جامعه مسیحیان هزاره added 5 new photos.

Jan 1 at 8:58am •

هزاره یگانه قوم افتخار آور در افغانستان و جهان
هزاره مدد زن برای افغانستان و مردم افغانستان افتخار می آفرینند
باز هم افتخار، باز هم افتخار
[Continue Reading](#) سید وارث ج...

229

204 Comments 3 Shares



- منطق بچه‌ی داملا -

ناگزیر از پاسخ به موقع، روی این منطق تاکید می‌کنم که سوا از سخنسرایی و سخن پرآگنی، وزن مخاصمت عدو، کم تراز آن است که بچه‌ی داملا در پارلمان نشان داد.

سعی برای اتحاد اقلیت‌ها که غایه‌ی سنتیز با اکثریت باشد، در ناکام ترین درس‌های تاریخ، در عقب ما قرار دارد. سبعت در برای مردم هزاره و تشیعه، از ارتجاع اول تا ارتجاع دوم، روی کسانی را سیاه کرده که حالا با منطق بچه‌ی داملا، اگر باعث خشم و نفرت شوند، هجوم به آنان، پس از بی‌نهایت صبر و تحمل است.

ولايت غزنی با اکثریت پشتون، جزو ترزايدی‌هايی است که در حکومت گذشته، مخالفان داخلی نظام با مشی پشتون سنتیزی، چنانی که از افشاری آخرین افتضاح معاون پیشین کرزی، بیرون شد (کلپ صوتی محمد قسیم فهیم) مختل ساختن عمدی زنده گی پشتون‌ها در کل جغرافیای افغانستان بود. با این سیاست، در حالی که طالب، نماد پشتونی معرفی می‌شد، جلوگیری از حقوق سیاسی پشتون‌ها با محروم کردن در نظام، اگر برای گروهک‌هايی مفاد مقطوعه‌ی داشت، با خلق فاجعه، افغان سنتیزان و دشمنان این قوم را بیش از آن تهدید می‌کند که عبداللطیف پدرام، برای اولین بار، لهیب آن را احساس کرد. ادبیات وقیح و دنائت این شخص ابله را دیده و شنیده ایم. بدتر از آن، آرایش رسانه‌یی و شبکه‌های اجتماعی به حمایت از او که با صد‌ها حساب نام مستعار، حتی به حمایت رفاصه‌ها رسید، از پی آمد انفجاری در امان نمی‌مانند که از مردم غزنی تا کل اکثریت این کشور، برای بسیج عمومی با

شعور کامل، به توانی مبدل می شوند که کابوس آن نیز می تواند روز روشن دشمنان را تار کند.

طی نوشته های کثیر، از محرومیت پشتون های غزنی گفته ام. حامد کرزی با انتخاب ملا معنوی به حیث رئیس کمیسیون مستقل انتخابات، دست مخالفان داخلی نظام را با لوث سیستم انتخاباتی، بازتر کرد. عوامل پشتون سیز در تبانی کامل، تصمیم گرفتند با حذف پشتون ها از غزنی، در حالی که از تاثیر آنان در مجلس قانونگذار کاستند، حاضر شدند با اغماض بر حقوق اقلیت های دیگر، جناح های تنظیمی متمایل به گرایش های قومی را خرسند بسازند؛ زیرا به استثنای ۱۱ وکیل از یک قوم، هیچ قوم دیگر نیز نماینده نداشت.

هنوز که هنوز است، پس از تجربیات تلخ دو ارجاع، سعی می شود با اتحاد اقلیتی و اهدای امتیاز، ظرفیت های بشری افغان سیزان را بیشتر بسازند.

بچه‌ی داملا که فقط یاد دارد حرف بزنند، اما خوب می داند در نقاهه خانه‌ی کنونی، اگر زبان نجنباند، جنباندن تن و بدن، همان قدر بی مقدار است که از قبل اعلام کرده بود. خوب بود قبل از پاسخ به ارجیف او در پارلمان، به یادش می آوردند که کدام حرف های قبلی ات عملی شدند که حالا از برای تعفن صوتی اش، نیاز به ماشین تهویه‌ی هوا باشند. این بی وجدان با جمود فکری و اختیار جاده‌ی یک طرفه، نفعش را در این می بیند که کُل غزنی را دور بزنند، اما فقط از حق مردمانی بگویند که در دو ارجاع تاریخی، هرچه غم بود از همتباران او کشیدند.

تقسیمات سیاسی قدرت در افغانستان، حکومت یا در واقع این شرکت سهامی را به گونه ای شکل می دهد که پا های دراز ته و بالای دولت، برای سهمی که به ناحق گرفته اند، خودشان را برای قبول خطرات بیشتر، زحمت نمی دهند. در سوی دیگر، تریبون های بیداری مردم، شبانه روز در کار اند. بنا بر این اگر پشتون های غزنی، حق شان را می خواهند، این کنش شعوری است. با هیاهو و پارس کردن های بی جا، حتی اگر به ارعاب مسوولین بیانجامند، این، پشتون های غزنی اند که حرف آخر را می زند.

کاش این بی وجودان(پدرامک) جرات می کرد روزی وارد حیات مردمی می شد که در این حکومت، ظاهراً مجموعه‌ی زیادی از خیل ها و زی های آنان کسب امتیاز می کنند، اما این سیاهی از زمان کرزی تا کنون، هرگز و به هیچ معنی به تامین واقعی حقوق و اولویت های بزرگ ترین قوم این کشور، نه فقط قادر نشده اند، بل در شرکت سهامی بودند و استند کسانی که دستار های بزرگ می بندند و پشوتو می گویند، اما ثابت کردند که برای منافع شخصی شان، قوم و توده های قومی، مواد مصرفی انتخاباتی، حامیان مفت و مجانی اند که از قلم رایگان شانس تباری آنان، استفاده می کنند و رای می گیرند، اما در بدله آن ها، هرچه در شان پشتون ها، فرهنگ، تاریخ و حقوق شان اغمض کردند، مجموعه‌ی ظاهراً همتبار بر سر قدرت، توجیه ساختند که اگر عدو به حد دفاع منافع همسایه از تریبون رسانه ها استفاده کرده، پروا ندارد. اگر انحصار شد، خیانت کردند، خیانت می کنند و به سرحد توهین، چور، دعوای تغییر و گسست، تقاضا دارند، نماینده گان ما گفتند که بازار آزاد است.

با تاکید روی مواضعی منطقی ای که در تنقید تمام انواع، ارائه کرده بودم، در حالی که برای آزادی رسانه ها و بیان متسافم که چه گونه یک معلوم الحال فاسد در مجلس قانونگذاری دولت افغانستان، حرف بیگانه می زند و با گذشته ای بدترین توهین ها، امیدوار است بار دیگر به این جایاید، از هموطنان می خواهم بازنگری تنقیدی به مجموعه ای کاربردی مخالفان را اهم بدانند.

در حالی که از بچه ای داملا، یک قهرمان کذا ای دیگر می سازند، با تایید واکنش همتبارانی که پس از بی نهایت صبر و حوصله، کاش موفق می شدند بچه ای داملا را خونین و مالین رخصت می کردند، به مردم می گوییم هر کسی به جای نماینده گان ما می بود، چنین می کرد. آنان برای حذف حقیقت بزرگ این کشور، به حد توهین جلو می روند، اما عصیت به جای شماری که می بینند یک بی وجدان لعین، با دهان متعفن تر از بیت الخلا، حالا در ولسی جرگه نیز سخنانی می گوید که در اجتماعات و خلوت های خودشان می گفتند، ملامت می شود.

ابراز تعفن بچه ای داملا در ولسی جرگه، اگر هیچ فایده ای برای امثال او نداشته باشد، شکم گرسنه گانی را تحریک می کند که وقتی در بستر اجتماعی «نژدیکی» می کنند، از گند این اتحاد، ناگزیر در کنار هزینه های فکری برای تطهیر حوزه ای تاریخ و فرهنگ که حالا از گند ۵ هزار ساله، آریانا و خراسانش، شمار زیاد از به اصطلاح دانشمندانی از خواب بیدار شده اند که با اصرار اصالت های دروغین قبل از افغانستان، کم نیستند در میان همتباران ما که به اثر آن ها، رتبه های بلند علمی گرفته بودند. بنا بر این، نیاز به تطهیر انگل های کوچه و بازار نیز فرون می شود.

خوب است در کنار فرصت های تصحیح تاریخ و پی آمد انگاره های تواریخ مبتدل خراسانی و آریانایی، طرفی از خواب بیدار شود که با نعره‌ی تکییر، او نیز اجازه نداد از یک ولايت با اکثریت پشتوان، یک نفر به پارلمان برود.

در واقع تبانی گروهک های فاسد برای تداوم هرج و مرچ، روی دو دلیل استوار است. در نخست خواهان استمرار سیستمی اند که به هیچ صورت با انحصارات اقلیتی بقا ندارد. در این سیستم، حتی حقوق اقلیت ها با توزیع سهمیه بندی قومی محدود می شود؛ زیرا در نظام شایسته سالار، ترجیحات آموزشی و آگاهی، از مرز های هویت قومی می گذرند، اما در سیستم سهمیه‌ی قومی، افرادی نیز قربانی شده اند که می بینند جای آنان را کسی، ولو بی سواد، به نام حق قومی گرفته است.

دلیل دوم و عمدۀ، گسست از پیکره‌ی حاکمیت با واحد های مجزاست. این گریز از مرکز که فعلاً برای فساد سیاسی، فقط دنبال هرچه دلخواه باشد، انجام می شود، در صورتی که نضج یابد، در درازمدت به عنوان وسیله‌ی فشار روی مرکز، هرازگاهی که خواسته های نامشروعش تامین نشود، به جنجالی رو می آورد که حالا در داخل نظام با وارونه نمایی حقایق، می خواهند تهدید کنند اگر روی حقیقت چشم پوشی نکنند، فساد را گستردۀ تر می سازیم!

تجربه‌ی ما آموختانده است که عقب نشینی در برابر ارجیف، به سنتی مبدل می شود که در حاکمیت کرزی با هر گام عقب، دست دراز مغرضان را درازتر ساختند. هر اس رییس جمهور قبلی با توجیه این که تذکره‌ی کنونی سیاسی شده، درس های آموزنده از گریزهایی هستند که اگر از منطق توجیهات سخیف، بهره نمی

بُردنده، ناممکن بود کسی به نام عبداللطیف پدرام در افغانستان، زنده بماند.

نمونه های این بی شرمی / پدرامک در هیچ کجای دنیا جا ندارند. این بی وجودان که از آب‌شور هویت تاجکستانی و ایرانی مستفید می شود، همان قدر که دشمن ماست، با مردمانی دشمنی می ورزد که در فارسیزم و تاجکیزم، اعراب و ترکان را دشمنان می پنداشند. رونمایی های سیاسی برای مردم هزاره، هرگز روی برداشت هایی تاثیر نمی گذارند که امثال پدرام ها از توهمند خراسانی، بار ها به همه دهن کجی کرده اند. سخنان او که «تاجکان، اکثریت این کشور اند»، هزار مرتبه زنگ خطر بدتر از مخالفان مسلح و به اصطلاح قبیله گرایانی است که وامود می کنند دشمن اقلیت هایند. حکومت نحس ملاربانی و فاجعه‌ی تاریخی آن را تمام اقوام افغانستان با شعور، گوشت و پوست خویش حس کرده اند.

خوب است جناح هایی که در تقسیم کرسی های نماینده گی غزنی در پارلمان، با پشتون ها نزدیک تر اند، با وقوف از حق مردمی که اکثریت غزنی را می سازند، اما یک صدا هم ندارند، بین خودشان به تفاهم برسند. در این که ولایت غزنی از اکثریت مردم غزنی، نماینده خواهد داشت، هیچ جناح و گروهی را یارای حذف آن نیست. مردم ما نه با تحریک، نه با پول و نه هم به نام تنظیم، بل با شعور خویش برخاسته اند.

نتیجه‌ی حق تلفی ها در نمونه ای که با غزنی رونما شد، تازه آغاز یافته است. مردم ما نگران، عصبانی و عصیانی اند که چرا در ۱۷ سال جنگ، بیشترین تلفات، ویرانی ها، ضایعات، توهین ها، تحقیر ها و اجحاف بر آنان تحمیل شده اند؟ چرا مرز های جنگ از

کولاب به کندهار رفتند و تا حال می کوشند چنین بمانند؟ چرا در کشوری که اکثریت دارند، در حد اقلیت تحریف می شوند؟ چرا در خانه‌ی خودشان توهین می شوند؟ چرا تاریخ، بزرگان و گذشته گان آنان تحقیر می شوند، اما در تاریخ ۱۷ سال گذشته، احترام به قاتل، خاین، مزدور ییگانه و عاملان ارتজاع دوم را به سنت‌های ارجگذاری مبدل ساخته‌اند؟

سوء استفاده از تریبون رسانه، مانند وسائل ارتباط جمعی شبکه‌های اجتماعی که از طریق آن‌ها به راحتی به دیگران توهین و هتك حرمت روا داشته می شود، به همین میزان، جای خالی برای آسیب‌ها دارد.

در زمان حال، مسئله‌ی وکالت غزنی، مسئله‌ی فامیلی پشتون‌ها و هزاره هاست. من از مردم شریف هزاره می خواهم که حق فامیل خویش را نادیده نگیرند. خوب است قبل از آن که این حق با توان اکثریت تامین و اما از کردار آن، فرهنگ دلخوری به دشمنی مبدل شود، نه به عنوان هزاره و نه به عنوان پشتون، به عنوان دو هموژایی، اجازه ندهند واقعیت‌ها با اشمئizar کناراب‌های خر-آسانی از دهان بچه‌های داملا هایی بیرون شوند که هرچه فکر می کنیم، چه مزایای تاریخی داشتند، تداعی همکاری با ارتजاع اول، تبانی با روس، ارتजاع دوم و انحصار در شرکت سهامی کنونی، دل آزار می شود.

در پایان از تمام نماینده گان با عزت ما که خواستند، اما موفق نشدند دهن کناراب (پدرام) را به درستی بینندند، کمال امتنان را به جا می آورم. واکنش شما، کاملاً منطقی بود. در فرهنگ ما، به توهین، روی خوش نشان نمی دهند؛ زیرا می دانند که ناپسند است.

توضیح:

کلمه ی «داملا» در فرهنگ های دری و ترکی، بیشتر به معنی قطره آمده، اما گفته می شود که باید تلفظ عامیانه ی ترکیب «ده ملا» باشد. بخشی از فارسیان آسیای میانه به افغانستان نیز داملایان استند. صدرالدین عینی، نویسنده ی نامدار تاجکستانی در یک اثرش به نام «مرگ سودخوار» به زبان دری تاجکی، این طبقه را به بهترین وجهه، شناسانده است.

شرح تصاویر:

عبداللطیف پدرام و ولگردان جنبش به اصطلاح رستاخیز تغییر. حامیان بچه ی داملا، حمله ی نماینده گان پشتون به او را وحشیانه، قبیله یی و غیر مدنی خواندند، اما به یاد داریم که سال پار همین بچه ی داملا با کشیف ترین ولگردان کوچه و بازار که با سوت ها «مدنی!» شده بودند، زیر خیمه ها گرد می آمد و به آنان تسکین خاطر می داد که «مقاموت کنید! من پروژه دارم».

خوب است با تداعی گذشته ی ننگین دشمنان، آنان را بیشتر ادب کنیم. خوشبواران اقلیت های دیگر که دور از منطق، پشتون سیزی می کنند، باید بدانند که معجون ستمی گری (افغان سیزی) از زباله های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی، ساخته شده است. ستمیان به خوردن مکروب هایی که تولید می کنند، عادت کرده اند، اما استفاده ی آنان برای هیچ قوم دیگر، سود ندارد.

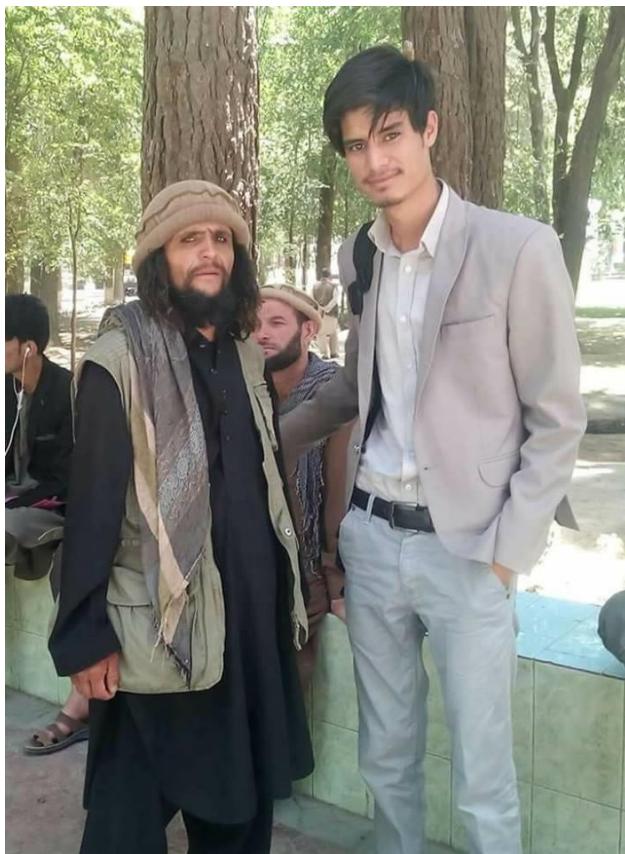


مصطفی عمرزی





سمتی و ستمی / ۱۹۱



مصطفی عمرزی

- نقش رستم برای پهلوان پنهه ها

تصویری که از احزاب و رهبران تنظیمی در تداعی تاریخ در اذهان مردم ما ماضی می شود، ثبوت مجموعه ای است که با حضور اتحادشوری، زیر چتر حمایت های گسترده و تبلیغاتی، جامعه ای افغانستان را که به سطح رهبری، یک دسته گی داشت، در محور های مختلف جغرافی بکشاند. این مجموعه که در ملوک الطوایفی تنظیمی، آسیب های جدی را به بینان های افغانستان، وارد می کند، پیش از آن به نام جریان هایی شناخته می شد که در حد بی اندازه ای تحریف جهاد، از امر فی سبیل الله که محدود به عame ای مردم ماند، به مدعیان سیاسی - قومی مبدل می شود. اتحاد شوروی در درمانده گی های ناشی از جنگ عذاب آور، در بازی های پیچیده و حساب شده، گروه ها و احزابی را که ظاهراً جهاد می کردند، در طیف دیگر که زیر نام مليشه های قومی، تجهیز کرده بودند، در سرنوشت سیاسی افغانستان، دخیل می سازند. سقوط حکومت داکتر نجیب الله، ظهور بر عکس تنظیم هایی شد که تا چند سال قبل در حجاب جهادی، پنهان مانده بودند تا ظواهری مکتوم بمانند که هنگام آزادی های سلطنت، شاخصه ها و مولفه های شناخت مردمان و احزابی می شدند که نیم قرن پس از ظهور، مدعیات باطل آن ها، دامنه ای ستیز قومی در افغانستان را در یک طرفه بودند کامل، گسترده است.

تنظیم های جهادی و مليشه یی با ورود به کابل، در چند نقش اخوانی، قومی و...، به زودی در تقابل پان ها، مذاهب، سمت و منطقه، اما با تجاهل سیاسی بر این واقعیت که نقش تبار بزرگ در

فروپاشی زعامت دودمانی در گروه های چپی و راستی گستته شده، فرصت هایی را میسر می سازند تا شبیه ارتجاع نخستین (حکومت کلکانی) با فراخ خاطر از باور های دینی و فرهنگ حاکم مذهبی با توجیه برادران دینی، تبعیض ها و نفاق گسترده را به یاد گار بگذارند.

تنظيم های جهادی و مليشه یی در حاکمیت خونین و سیاه ربانی در امتحان حکومداری با نمرات زیر صفر خجل شدند و تا سقوط امارت اسلامی طالبان افغانستان، در پناهگاه های طبیعی این سرزمین، آن قدر عقب نشستند که نبرد های گویا افسانه یی در برابر شوروی، وقتی از چند سرخورده و درمانده در کولاب تاجکستان، خبر می ساختند، به وضوح ثابت می کردند دستگاه تبلیغاتی ابر قدرت ها چه گونه با مصنوعات سیاسی خویش، تصویر مردم بر چند ناکام، بی کفایت و بزدل را در حد جنگجویان و قهرمانانی آرایش کرده بود که اگر حضور امریکایی و کمک های جهانی در ۱۶ سالی که سپری شد، نبود و این حضور تداخل عناصر بحران در افغانستان را در بر نگیرد، معلوم نیست تفویض نقش رستم برای پهلوان پنبه هایی که در بیش از یک دهه ی اخیر، فعالیت گویا مدنی کرده اند، به هفته ها و ماه های دیگر برسد.

ائتلاف و معامله در ماکسیمالیزم (عدم تمکین تا زمان برآورده شدن خواسته ها) نوع تنظیمی، کرونولوژی تاریخی است که در چهل سال اخیر، مدعیان سیاسی اقلیت ها، بی هیچ حرف و سخن در ثبات و رفاه مملکت، فقط در انحصار قدرت، نقش بی حساب، تقاضای اختیارات در حد ملوک الطویفی (به نام فدرال) و نگه داشتن افغانستان در بحرانی که با ستم و اجحاف گسترده در مناطق دیگران بود، وضعیت کنونی را در التهابی نگه بدارند که می بینیم

اگر ظواهر را کنار بگذاریم، ائتلافات تنظیمی که آخرینش در نشست ترکیه، میان دوستم، محقق و نور... بود، افغانستان را در تعریف عناصر بحران، در حد خواسته های مردمانی پایین می آورد که در ۱۶ سال گذشته، سیستم دولت را به سطح تقسیمات قومی به ناکارایی کشاندند و در امواج کمک ها آن قدر خوردند و ذخیره کردند که حالا با دارایی آن ها، مثلاً در محور والی بلخ، قادر باشند نوع دیگر ملوک الطوایفی تنظیمی را با استخدام عناصر مختلف تا ولگردان کوچه و بازار در ضعف های آشکاری که حکومت در مدیریت دارد، به عنوان تهدیدات بالقوه برای تحمیل آرایی استفاده کنند که قبول آن، پذیرش ستم ملی، اما با این تفاوت است که تمام زیان، متوجه جامعه‌ی اکثریت افغانستان خواهد بود.

نگه داشتن مملکت در تجربه‌ی ناکام حکومتداری در ۱۶ سال گذشته، هرگز به نگرشی کمک نکرده که نگه داشتن ستون های حاکمیت با کسانی که برای خواسته های غیر منطقی خویش هر آن از زیر بار، شانه خالی می کنند، متأسفانه در جو ائتلافات و معاملاتی که حتی تکنوکراتیان را به خیانت های نابخشودنی کشاند، به شکستی می ماند که هر نوع فتور در آن به زیر شدن کسانی بیانجامد که همانند عناصر تنظیمی و بقایای بدترین تجربیات سیاسی افغانستان، بر دولت ناکام، ضعیف و حاکمیتی که در رسمیات آن(شرکت سهامی) اپوزیسیون می سازند تا آن چه فقط با حضور خارجی در بی عدالتی محض در برابر اکثریت مردم ما قواره می کند، آینده‌ی این کشور در سلاله‌ی مردمانی بقا یابد

که میراث شرم آور ائتلاف ها و نقش بیگانه را برای بقایای خویش می خواهند.

۱۶ سال پس از شکست های مفتخض تنظیم ها در برابر طالبان، وضعیت امروز، تداعی گذشته‌ی مردمانی شده که هر دسته با صورت های پوقانه‌ی در فضای افغانستان، بالا می‌رفتند، اما در سیز با طلبه‌هایی که مستقیماً از مدرسه‌ی آمدند و از کمترین تجربیات جنگی بهره‌مند بودند، آن قدر شکست خوردن، تحقیر شدند و فرار کردند که اگر این مجموعه‌ی پهلوان پنه در نقش رستم ظاهر می‌شوند، آن اسطوره‌ی فساد خیال‌بافی (رستم) که کاری جز آدمکشی‌ها، عیاشی و چور نداشت، در پیوسته گی ذهنی موتلفان کنونی بازنیک آبایی، به خوبی ثابت می‌کند در احاطه‌ی دشواری‌های کنونی در چند سالی که صد ها تن آنان با دشمنی‌ها در لیست شهدای به اصطلاح جهاد و مقاومت داخل شده‌اند، به راحتی به نظامی آسیب نزنند که با گذشت هر روز، رنگ زرد آن در کاهش کمک‌ها از ضعف‌های مدیریت نیز استعانت می‌طلبید تا در ظاهر این موقفيت‌های «مدنیت یک بار مصرف»، تکدر رشتی‌ها و المی رونما شود که پس از مسابقه‌ی گویا مبارزاتی- حزبی، فرهنگ توھین، هتاکی و تاختن به حیثیت هم‌دیگر، مردم را در ناراحتی‌های اقتصادی، اما بیشتر متوجه کسانی می‌کند که ظاهراً به نام جهاد فی سبیل الله در میان آنان بودند، ولی با کلکسیون‌های وسایل آرایش و پوشش در دستگاه‌های رسانه‌یی، تاریخ افغانستان را تحریف می‌کنند.

در ظواهر مدنی چند سالی که گذشت، قرائت تاریخی «اولین ها» که بر زخم‌های کاری گذشته‌ی افغانستان، تضاد فکری شهری و روستایی را در عکس کسانی که دیروز چه بودند و حالا چه

شدند، به نقش هایی می کشانند که حالا مجموعه‌ی پهلوان پنجه‌ی کنونی با اجرای نقش رستم، از نمایشات و تهدیدات هزاران نفری سخن بگویند که در آخرین آن با اختیار رنگ همجنس بازان، واقعیت کاروان چند موتر، اخبار جهانی را در راه پیمایی گویا همجنس بازان در افغانستان، به غلطی کشاند. این شوخی، هر چند در ظاهر حدوث می کند، اما در واقع وضعیت زار کسانی را نشان می دهد که با واردن کردن آسیب به نظامی که به شدت در حال خراب شدن است، دوباره محتاج مردمانی خواهند شد که فراتر از چند هزار نیرو- بیشتر مشاور و آموزگار- حاضر نیستند نیروهای فراری از طالبان را بار دیگر کمک کنند.

بهتر است با تصحیح فزوون خواهی‌های غیر منطقی و نظر به گذشته‌ای که میزان اعتماد مردم به عناصر سیاست زده را زیر صفر قرار داده، بی ثباتی اجتماعی را به ستیز کوچه و بازار، مبدل نکنند. هیچ کس تضمین نمی کند که به قول مردم، چند چهار راه، چند اسپک چوبی و سنگی و اما دارایی‌ها و محوطه‌های چور و چپاول و زمین‌های غصب شده و خانه‌های امثال والی بلخ و اطرافیانش از شهر تخریب و چور، در امان بمانند.

توضیح تصویر:

بلبوردی در جوزجان. تصویر این بلبورد، چنان‌چه از نوشتار آن پیداست، شکران کسانی را نشان می دهد که ۱۶ سال پس از بدترین خیانت‌ها، در آلودن سیستم حکومت به تقسیمات قومی، هنوز که هنوز است هیچ تضمینی ندارند که اگر پای سربازان خارجی از افغانستان بیرون شود و کمک‌ها قطع شوند، چه شانسی خواهند داشت تا در نوبت دیگر، از خارجیانی تشرک کنند که در

سمتی و ستمی / ۱۹۷

ساخت آنان، گاهی اتحاد شوروی بودند و حالا در سایهٔ جامعهٔ جهانی، فعالان «اهلی» و انmod می‌شوند.



- نماینده گی برعکس

هیاهوی رسانه یی با هلهله های میان تهی عوام که فقط با شدت اصوات به شوق می آمدند، طیف دیگر فرصت طلبان را معرفی کردند که در محک تجربه، ناچیز تر به در شدند.

به اصطلاح گفتمان رسانه یی، وسیله ی ابراز وجود افراد و اشخاصی را میسر ساخت که بیشتر در گونه ی منفی باف، حتی به حد هتک حرمت، گاه مهمانان را به خشم آورده اند.

اکثر رسانه های داخلی، به ویژه تلویزیون های خصوصی که با ورود به کار تجربی با غافلگیری مواجه می شوند، زیرا تهیه ی اخبار کوتاه چند دقیقه یی نیز مصارف گزارف دارد، از رهگذار راه اندازی بحث هایی که در هر شارت کت آن، یک اعلان تجاری، توهم مردم را می شکند، جای خالی نشراتی را پُر کرده اند که نیازمند تولید داخلی بود. در این هرج و مرج گزارفه و یاوه، جوانک هایی مشهور شدند که با استمرار کار، به ویژه در جایگاه پرسشگر، از مهارتی بهره می برند که با طرح تکراری، اما همسان صد ها سوال، مخاطب خویش را به تنگنا بیاندازند؛ هر چند چنین امری در برابر افراد با تجربه و مسلط سودی ندارد؛ زیرا در موارد بسیار تجربه کرده ایم که با تصحیح سوال و رجعت آن به پرسشگر، میزان را متوجه ساخته اند که درست نمی گوید.

چنان چه آوردم، استمرار در یک موضوع خاص، حتی به عادتی منجر می شود که با آن، سهولت درگیری و توارد فشار شاید مهمانان نا آگاه و کم تجربه را خورده کرده باشند.

کراحت نشرات مجازی یک پسر ک وقیح که تازه مردم را متوجه کرده با هیاهوی پیرامون او خبط کرده اند، به جایی رسیده که در قسم معمول ستمی گری، هرچند خوب متوجه شده است بازار کمایی روپسی گری سیاسی (طرد افغانیت) پول های زیاد دارد، اما متوجه نیست که چنین رویکرد، سلوک کسانی است که چیزی برای گفتن ندارند.

در حالی که عملاً هیچ ستر و توانی در برابر هویت های قومی وجود ندارد، اما حساسیت های بالای دامن زدن به مسائل قومی و هویت ملی، زود باعث جلب توجه می شوند.

مردم ما که بیشتر قربانی کردار بحران زاده گان چهل سال اخیر اند، در اوج ناراحتی و شدت عذاب، به هر وسیله ای دست می اندازند. بنا بر این اگر مسئله ای به اهمیت هویت ملی سوژه بی می شود، بدانید که جای درد اقتصادی نیز تاثیر وارد می کند.

چند آزموده‌ی تلویزیون دولتی، حال مردم را زار نکرده بودند که یک جوانک مستعد سوال گری، از طریق شهرت کاذب تلویزیونی، به شورای ملی رفت (بکتاش سیاوش) اما این حضور، خلاف تصویر مردم که پنداشته بودند دماغ فعال او با طرح پرسش‌ها، ابتکار طرح‌های عملی نیز دارد، همه را مایوس می کند. به جز موارد ناچیز موضع گیری‌های عاطفی و دو-سه بار آویختن به پرده‌ی هویت قومی، در این شکاف، نمای زار افرادی به نظر آمد که همانند ماموران دولتی، انتسابی و انتخابی، هیچ مورد جالب و سودمندی که شباهت به جاذبه‌ی کار‌های تلویزیونی باشد، نمایش ندادند.

پسر ک وقیح که از معاش ناچیز دوصد دالری حالا در انتظار سود های کلان است، نسخه‌ی نومید کننده‌ی دیگری است که با

ماهیت پوپولیستی، حامیانش را پشمیمان می سازد. در چند نوبت برنامه های تلویزیونی، اکت ها و ژست های زشت و وقیح او، مردم را به شدت عصبانی کردند. این ویدیو ها که در شبکه های اجتماعی نیز هم رسانی شده اند، روایت دیگر شخصیت های به اصطلاح «سیلیبرتی» روی ستیز است که در تحلیل اجتماعی آنان هر چه شرآشوب و دروغین باشد، جالب تر می نمایند. او در برابر پرسش های میزان، به اندازه ای ناشیانه صحبت می کرد که باور نمی شد، کسی است که در کسوت میزان، سال ها سوال پیچ کرده بود.

انتخاب شعار های زهرآگین و بی شرمانه ی ضد هویت ملی، در نخست با این برداشت توام می شود که مجریان این کردار، با میانه ی تهی و نداشتن حرف، به میخ آخر کوییده اند؛ زیرا در کشوری که درد مشترک، حقیقت تلخ اکثربت است و زشتی های روزگار به همه می رسد، نگرش مدام از منظر یک گروه یا اقلیت قومی، عمل شنیع، پست و غیر اخلاقی شمرده می شود.

با سال ها تجربه در عرصه رسانه ها و مطبوعات افغانستان، از مردم می خواهم برای وقایه از عذاب پشمیمانی، شخص مورد حمایت را در سطوح مختلف محک بزنند! یک پرسشگر یا مجری برنامه هایی را که همواره به جان مردم می افتند و از سرحد هتاکی می گذرد، امتحان کنید! من تجربه کرده ام اکثر کسانی که خوب می نویسند، گوینده ی خوب نیستند. نقاش خوب، بازیگر خوب نیست. به همین منوال، یک پرسشگر خوب، هرگز یک پاسخگوی خوب نبوده است.

یک نمونه‌ی رسانه‌های خصوصی با گذران وقت در ولسی جرگه، شاید اندکی تجربه یافته باشد، اما تجربه‌ی مکرر این نمونه‌ها، به معنی ضیاع زمان و سرمایه است. اگر شورای ملی را کورس آموزش‌های سیاسی فرض کنیم، تا زمان محصلات و فرآورده‌های موثر، باید از عملکرد شورای قانونگذار، معدور باشد.

سلف پسرک ناقلين بخارابي با درمانده گي در ميان اعضاي با تجربه، به چپ و راست مى زد تا در محيط ميزبان و مهمان، نقشی ايفا کند، اما ظاهراً وراجى با تجربه‌ها، صدای ضعيف او را در فرصت‌هاي بلند مى کرد که کاهش هياهوی ديجران، سوژه مى ساخت نمونه‌هایی که چيزی برای گفتن ندارند، از خجالت ميانه‌ی تهی، گاهی به عاطفه و گاهی به ميخ آخر بکوبند.

من يقين دارم نمونه‌ی وقيع نو که در تحليل آدم زاد، انتساب او به حيوانات، ما را به اين آرامش مى رساند که در جامعه‌ی افغاني، طرد حيواني هويت ملي شماری به نفع ماست، از نقشی عاجز خواهد آمد که از همين حالا معلوم مى باشد با انتخاب رویکرد قومی سعی مى کند در آخر خودشان دسته و گروه بسازد.

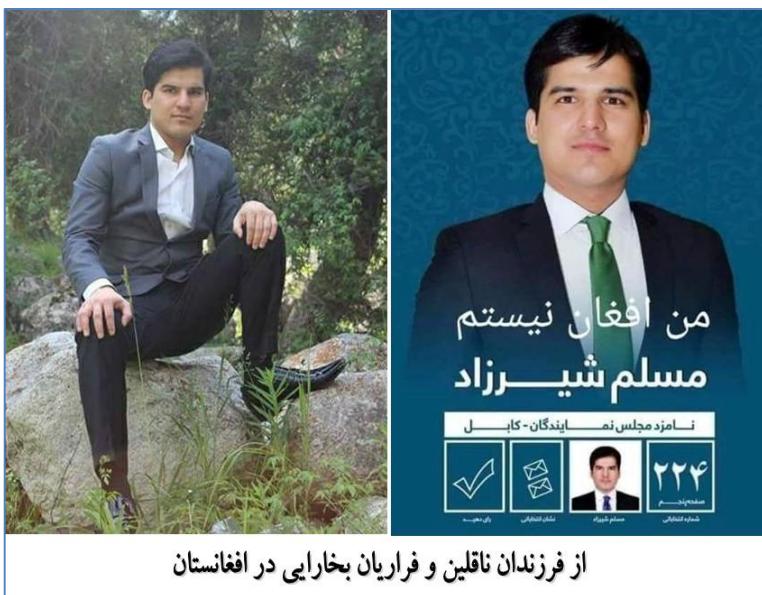
انتظار مردم از بازيگری‌های ميزبانانی که با جنون پرسشگری در موضع پاسخگو به عجز خواهند رسید، پیام واضح مابه مردمی ست که از پوپولیسم به وجود می آيند. يعني نوع گرایشي که روی احساسات شناور است.

آزمendi کار از بي کارانی که با جنون سوال گري، دردرس خلق می کنند، اميد بي هوده است. انتخاب اشتباه، دير يا زود مردمانی را متوجه مى سازد که حتی يك سوال ساده از سوال گران مجذون، نپرسيد: بدند:

اگر چیزی برای گفتن ندارند، بازی با کارت مخالفان هویت ملی در شواری ملی منسوب به کشور افغانستان و ملت افغان، امتیاز نبوغ شمرده نمی شود. با این شعار زنگ زده، افراد زیادی در گور خفته اند.

شرح تصویر:

پسر ک وقیع در تلویزیون طلوع تذکر داد که از کارت قومی، استفاده نمی کند. با ادبیات کلیشه بی، مانند صدایی که ثبت شده باشد، فقط چند شعار را نشخوار می کنند؛ اما حال و هوای دنیای مجازی آنان بر عکس ظاهرسازی های ملموس است. چهره های پلید آنان را در شبکه های اجتماعی، بهتر بشناسید!



- نمونه ها

مخالف کیست و چه کسی دشمن است؟ تحلیل اجتماعی این دو مسئله، افراد و اشخاصی را تبیین می کند که در مواضع مختلف در برابر منافع ما قد علم کرده اند. مخالفت های مسلحانه که ابعاد دارند، از سیاست، بی عدالت های اجتماعی، مواد مخدر، اسلام سیاسی و تجارت های غیر قانونی، اشیاع می شوند. افرادی که در این مواضع قرار دارند، گونه ای از دشمنی را ظاهر می سازند.

با وجود زیان های گسترده‌ی فزیکی، منع پروژه های عمرانی، معارف و تنویر، اما افغان ستیزی، افغانستان ستیزی، تشدید اختلافات قومی، عموماً در جغرافیای مخالفان مسلح حتی ناممکن اند؛ هر چند ۱۷ سال جنگ ها، فرصت های زیاد انکشاف و رفاه را گرفته اند، اما اصل تمامیت ارضی در موضع مخالفان مسلح، نه فقط نفی نشده، بل به بهانه‌ی حضور خارجی، روی اقتدار مرکزی تاکید می کنند. در این میان گونه ای از مخالف خیلی بد یا دشمن را نیز می شناسیم که سعی می کند با نابودی وحدت فکری، به وحدت جغرافیایی ما آسیب برساند.

بوته های بی ریشه که به نام ستمی مشهور شده اند، چنانی که در روال پیدایش آنان می شناسیم، عقب نیرو های خارجی موضع گرفته اند. تلاش های مذبوحانه به سرحد تحریف هویت ملی و واحد سیاسی، افراد معلوم الحالی را شناسایی می کنند که در متن کار فرهنگی و رسانه‌یی، خود فروخته گی آنان به ییگانه از طرز تحریف تاریخ افغانستان و هتاکی بر شخصیت های کلان افغان، پوشیده نیست.

در واقع آن چه این جغرافیا را حفظ و وقايه می کند، اتحاد فکری مردم است. بنا بر این، مخالفان و دشمنان هویت افغانی و واحد سیاسی افغانستان، خیلی بدتر از مخالفانی اند که سلاح دارند، اما مردم را به تشتبه قومی، دعوت نمی کنند.

هر گونه دفاع یا توجیه موضع مخالفان یا دشمنان ما(افغان ستیزان) که اکنون چی، راستی و جهادی دارند، نه فقط نمایانگر فقر فرهنگی و سیاسی است، بل از شعور پایین حکایت می کند.

شماری با ابراز نارضایتی از بازی های معامله و ائتلاف، آن قدر سقوط می کنند که سلفی های آنان با بدترین دشمنان افغانیست بر جا، در موضع دفاع از آنان، به دشمنانی کمک می کنند که اگر به مامول خویش برای گسترش این جغرافیا برسند، هرگز و بدون افراد و اشخاص مربوط به اکثریت این کشور، به جایی نمی رسد.

باری آقای ایوبی با برشمودن چند نام مسؤولان پشتون، در برابر اعتراضات میلیونی همتیاران خوار و خفیف شد؛ زیرا ناآگاهی او از تشکیلات حکومتی که با چند پشتون راس قدرت، گویا تیره گی قومی دارد، اما با انبوه غیر پشتون ها که در حد یک اقلیت قومی منسوب به جمعیت و شورای نظار، بیش از ۵۰ درصد را کاملاً در دست دارند، فراموش کرده بود که واکنش معاون دوم ریس جمهور، سرور دانش، به مکتوبی که چیزی نمانده بود به بهانه‌ی آن سوء استفاده شود، مردم را آگاه کرده که انحصارگران، چه کسانی می باشند.

خوبشخت اند کسانی که از اشتباهات می آموزنند، اما تریه‌ی سیاسی سالیان بحران، بیشترینه از ما قربانی می گیرد. پس اعتراض پشتون ها به عبدالرحیم ایوبی، این شخص مثل این که دچار ضعف

عقل شده باشد، با مظلوم نمایی که هرگز در شان ما نیست، راه باز می کند تا دشمنان از طریق خالیگاه عقل شان، وارد حریم ما شوند. صحبت های جدید او در یک تلویزیون خصوصی که به صراحة می گوید با عبداللطیف پدرام، مشکل ندارم، ما را در تنگنا قرار می دهنند. هرچه نباشد این ها با همان سطح شعور از حمایت گروه ها و افرادی بهره می برند که در شراکت اقتصادی قرار دارند. با تماشای ویدویی او، فکر کردم نکوهش، فایده ندارد. بهتر است با سمت دهی رسانه یی به آنان کمک کنیم درست است که مخالف مسلح، بهتر از پدرام نیست، اما افغان سنتیزی در حدی که با توهین و هتاكی در برابر ما موضع می سازد، ستمی گری را در افغانستان به کفر محض، تشهیر می کند.

فقر فرهنگی و سیاسی امثال ایوبی ها که حتی یک سطر یا یک پاراگراف کار فرهنگی ستمی گری را که علنی اند و با استعانت از بیگانه گان نشرات وسیع دارند، نخواهند اند، قابل درک است. اگر آگاهی آنان از محتويات زشت مکتب فکری ستمی، کم نباشد، موضع گیری عقده مندانه در برابر اکثریت، هرگز باعث ترحم بیگانه نمی شود.

آقای ایوبی با وجود هتاكی در برابر قومش، در میزان انتخاب دیگران، با یگانه رایی که برای معاونیت شورای ملی آورد، تنبیه نشد. امثال اینان که دور پدرام و عطا می چرخدند، فقط به شرمنده گی و زیان ما می افزایند.

در بازی های سیاسی سالیان اخیر، انحصار قدرت و تاراج امکانات دولتی با چشمداشت به حقوق تبار ما، به اصل سیاسی مبدل شده است. بنا بر این، دشمنانی که به سهم ما چشم داشته باشند، به کسانی ترحم نمی کنند که با قوم خویش ناروا می کنند. آنان از

ادبیات حماقت شماری از همتباران ما استفاده می کنند تا در جوی که هنوز موفق نشده ایم سمت و سوی تنقید را به گسترده گی متوجه خاینان و تواریخ مبتذل کنیم، مردم ما را از اتحاد قومی لازم محروم می کنند تا در کنار توجیه خصوصت های آنان، جلو وحدتی را بگیرند که اگر بار دیگر رونما شد، افغان و افغانستان ستیزی، کفر محض شمرده می شود.

مشکل در این است که نمونه های خودی برای دشمن فرصت می سازند تا با استفاده از فقر فرهنگی، عقده ها و شعور پایین شان، مردم ما در مشکلات بیشتر دست و پا بزنند. به اثر این هرج و مرج است که یک گروهک کوچک، سوء استفاده می کند.

کسی از این ایوبی بپرسد، پدرام و پدرامی ها، چه کاری برای وحدت، برادری، رفاه و عمران افغانستان انجام داده اند که تو با آنان مشکل نداری؟ سگ زرد، برادر شغال است. مخالف مسلح و دشمن نامسلح، هر کدام به گونه ای در فکر تباہی مملکت اند، اما بدترین آنان کسانی اند که افغان ستیزی می کنند.

تذکر:

لينك كلپ ويديوبي عبدالرحيم ايوبي که به صراحت می گويد با بدترین دشمن قوم، هویت و مملکت ما مشکل ندارد:

<https://www.facebook.com/kabulnews24/videos/326233914851382/>



مصطفی عمرزی

- ولگردان و انتشاریان

ذرفسانی، اما از نوع تقلبی، ادبیات روزمره‌ی افراد و اشخاصی را نشان می‌دهد که در همه جای زمینه‌ی مدنی افغانستان، در هیچ صورتی خوش نیستند.

عبداللطیف پدرام، این نام تکراری در خزعلات اجتماعی، بار دیگر در یک لوده گی سیاسی، در ندانم گویی‌هایی که ظاهراً چنین است، اما به قیمت انزوا و نفرت بیشتر مردم از آنان منجر خواهد شد، به حرف می‌آید که: «تاجکان، درس می‌خوانند و پشتون‌ها، انتشار می‌کنند!»

فکر می‌کنم چند سال قبل، یکی از اعضای تندرو مایل به ولايت فقیه ایران، مدعی شده بود که در ولايت شان، ۹ میلیون نفوس دارند. این رویداد باید همان ماجراهی کمیابی ای باشد که در یکی از لویه جرگه‌ها به وقوع می‌پیوندد؛ اما یکی از شوخ طبعان ننگرهای در پاسخ به وی می‌گوید: به فکرم کچالوهای تان را نیز حساب کرده اید؟! تنها نفوس اهل مکتب، مدرسه و پوهنتون در ننگرهار، بیش از نفوس کُل ولايت تان است.

پس از این که از سخنان نو عبداللطیف پدرام، آگاه شدم، همان ماجرا به یادم آمد. بلی، فقط نفوس اهل مکتب، مدرسه و پوهنتون و فرهنگ و رسانه در ننگرهار، شاید کمتر از همتباران آقای پدرام در ولايت کثیرالقومی بدخشان نباشد.

از شمال شرق از نورستان تا کنر، ننگرهار، خوست، پکتیا و... تا تمام ولايات جنوبی و حوزه‌ی جنوب و شمال غرب تا گل ولايات شمالی، در جغرافیای ۳۴ ولايت افغانستان، کمتر جایی یافت می‌شود که پشتون نباشد.

در بسیاری از ولایات ما در هزاران مکتب و مدرسه، موسسات تحصیلات عالی خصوصی، چندین پوهنتون دولتی و نقش نمادین و محوری تکنوکراتان در راس نظام و مجموعه‌ای که پیرامون آنان در همه جای فرهنگ، درس و تحصیل در افغانستان، جمعیت اهل مکتب و سواد پشتون را معرفی می‌کنند، اگر این «اصول» را در رقابت احصائیه‌ی نفوس بگذاریم، باز هم باعث اذیت و آزار کسانی می‌شوند که همانند این گُرہ‌ی مهاجران آسیای میانه، هر چند می‌دانم که تجاهل سیاسی می‌کند، اما ظاهراً خواسته است حرفی زده باشد.

هنوز سرشماری درستی از نابینایان و ناشنوایان و بی‌زبان‌های افغانستان وجود ندارد که به درستی به عبداللطیف پدرام بگویند تعدادی کمی استند که حرف‌ها و حرکات او را نمی‌دانند. در آموزشگاه چهل سال دشواری‌های مردم ما، آن چه بدترین حرف و سخن است، وارونه نمایی واقعیت‌هایی است که بیش از همه به زیان مردمانی تمام می‌شود که پس از اتحاد جبل السراج، به کابل آمدند، اما پس از آن حاکمیت ۵ درصدی، تازه متوجه شده بودند چه استند و در قیاس به آن، امروزه اعضای باند شر و فساد، هر چند با انحصار بخش بزرگ حاکمیت، اما قادر نمی‌شوند بدون حمایت خارجی، حتی در میان شهر‌ها، بدون محافظه و موافع سمنتی، زنده گی کنند.

دکتور نور احمد خالدی در پاسخ به یکی از بی‌خردان ستمی که اصرار داشت «احصائیه‌ی نفوس نشان می‌دهد هراس پشتون‌ها از اقلیت بودن، واقعیت دارد»، با هجو، یک پاسخ منطقی می‌نویسد: از هراس، تا چهاریکار با زرھپوش پوش می‌رونند، اما مدعی اند

که احصائیه‌ی نفوس شود. حالا ما به پدرام می‌گوییم، ۱۸ سنبله، نزدیک است. درس خوانده‌ها و نخوانده‌ها، معلوم می‌شوند. اگر گروه‌های مخالف، اما به تعبیر شما از تبار ما، انتخار می‌کنند، در این جا نیز در ملاحظه از حیث تعاریف سیاسی، مسئله فرق می‌کند. دشمنی شعوری، اما بدون منطق در برابر مردمی که خواسته‌های خویش را در ایده‌های دینی مطرح می‌کنند، به نظر آنان، انتخاری فقط عملی نیست که می‌دانیم در هیچ جنگ، بدون زیان ملکی، به همراه باشد.

دشمنی‌های عقده مندانه برای کسب قدرت، آینده‌ی کسانی را مکدر ساخته‌اند که پس از رسوایی ناکام ترین مدیریت در شراکت سیاسی کنونی، تنها مانده‌اند تا در این خلوت، با گذشت هر روز، به شمار رفته گانی اضافه شود که با تعریف انتخاری، واقعیت‌های جامعه‌ی جنگ دیده و بحران‌زده را تحریف کرده بودند.

انتخاری‌ها یا استشهادی‌ها، رُخ دیگر واقعیتی استند که اگر در جامعه‌ی افغانستان، میلیون‌ها پشتون، با وجود فشار خارجی و تعدی از خودکش بیگانه پرست، زیان کرده‌اند، اما در دو سوی حیات سیاسی و مدنی، نیاز ندارند در ادعای یک گروه فاسد تاریخی، در این قضاوت یک طرفه، از مردمانی چشم پوشند که از همردیفان پدرام در پارلمان تا هزاران واقعیت سیاسی، فرهنگی، تحصیلی، پوهنتونی و حتی مخالف مسلح، می‌دانند چه گونه جلو آنان را بگیرند.

مردم ما در سطوح مختلف در معرفه‌ی اقوام گوناگون در جوامع متعددی تقسیم می‌شوند که اگر هزاران همتبار پدرام، همتباران دوستم یا رهروان بی آزم ولايت فقيه، در دسته‌های مخالف،

ولگرد، لنده غر و شر فساد، انواع نمایش سیاسی را تقدیم کردند، درس خوانده های شان نیز چیزی اضافه از فضلاتی تقدیم نکرده اند که در ترازوی هر دو سو، وزن آنان یکی است.

مگر چه اختلافی میان یک شورای نظاری فاسد، دزد و سقوگرا که در نمونه‌ی تاریخی ۸ جوزای سال ۱۳۸۵ش تا جایی که دست یافتند، کابلیان را چور کردند و در نمایشات جاده‌یی و شهری در دسته‌هایی که از صورت تا سیرت، به مجموعه‌ی ملخ واری می‌مانند که هرچه از اوصاف بد و ترکیب زشت برای آنان بشمارید، کم است، با شباهت سیاسی- تاریخی‌ای وجود دارد که دیگران آنان افتضاحاتی را به یاد نیاورند که در تاریخ افغانستان، معروف به دو سقاوی اند و گاه قلم به دستان شان را به شوق می‌آورند با تحلیل «سقاوی چهارم»، نشان دهنده ادعا برای خوب تر بودن بر اکثریت، نمی‌تواند از بدتر بودنی بلندتر شود که مراجعته به آرشیف خبری رسانه‌ها، صد‌ها سند و مدرک تصویری و صوتی نشان می‌دهد رهروان به اصطلاح قهرمان ملی در ایفای نقش جاهم، بی‌سواد، بی‌فرهنگ و بی‌دانش، کمتر از آن درس خوانده‌هایی نیستند که با خودفروشی به عوامل فساد، شرف، حیثیت و حرمت هرچه مکتب و پوهنتون است را پایین می‌آورند. ما به این ستمی کور می‌گوییم: طرح بحث‌های نفرت‌زا، پیش از این که دامن پاک مردم ما را آلوده کند، پلشته‌ای می‌شود که با تاسیس به اصطلاح شورای تاجکان، حالا می‌دانیم چه کسانی به حاشیه‌ی می‌روند.

اگر هدف ادعا‌های کور کورانه، کنار کشیدن باشد، این اعتکاف، به زیان کسانی تمام می‌شود که در جغرافیای افغانستان، در هیچ

زمینه ای، نه تراکم قومی یک دست دارند، نه می توانند مجزا از دیگران باشند و نه می توانند با تقسیم «منم ها»، در کشوری به جایی وصل شوند که تحلیل انترپولوژی، دموگرافی و سوسيالوجی آن، عصاره ای می شود که در توهم و امراض روانی، گویا جوهره و اصالت مردمانی بدانند که در مسئله‌ی خلقت، هنوز ثابت نشده «از ما بهتران» اند!

من فکر می کنم اتصال بیش از حد در مناسبات زیرپوستی گروه‌ک ستمی با قومگرایان تاجکستانی، مسئله‌ی پدرام و مدعیات فاشیستی یک اقلیت قومی را پس از راه اندازی نخستین جریان زشت (شورای تاجیکان) که در افغانستان با نام یک قوم مشخص، سابقه نداشت، غیر عادی می سازد.

افراد مدعی و به اصطلاح چیز فهم ستمی، در اوج وفاحت ادبیات ضد افغانستان، کسانی نیستند که ندانند حرف سخیف می گویند. طرح عمدی مسائلی که باعث نفرت دیگران می شود، گروه‌ک فاسد را که در درگیری سیاسی، محتاج اقوام است تا ظرفیت های بشری اش را بزرگ نمایی کند، در خلوت هایی که در همرسانی های رسانه یی هرگز پنهان نمی مانند، با نفرت از هزاره، ترک و پشتون، به شدت به تکاپو انداخته است با مرزبندی های قومی بر اساس نفرت، فاصله‌ی ایجاد شده را به زیان تمامیت ارضی، بیشتر کنند.

در حالی که ایرانیسم و فارسیسم متاثر از حاکمیت سادات تشیع، به ذوق فارسیستان غیر ایرانی زده و تاجکستانی ها با فاصله از ایران، بخشی از مثلث شیطانی را ضعیف می کنند، اما گویا شرکای قومی آنان در افغانستان، در خصوصیت ستمی گری که تنوع قومی ایران، در مذهب سالاری سادات اهل تشیع که شباهت تمام به یک

نظام عرب دارد، او را تحقیر می کند، در استبداد مطلق تاجکستان فقیر و عقب مانده، اما در سایه‌ی یک نام تصنیعی، بسیاری را در تاجکستان تشویق کرده اند که به خاک های افغانی، چشم بدوزند. می دانید که در کنار افراد معلوم الحال چون پدرام، اکثریت اعضای ستمی، تابعیت تاجکستانی دارند و بسیاری از افراد باند شورای نظار و جمعیت، اتباع تاجکستان اند و در ۱۶ سال گذشته، میلیون ها دالر پول دولت را در تاجکستان به جیب امام علی رحمان انداخته اند و در آن جا خانه و زنده گی دارند.

بنیاد مسعود در کابل، شوونیزم عقب مانده‌ی تاجکستانی را از رهگذر چاپ آثاری که در آن کشور کمونیست و مایل به فرهنگ روس، مجوز ندارند، چاپ می کند و تعداد زیادی به نام فرهنگی و نویسنده در کابل جلسه می کنند و در خمار خراسانی، به پنجشیر می روند و شمال افغانستان را به گونه‌ی دیگر می بینند. من گفته ام که بالاخره برای آن چه نام آزادی بیان داده اید، حدی مشخص کنید! دست کم گرفتن فرهنگ سازی های سخيف در زمانی که نیازمند وحدت فکری استیم، تیز کردن خنجر هایی است که با بدتر شدن اوضاع امنیتی، اقتصادی و سیاسی، به پشت ما می زند و حتی به اعتراضی نیز رسید که دیدیم در خیمه های جنبش سامانیسم، همین آدم بی حیا(پدرام) از داشتن پروژه صحبت می کرد، اما در فردای پس از آن، هنوز آزادانه می گردد و می گوید تا وقت ما در پاسخ به امثال او، هدر برود. با این وجود، بار دیگر یادآوری می کنم که نمونه های درس خوانده و مدنی پدرامی ها/حرامی ها را در ۱۸ سنبله، باز خواهیم دید.
یادآوری:

سمتی و ستمی / ۲۱۳

تصویر زیر، می تواند میزان «درس خوانده های پدرامی» در افغانستان را عالی مثال دهد.



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه‌ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنخی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسؤول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه‌کننده، کارگردان، مسؤول ارزیابی نشرات، مسؤول طرح و ارزیابی، مسؤول واحد فرهنگی و همکار رسانه‌ی می در نهادها و رسانه‌هایی چون «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمان شاعران و نویسنده‌گان افغانستان»، هفتنه‌نامه‌ی «قلم»، تلویزیون^۱، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوریند»، گاهنامه‌ی «تحریک»، گاهنامه‌ی باختر (منتشره در آسترالیا)، روزنامه‌ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه‌ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپایه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید آمو فلم و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش‌های کاری- فرهنگی

برنامه‌ها و فلم‌های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه‌ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۲- برنامه‌ی مستند تاریخی «آینه‌ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۳- برنامه‌ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.

۴- فلم مستند «سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۶ دقیقه.

۵- فلم مستند «پرواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ م تا ۲۰۰۰ م)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه بی).

۱۰- در هرج و مرچ زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه های سرخط)- منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

۱۵- پاسخ (واکنش ها).

۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).

۱۷- ارتقای و مرتاجع (انتقادی).

۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).

۱۹- بی آمد تصویر (فلم و سینما).

۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).

۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله های اوربند).

۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).

۲۴- ستمی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).

جزوه ها:

- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- دُر دری (پیشنه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- در متن مدعای اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- مُحننی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله‌ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- آریاییسم (تنقید پدیده‌ی آریایی) - منتشر شده است.
- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه‌گی های آن) - منتشر شده است.
- آئین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه‌ی مصطفی عمرزی).
- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).
- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزرگ).

- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه‌ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده‌ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده‌گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه‌ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره‌های سیاسی افغان (از میرویس هوتكی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه‌ها:

- ۱- تا حصار پتاگون (سفرنامه‌ی واشنگن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه‌های فرار نخبه‌گان حرفه‌بی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می‌کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

۱۳- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.

۱۴- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۵- مرآت‌نامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته‌های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری‌های فرهنگی با دیگران در تهیه‌ی کتاب‌ها، فلم‌ها و برنامه‌ها
کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه‌ی داستان‌های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجح به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاہ عشق» (مجموعه‌ی شعر دری).

فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنه‌ی ژورنالیزم» پو هتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.

- ستایشنامه‌ی «اجمیع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.

- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.

- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرگه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



Positive And Steadfast

Explain deviant ethnic tendencies
and mercenary and backward clergy



Mustafa Omarzai